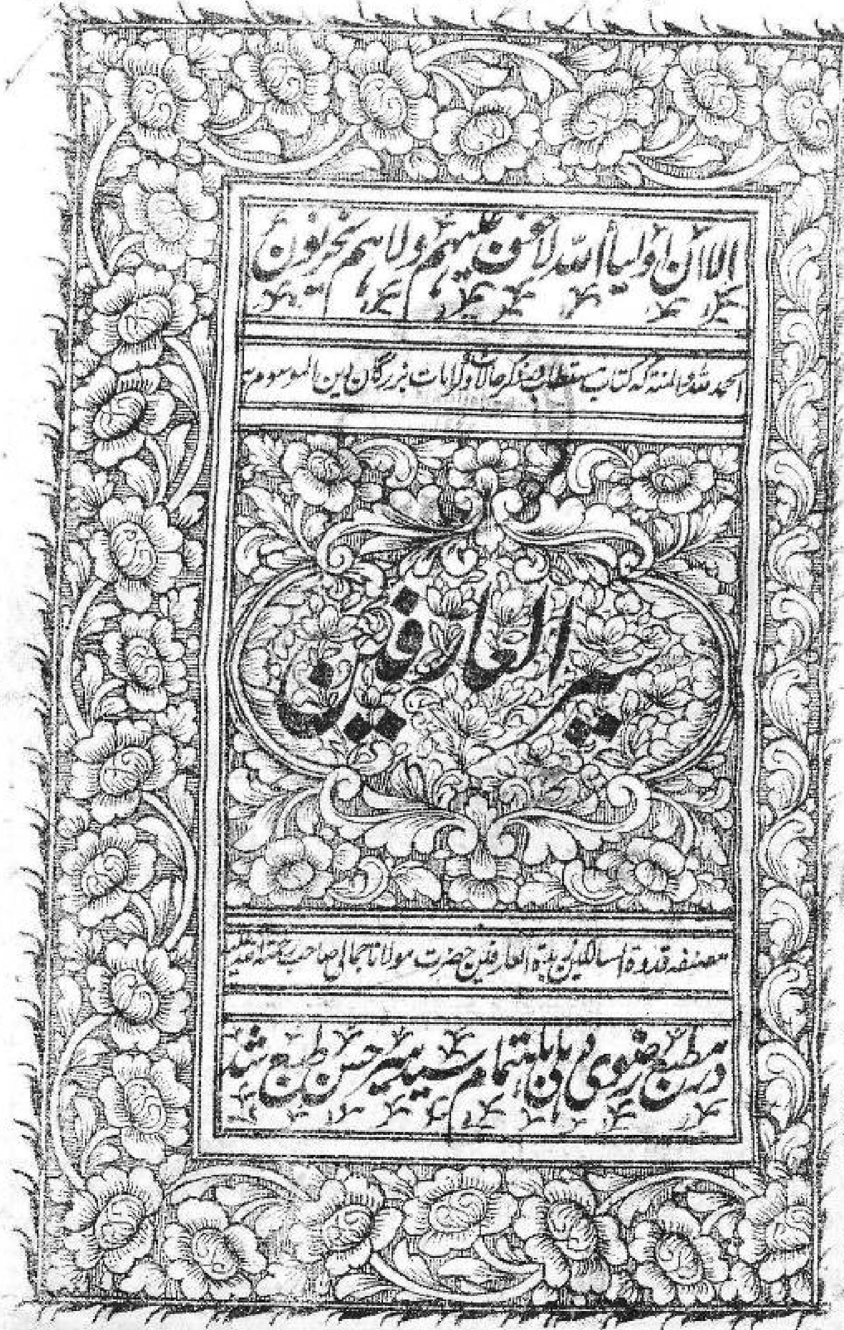


الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون

الحمد لله و المنة که کتاب مستطاب مشتمل بر حالات و کرامات بزرگان دین الموسوم به

سیر العارفین

مصنفه قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا جمالی صاحب رحمة الله علیه

در مطبع رضوی دهلی باهتمام سید میر حسن طبع شد

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

Optimized by www.ImageOptimizer.net

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدے کہ ابواب سعادت بر ارباب عبادت مفتوح گرداند و سپاسے کہ سررشتہ با ذطلبیہ بمنزل مقصود رساند
مر حضرت واجب الوجودی را کہ از زلال حیاض عنایت ریاض ارواح و اشباح اصحاب نبوت و ولایت را
مختصر ساخت و بخلعت عیت حرمیت بنواخت و صحیفہ استعداد نہاد ایشان بجدول تخلقوا باخلاق
الله پیراست و بسطر از اعزاز قرب فرایض و نوافل آراست سبحان الله عما یصفون کہ معبودیست بے علت
و موجودیست بے قلت مرجع ہمہ اعداد نقطہ احدیت اوست و حساب ہمہ افراد در ذکر فردیت اد
شعر الواحد الفرد الذی لا یحتسب ✤ اوصافه بنهایة الاعداد ✤ فرد و لکن لیس من افرادنا ✤
احد و لکن لیس کالاحادنا ✤ و درود نامحدود مر حضرت محمودی را کہ سلطان تاجدار ممالک لولاک است و
برہان انوار مسالک فلک الافلاک شعر شهد النجوم علی جلالة قدره ✤ و علی الکواکب رده تعلیما ✤
نادی ملایکه السماء منادیا صلوا علیه و سلموا تسلیما ✤ کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین نشان
نسبت اولی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل بیان قرب و عرش اعظم
فرش آستانہ قدر اوست و قاب قوسین او ادنے نشانہ اوست شعر رسولی کہ عرش آمدش آستان
✤ و ما کان شمس الا زهیر ابر ✤ و هو محمد صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید
معتقد اہل الله حامد بن فضل الله الراجی الی حضرت المتعالی المعروف بہ درویش جمالی کہ یکی از

خاک راہان ارباب معرفت است و دریوزہ خواہان اصحاب نعمت کہ چون احقر الانام بعمر و ایام از
زیارت حرمین الشریفین بیت الله و روضہ رسول الثقلین و جمیع انبیا علیہم السلام و زمین مغرب
و یمن و بیت المقدس و روم و شام و سیر با تخیر عراق عرب و عجم و آذربایجان و گیلان و مازندران
و خراسان بتوفیق الله تعالی مراجعت نمود بحضرت دار الخلافہ ہند یعنی شہر پر نور و سرور دہلی
حماها الله بنیانها و کسر کما نها کہ جای معروف و ماوای مألوف این درویش است رسیدہ و روی
تربت آلودہ گرد غربت بخاکپای فرحت فزای حضرت سلطان المحققین و برہان العارفین شیخ
سماء الملة و الدین پیر دستگیر خود قدس سرہ مالیدہ و شکرانہ نعمت جاودانہ حضرت صمدیت بجمعیت
حضرت ایشان بجمعیت خاطر پریشان بجا آوردہ لیکن و بغایت اگر از بحار اجلال رمت و خدمت مختصر گردی
بود و انوار سعادت از آثار افادت پیوستہ میسر شعر تا شیر قبول صحبت پیر ✤ مقبول ہمین
آسمان گیر ✤ گہی ہم کسوتان را گشتہ رہبر ✤ گہی ہم صحبتان را روح پرور ✤ با بعضی از احباب
پیر و اصحاب بصیرة اہل سلوک قلوب مقامات پر برکات انبیا و اولیا کہ این احقر الانام در بلاد یمن
قدس و شام و غیرہ دریافتہ بود با زمرہ اتحاد و اہل اعتقاد کہ سالکان راہ دین و طالبان طریق یقین
مذکور میساخت و فواد مرادات زمرہ اتحاد و اعتقاد در اسور حضور ارزانی میداشت و تخم محبت و مودت
ایشان در زمین استعداد و اعتقاد حاضران میکاشت بیشترے از اہل صدق و صفا کہ بمہر و وفا بجا و
طلب یاری ادب درست و راست میداشتند بالحاح تمام بالتماس ابرام مینمودند چہ باشد کہ احوال خوش
مسافرت و دریافت سعادت زیارت با برکت انبیا علیہم السلام و اولیاء اکرام کہ بدان تشریف
مشرف گشتہ اید مرقوم دارید و عارفان اہل ولایت عالی درجات کہ در صدد حیات دریافتہ اید و از
برکت صحبت ایشان مستفیض گشتہ در قلم آرید تا خوانندگان و مستمعان صادق العقیدہ بدین دولت
سرمدی حصول پیوندد حاضر و غائب را نصیبے وافر رسد گفتم ای دوستان دینی و محبان یقینی التماس
عزیزان در معرض قبول است فاما انیعنی کہ میگویند و میجویند در دفتر نگنجد و بہ تحریر آوردن فرصتے
کامل باید کہ این سرگذشتہ شامل حال آن آید معذور دارید فاما بار با در خاطر میگذرد کہ صورت حال

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

سیرت اعمال و افعال و اقوال عارفان اہل کمال کہ در دیار ہندوستان بعض بعد سواد ہا بنور آن
آسودہ اند **بیت** کز قدوم شان مثال بوستان ؛ جنت الماوی شدہ ہندوستان ؛ و در قلم رم
و از کرامات و مقامات و درجات آن بزرگان دین و رہبران طریق تحریر نمایم زیرا کہ بیشترے احوال
و اعمال و اسلوب و اقوال این بزرگان اہل کمال بعضے مجاوران جاہل و معتقدان نااہل و صفوف
افواہ مردمان ناوقوف خلاف تحقیق خبر واقع اند خستہ اند و مستمعان بہ ہوت و ناثبوت کہ بدان گمان
اعتقاد و اعتماد می نمایند باز و ار رم و آنچہ از احباب ہمدم و اخیار متین و از کتاب مستطاب الانس دین از
روی یقین مرا معلوم و مفہوم شدہ است در تحریر آرم **یاران** اہل التماس کہ این التماس این حقیر از آن
بر شنیدند لطبوع و رغبت قبول نمودند و مترصد آن شدند کہ آمیغنی حبابی محض توفیق سبحانیست
زود تری تحریر بیاض آید تا سر سواد خطوطش نور دیدہ اولی الابصار فزاید بنا بر این معنی ہر چہ معلوم
دانستہ و مرقوم یافتہ بودم مسودہ نمودم و این مجموعہ معرفت را کہ اکثر احوال و اعمال صورت و سیرت
عارفان صاحب کمال است **سیر العارفین** نام نہادم تا از برکت ملاحظہ تذکرہ الیشان جمع خوانندگان
حاضر و غائب را نعمتے عظیم و دولتے مستقیم روی دہد و انہیں کتاب را از برکات این نکات حق تبارک و
تعالی در حیات و ممات نجات بخشد آمین الحمد للہ کہ این قوم سر و انجام بعد مرور ایام در عہد دولت
ملجاء اعظم السلاطین و قہرمان الماء و الطین عز ازندہ رایات دین و دولت طرازندہ آیات ملک و
ملت زبدہ ملوک العرب و العجم فی الافاق علی الاطلاق طوبی الحلد سلطان فرازی سلطان صورت و معنی یعنی
حضرت محمد ہمایون پادشاہ غازی خلد سلطنتہ و ابد مملکتہ سلمہ اللہ تعالی علی مفرق المسلمین الی یوم الدین
میسر گشت **مثنوی** این نعم عالم عجایب ؛ بینا کن حاضر است و غایب ؛ اخبار وجود را ح السنت
آثار شہود لایزال است ؛ در خانہ دل چراغ نور است ؛ ناقابل از این چراغ دور است ؛ آنہا کہ منور
سر بحبیب اند ؛ سبحان سبر اوقات غیب اند ؛ آن لحظہ کہ در ظہور آیند ؛ از ظلمت خود بنور آیند ؛
چون دورہ ہزار مال الیشان ؛ این نور فقد ضمان الیشان ؛

فصل اول در ذکر حضرت سلطان المشائخ خواجہ معین الدین حسن سنجری قدس سرہ

مثنوی آن شہنشاہ

جہان معرفت آن ذات جمیعی ران زادہ راکہ صفت بہ خسرو ملک آفتاب بہ تخت و تاج از خود و از غیر خود بے احتیاج
غرق بحر عشق از صدق و صفا مام از خودی بیگانہ با حق آشنا و کردہ مرغ ہمتش زاوج کمال نہ بیضا افلاک را
در زیر بال آن خسرو سپہر لمیزان گوہر درج کمال بے بدل آن معین الدین ملت منیظہ ز فارغ از دنیا و ملک
دین امیر مسند شاہی از جہان چہ حد فیض او باید کہ فرماید مثال آن گوہر معدن تحقیق و آن لولوے لجہ
تصدیق آن نیر انوار معرفت و آن عرعر گلزار شخت آن سرور سر بر سر بد خواجہ معین الملتہ والدین
محمد محبوب اللہ قدس اللہ سرہ در مشائخ کبار جہان مشہور و معروف بود و در زمرہ ارباب الصفات اللہ
موصوف و تمام اقطاب و اغوات ہندوستان حلقہ بگوش آن بزرگوار اند تولدا و در سجستان است و نشو و
نما در دیار خراسان پدر بزرگوار خواجہ غیاث الدین حسن در غایت صلاح آراستہ بود و بہ تہالتقوی پیراستہ
چون وفات یافت از تنگنای سفلی بفضاے علوی اشتافت حضرت آفتاب ہمچشتہ را در پانزدہ
سالگی گذاشت از کلیاغ و آسیاے آبی بود و بدان تنفذ حال خود مے نمود در ان مقامی مجذوبی کہ اورا
ابراہیم قندزی گفتندے ناگاہ بباغ الیشان گذرش افتاد حضرت خواجہ بزرگ بدرختان آب میداد دید
کہ درویش ابراہیم قندزی آید بدید دستش بوسید و زیر درختان بنشاند و خوشہ انگور در پیش او نہاد
خود برابر او بسعادت توجہ او نشست درویش ابراہیم قندزی از بغل کنجارہ [illegible] بدندان
خود بخائید و از دہن خود کشید و بدست خود در دہن خواجہ انداخت بمجرد خوردن کنجارہ نوری در باطن
او لامع گشت چنانچہ بکلی دل او از املاک و خانہ سرگشت بعد دو سہ روز اسباب و املاک ایشان بفروخت و
نصیب بدرویشان کرد و مسافر گشتہ مدتی در سمرقند و بخارا ماند و حفظ قرآن نمود و علم ظاہری بخواند
و از انجا نیز بجانب عراق عرب عزیمت نمود چون بقصبہ ہرون کہ از نواح محلہ نیشاپور است رسید حضرت
شیخ الشیوخ غوث العالم عثمان ہرونی قدس سرہ را دریافت مقدار دونیم سال بخدمت الیشان مے بود و
جہد در ریاضت و مجاہدہ نمود چون سر انجام کار او باتمام انجامید از حضرت غوث العالم عثمان قدس سرہ خرقہ
خلافت یافت و رخصت گرفت خواست کہ به بغداد رود در قصبہ سنجار آمد در آن زمان شیخ نجم الدین کبری در
آنجا بود او را دریافت دونیم ماہ صحبت او ماند و از انجا در قصبہ جیل آمد حضرت شیخ المشائخ

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

غوث الصمدانی قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الاعظم شیخ محی الدین عبد القادر جیلی قدس سره
را دریافت حضرت ایشان همان زمان در قصبه جیل بودند و این جیل جائیست پر فیض نهایت گل
و هوایش در غایت اعتدال در تحت کوه جودی واقع شده است که کشتی نوح علیه السلام آنجا قرار
گرفته بود چنانچه در قرآن مجید مذکور است و استوت علی الجودی این درویش نیز در ان
قصبه تا صد از بغداد رسیده است از آنجا معلوم نموده که حضرت سلطان الاولیا محبوب سبحانی غوث
الاعظم شیخ محی الدین عبد القادر جیلی زمین آن قصبه را خریده و وقف اولاد گردانیده اند چنانچه اولاد
پاک نهاد و صاحب سجاده بر جاده ایشان همان قصبه می باشند و مقبره مطهره حضرت شیخ مشار الیه در
بغداد است و قصبه جیل از بغداد هفت روزه راه است در آنچه حضرت معین الدین قدس سره مر حضرت
سلطان المشایخ محبوب سبحانی شیخ محی الدین عبد القادر قدس سره العزیز را دریافتند پنجاه و هفت
روز در صحبت ایشان می بودند و انواع فیض و جمعیت باطنی از صحبت ایشان می ربودند چنانچه آلان هم
حجره متبرکه حضرت خواجه معین الدین قدس سره در آن مقام فرخنده فرجام هست آن را مرقد
میکنند این درویش نیز بدان بقعه متبرکه مشرف گشت و دوگانه گذارده است بعد دریافت صحبت
ایشان حضرت خواجه معین الدین قدس سره در بغداد آمدند حضرت شیخ المشایخ شیخ ضیاء الدین
قدس سره پیر حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره را دریافتند مدتی در صحبت ایشان
محظوظ گشتند و در آن زمان شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره در ابتداء سلوک در بغداد
بودند از شیخ حسام الدین چلپی که خلیفه بزرگ حضرت مولانا جلال الملة والدین قدس سره صاحب
مثنوی است منقول است که شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه خرقه خلافت از حضرت شیخ المشایخ خواجه
معین الدین قدس الله روحه دارد و حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر قدس سره نیز در مبدا حال
بصحبت آن صاحب کمال رسیده است هم نقلست از شیخ حسام الدین چلپی رحمة الله علیه که حضرت
شیخ المشایخ معین الدین از بغداد به همدان آمدند شیخ یوسف همدانی را دریافتند از آنجا بجانب تبریز متوجه
گشتند حضرت شیخ المشایخ ابوسعید تبریزی که پیر حضرت شیخ جلال الدین تبریزی بود رحمة الله علیه او را

دریافتند و آن شیخی بزرگ عالی همت مجرد و متوکل بوده است چنانچه از حضرت سلطان الاولیا شیخ
نظام الدین محمد بداونی منقولست که حضرت ابوسعید تبریزی قدس سره را هفتاد مرید کامل چون
شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه بوده و نیز نقل از حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین
قدس سره کرده روایت از پیر خود حضرت قطب الملة والدین بختیار اوشی میکنند یعنی حضرت ملک المشایخ
والاولیا خواجه معین الدین سنجری قدس سره را عجب ریاضت و مجاهده بوده که بعد از هفت روز
یکبار نان گرده نانی که مقدار پنج مثقال بیش نبودی آن را به آب تر ساخته افطار فرمودی و نیز نقلست
از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین محمد بداونی قدس سره که پوشش حضرت ایشان دوتاهی
بخیه زده بودی لعل شد اگر جای پاره شدی از تهای پاک از هر نوع که می یافتی بدان پیوند کردی از
اوش چون باصفاهان رسید حضرت شیخ محمود اصفهانی را که از مشایخ کبار بود دریافت در آن زمان
حضرت خواجه قطب الدین احمد بن موسی اوشی که از اوش که قصبه ایست از ماوراء النهر بود میخواستند
که مرید شیخ محمود شوند چون حضرت خواجه معین الدین قدس سره را دیدند همان دوتاهی که می پوشیدند
بحضرت ایشان ارزانی داشتند چنانچه حضرت ایشان یعنی خواجه معین الدین همان دوتاهی را در وقت حلت
بحضرت شیخ فرید الحق اجودهنی قدس سره وصیت کردند حضرت شیخ محمد که بقاضی حمید الدین
ناگوری مشهور است بعد سپردند که این الفرید الدین مسعود دهند در آن زمان حضرت شیخ فرید الدین
قدس سره در خطه هانسی بودند چنانچه حضرت نظام الدین قدس سره در فوائد الفواد آورده اند که
من آن دوتاهی مرقع را دیدم شاید آخر الامر بدیشان رسیده باشد و الله عالم بالصواب استماع افتاده
است در آنچه حضرت خواجه معین الدین قدس سره از حضرت شیخ عثمان هرونی قدس سره خرقه یافت
پنجاه و دو ساله بود شغل عظیم داشت و پیر بی قید بودی زیرا چه تنها مسافرت کردی و هر جا که رسیدی
بیشتر در گورستان بودی و هر روز دو ختم کلام الله از مهر کردی هر جا که ماندی که شهر بودی فتی یا کسی
احوال او مطلع شدی از آنجا چنان مسافر شدی که هیچکس را واقف نگشتی چنانچه حضرت عثمان هرونی قدس
سره بارها بر زبان مبارک راندی که معین الدین محبوب الله است و ما را از مریدی او تفاخر میباشد

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

حضرت شیخ عثمان قدس سره را با ایشان صحبتی عظیم بود و در آخر حضرت خواجه معین الدین قدس سره از ایشان
رخصت گرفته طرف بغداد متوجه گشت در آمدن شیخ عثمان صحبت مغ را گرفته در آتش بود
چند که حضرت شیخ المشایخ حضرت شیخ عثمان قدس سره از فرط محبتی که داشتند در طلب او از مقام خود نقل
نمودند بعد منزل چند در مقامی رسیدند که در آن مغی چندان ساکن بودند و آتشکده ساخته و افروخته بود
بالای او گنبدی خشتی بر آورده هر روز خرواری هیزم در آن می سوختند بود که در وی می انداختند چون
حضرت شیخ آنجا رسیده در زیر درختی نزول فرمودند حضرت شیخ خادمی داشت فخر الدین
نام او را فرستاده که پاره آتش بیارد تا نان افطار مهیا سازد خادم مذکور بدان موضع رسیده
پاره آتش خرید و از جهت آتش بدان آتشکده آمد خواست که آتش گیرد که آنجا مغان بسیار بودند —
نگذاشتند که گرد آتش بگردد خادم بازگشت صورت حال را باز نمود حضرت شیخ نزدیک حوضی که تر و آن بوده
بودند آنجا چشمه آبی بود وضو ساخته دوگانه ادا نمودند و بجانب آتشکده متوجه شدند چون نزدیک
آتشکده رسیدند دیدند که مغی پیر تختی چوبین انداخته متوجه آتشکده نشسته است پسری سه ساله هفت
ساله در کنارش و آن مغ را مختیا نام بود چون حضرت شیخ بدانجا رسیدند مغ پرسیدند که این آتش را چه می پرستید
و پرستیدن آن چه فایده دارد چرا خدا را نمی پرستید که آتش مخلوق اوست مغ جواب داد که درین آتش
و نزد ما عظیم چرا که حضرت فرمودند چندین عمر آتش را پرستیده اید اگر دست و پای در آتش نهید آیا
نسوزد مغ جواب داد که کار و خاصیت او سوختن است کرا یارای آن باشد که نزدیک او رود چون
حضرت شیخ قدس سره جواب مغ شنیدند طفلیکه در کنارش بود بخود کشیدند و بسوی آتش دویدند چنانچه فریاد
و فغان از مغان بر آمد بسم الله الرحمن الرحیم گفت و آیه قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم خواندند
نیز در آتشکده قدم زدند و مقدار چهار ساعت نجومی در وی ماندند چنانچه هیچ اثری از حدت او نمود
نگشت و غلبه فریاد و فغان مغان شنیده از آنجا جنبیده چند هزار مغ در گرد آتشکده بر آمده بودند
غوغا می نمودند بعد زمانی بسلامت از آتشکده بیرون آمدند چنانچه خرقه شیخ را و جامه که آن طفل
داشت هیچ دود هم نرسیده بود مغان از طفل پرسیدند که در آنجا چه حال دیدی جواب داد که در آنجا جز گل چ

گلزار هیچ نمی نمود و من در قدم حضرت شیخ قدس روحه تفرج میکردم مغان چون این سخن از طفل شنیدند
و این معاینه از حضرت شیخ قدس سره دیدند یکبارگی سر در قدم حضرت شیخ نهادند و در خاک پای پیش افتادند
و هم تشریف ایمان مشرف شدند حضرت شیخ قدس سره مدتی در آن مقام اقامت فرمود و آن مغ پیر را که
پیر ایشان بود تربیت فرموده شیخ عبد الله نام کردند پسر را شیخ بجهد تمام از اولیا گشت آن طفل که در آتشکده همراه برده بود
ابراهیم نام نهاد و نیز کلی از اهل ولایت گشت چنانچه آن آتشکده را بر انداختند و عمارتی خوب ساختند
مقبره شیخ عبد الله و شیخ ابراهیم در آنجا است گورستان متبرک و عظیم الشان است چنانچه این حقیر بدانجا
رسیده است مقدار دو هفته آنجا بوده بسبب فیض انفاس ایشان بوده و از ازدحام مردم تحقیق نموده که حضرت
شیخ عثمان قدس سره در آن بقعه دو نیم سال خوشحال ساکن بوده اند چنانچه حجره و خانقاه ایشان در آنجا
موجود است حضرت شیخ معین الدین قدس سره از تبریز طرف هند و خرقان آمدند حضرت شیخ
ابو الحسن خرقانی همدران حال رحلت فرموده بودند و حضرت شیخ ابو الخیر در مهنه بودند او را در نیافت چنین
گویند که حضرت شیخ مذکور سوار شده در سال نواحی ماندند علما را آنجا در استرآباد آمده صحبت حضرت
شیخ ناصر الدین استرآبادی مشرف شدند و او شیخ عظیم القدر و کامل الذات بود صد و هفت سال عمر داشت
حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی و حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر صحبت شیخ ناصر الدین قدس سره دریافته بود
و مجالست و موانست شیخ مذکور تفاخر می نمودند و حضرت شیخ ناصر الدین استرآبادی را بدو واسطه
پیوند بحضرت سلطان العارفین شیخ طیفور بایزید بسطامی قدس سره بود چنانچه این راقم نیز زیارة
آن مشایخ رضوان الله علیهم دریافت شیخ زرد ... بعد حضرت شیخ
معین الدین قدس سره از استرآباد بطرف هری متوجه شدند مدتی در آن نواحی بود حضرت ایشان را
عادت بود در کمتر موضع کم قرار می نمود روزانه در سیر بودی و اکثر در بقعه حضرت شیخ عبد الله انصاری
شبانه می آسودی غیر از یک نفر درویش در خدمت ایشان ملازم نبودی اغلب بی خواب بوضوی عشا
میگذاردی و متصل در سیر بودی لا از آنجا چون شهرت بسیار شد و خلق خدا یکبارگی متوجه او گشت
در سبزوار آمدند آنجا حاکمی بود محمد یادگار نام او مردی درشت مزاج کثیف طبع و فاسق و در نفس

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

بود و سب اصحاب حضرت رسول ﷺ کردی و هر کرا ابابکر و عمر و عثمان نام یافتی ایذای بلیغ رسانیدی او
صدد تلف او شدی او در حواله شهر باغی بود در آنجا حوضی مروح و عمارتے مکلف ساخته بود چون او
آنجا آمدی بشراب انواع فسق مشغول شدی و حضرت شیخ معین الدین قدس سره چون سبزوار آمده
اول وزر اندران باغ در آمد و هم بدان حوضی که دران باغ بود غسل نمود و دوگانه ادا نمود و بتلاوت قرآن
شریف مشغول گشت قضارا همدران روز یادگار محمد متوجه آن باغ گشته از پیشتر که براه حضرت شیخ
معین الدین قدس سره بود بحضرت شیخ مذکور عرض نمود که فراشان امیر در باغ رسیدند او از عقب میرسد
مصلحت است که حضرت شیخ ازین باغ بدر آیند که او مردی قوی ناملایم است حضرت شیخ گفته او
ملتفت نشده و او را فرموده در سایه سروی که قرب حوض بود نشستند درین میان فراشان یادگار محمد
رسیدند و کچه خاص او بکناره حوض گسترانیدند و از عظمت و هیبت حضرت شیخ نتوانستند که ایشان را
از آنجا بخیزانند یا منع سازند درین میان یادگار محمد رسید حضرت شیخ از جای خود بجنبید چون نظر
او بحضرت شیخ افتاد لرزه در اندامش در آمد رنگ و ریش او دگرگون گشت از عظمت و شوکت حضرت شیخ در
همه مصاحبان و نزدیکان او دهشت افزود و لرزان و ترسان در دلجه راه و رانداخت به مقابل
ایشان دست بسته ایستاد حضرت شیخ بجانب او نظرے به تیزی فرمود در طرفة العین بیطاقت گشت
و از پا افتاد چون حاضران مجلس این معاینه دیدند همه سر بزمین نهادند و حضرت شیخ درویش خود را
فرمود که قدرے آب از حوض برگیر و بر رویش بزن درویش مذکور باشاره حضرت شیخ مذکور همچنان کرد بعد
زمانے یادگار محمد بهوش آمد سر بزمین نهاد و حضرت شیخ ببانگ بلند فرمود که توبه کردی او بعجزے
تمام جواب داد که توبه کردم باز حضرت شیخ فرمود عقیده زشتی که داشتے ازان گذشتی گفت و اما اعتقاد
شم بالعد گذشتم معلوم نیست که او چه معاینه دید که یکبارگی تیر رسید و لرزید و بیهوش گشت بعد ازان
حضرت شیخ معین الدین قدس سره فرمود که وضو کنید و دوگانه شکرانه توبه ادا نمایید او همچنان کرد
سر بر قدم شیخ نهاد و دست بارادت او و مرید گشت تمام مصاحبان او همچنان تایب شدند و میگویند
در روز یکه یادگار محمد تایب شد و بتشریف مشرف گشته هر اسبابی نقدی که در ملک و بود پیش حضرت

نظر ساخته و انمود حضرت شیخ فرمود که همه خصمان را خوشنود سازد و هر چه از کسے بغضب و تعدی
کشیده هم بدو سپارد تا حضرت حق سبحانه و تعالی توبه ترا استقامتے و استقراری بخشد و اکثر حسنات
بر تو ارزانی دارد یادگار محمد مذکور همچنان کرد که اشاره حضرت شیخ بود تمام کنیزک و غلام را آزاد کرد
و هر چه در کرد ایشان بدیشان هم بدیشان بخشید و زن داشت همه را طلاقه ساخت و دل و جان
بمحبت و مودت اعتقاد و اتحاد حضرت شیخ در باخت و یکے از واصلان حق گشت این حکایت از مولانا
محمد بلخی که یکے از بزرگان سبزوار است بصلاح و تقوی مشهور بود چنانچه این فقیر را از شهر هری گذر
بسبزوار افتاد از وے استماع شد بعد ازان حضرت زبدة المشایخ والاولیا معین الحق والدین قدس
سره از سبزوار بحصار شادمان آمدند و محمد یادگار نیز برابر ایشان بود و در همدران مقام متعین نمود
چنانچه مزار یادگار محمد نور الله مضجعه در حصار شادمان است و از آنجا ببلخ آمدند و در مقام فرخنده نزد جامع
حضرت شیخ احمد خضرویه قدس سره چند ماه اقامت فرمودند مولانا ضیاء الدین حکیم بلخی در آنجا بود
مولانا مذکور را بکرامت علم تصوف اعتقاد و اعتماد نبود چنانچه بارها با شاگردان خود میگفتی که علم تصوف
هذیانست که تبع ارکان و مسالیب المعقول بر زبان راندند و اصلا القوم اهل التصوف و تعرض اعتقاد نکردے
و در حق این قوم پاک از جام سخن غیر از دشنام بر زبانش نیامدے او را بنواحی بلخ دیهی بود
و در آنجا مدرسه و باغچه داشته بیشتر در آن موضع بودے و کمالی تحقیقی و تکلمانی برابر بودے که
خادمش چیزی خورد و آشتی گذشته که زراعت او کنده لشکر ایشان همه با یکبار افتادی شکارے میفرمودی و بیان
طعام بے شبه انطار میگرد ناگهان حضرت ایشان را بدان موضع که حکیم ضیاء الدین بود گذرے
افتاد و در آن کلنگی به تیر انداختند خواستند که آنرا کباب سازند و بکار برند در شیب درختے جلوس نمودند
و خادم را اشارت فرمودند که آتش افروزد و کباب مهیا سازد و خود به دوگانه مشغول شدند ناگهانی
مولانا ضیاء الدین حکیم را از آن طرف گذرے افتاد و دید که درویشے بنماز مشغول و خادمش کباب کلنگی
مهیا سازد مولانا مذکور که بعد خواستے که زبانی در زیر آن زخت که حضرت زبدة المشایخ مشغول نماز
نشسته از ان کباب لقمه چند بچشید بعد از تبلیغ و تفریغ صلوة آن یاران مولانا ضیاء الدین حکیم را طاقت

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

نماند که سرور قدم الیشان در دنیا و قلبها بکلفی تمام خود را بازداشت سلامی کرد و پیش الیشان نشسته
بعد از آن حال خادم حضرت زبدة المشایخ کبابی در پیش آورد حضرت شیخ بسم الله الرحمن الرحیم فرموده
و رانی از آن کلنگ جدا نموده و پیش مولانا ضیاء الدین حکیم نهادند و از رانی دیگر پاره گوشت
کشیدند و تناول کردند مولانا ضیاء الدین چون از آن کباب لقمه برداشت بکار برد در درون سینه او
زنگار ظلمت فلسفیات استقرار یافته بود اثر آن لقمه بکلی برود و بر جای آن ظلمت طلعت انوار
معرفت پیدا گشت چنانچه مولانا رنگ ظهور آن نور چیزی از وجود نماند بعد از زمانی حضرت
زبدة المشایخ اندکی از پس خورده خود در دهنش انداخت و مولانا را از آن حال بخویش آورد و انوار
ظهیر الدین معروف بلخی مسموع است که چون مولانا ضیاء الدین حکیم را طلعت انوار اسرار وحدت
بحصول پیوست تمام کتابخانه فلسفیات در آب انداخته خود را از اسباب دنیاوی مجرد ساخته
مرید ایشان گشت و تمام شاگردان نیز بسبب ارادت بیعت حضرت زبدة المشایخ مشرف شدند
ضیاء الدین با هم بدان جا تعین نمود و خود عزیمت بجانب غزنین فرمود حضرت شمس العارفین
عبد الواحد قدس سره پیر حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سره است آنجا بود و از دریا و از انجا بخطه لاهور رسید
حضرت شیخ المشایخ شیخ پیر علی هجویری قدس سره که الفقیر عندی من لا قلب له ولا رب له قول اوست
بعد از آن حال از دار فنا رحلت نموده بود و لیکن حضرت شیخ المشایخ حسین زنجانی که پیر حضرت
شیخ سعد الدین حمید قدس سره است در صدد حیات بود و میان حضرت زبدة المشایخ و الاولیا معین الحق
والدین قدس سره و حضرت شیخ المشایخ و الاولیا شیخ حسین زنجانی قدس سره محبتی و اتحادی محقق آمد
واقع شد مگر بعهد ایام سلطان معز الدین محمد سام تازه دهلی فتح نموده بود و سلطان قطب الدین ایبک که خاصه غلام او بود در دار الخلافت
دهلی گذاشته و بطرف غزنین روان شده بود در اثنای راه برحمت حق پیوست حضرت زبدة المشایخ
معین الحق والدین قدس سره از حضرت شیخ حسین زنجانی قدس سره رخصت گرفته متوجه بحضرت
دار الخلافه دهلی گشت چون در آن بقعه همایون رسید چند ماه آرمید و طاق منبر که او در آنجا
بود که قبر شیخ رشید مکی الآن آنجا است هنوز از آثار مسجد و محرابی بر پا است چون ایزد ماه خاص و عام

مد ایشان بزیارت گشت از دهلی بجانب خطه اجمیر متوجه گشت آن مقام فرجام اگرچه رونق سلام یافته بود فاما
غلبه کفار نگونسار مقدار یک فرسنگ بر جا بود حضرت سلطان قطب الدین ایبک طاب ثراه خدمت سید السادات
حسین مشهدی را در آن مقام فرجام بجهت رونق دین تعین نموده بود که در شیخ آسوده او شهید شده اند سید مذکور دولت اقدام
و نعمت صحبت مستدام الیشان را غنیمت شمرد و بشیر به کفار را ملامت از آن دیار برکت آثار آن ملازم
بشریعت ایمان مشرف شدند و بسیاری ایمان بیاوردند فتوح آمدی و عدد بحضرت الیشان میفرستادند
و هنوز آن کفار هم بدان نمط معتقد اند هر سالی می آیند و سر بر خاک آستانه آن عظیم القدر آن سبب
سپهر نسبت می نهند و مبلغ های کلی مجاوران روضه مطهره الیشان میرسانند و خدمتی بجای
می آرند چنین استماع است که در عهد حضرت سلطان شمس الدین التمش دوبار نیز بدار الخلافه دهلی
تشریف فرمودند ان شاء الله تعالی آن واقعه در ذکر حضرت سلطان المشایخ شیخ قطب الدین
بختیار اوشی نبشته آید و ذکر خلفا و دیگر مثل شیخ المشایخ سلطان التارکین فقیر حمید الدین
صوفی سوالی که در ناگور آسوده است نقل است از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره
که او تا سالی عظیم بود در موضع سوالی که دو فرسنگ از اجمیر است سکونت داشت و او در اوایل حال
بسبب پریشان قدم بود و جانب بالمال ارادت چنانچه هر عورتی که او در دید شیفته میشدی چون
بصحبت حضرت معین الملة والدین دریافت تائب شد بعد از حصول توبه هم عقبات او در فسق
باز خواندند او جواب داد که بنیان از ارتباط خود را الحکم کرده ام که معلوم نیست بر حوران بهشت باز
گشایم یا نه بعد از آن که تائب شد بدست بیعت حضرت شیخ مشرف گشت یکبارگی ترک و تجرید نمود
و هرچند در ملک او بود نصیب فقرا کرد و مقدار ده جریب زمین بکنار آبی داشت بدانجا بیل میزد
سبزی میکاشت سال بسال هم بدان قانع می بود و زن او در بر داشت اصلا لباس دیگر میل
نمودی و فتوح و شکرانه قبول نکردی او را پسری خدیجه نام در ورع رابعه عصر بود بعد از هفته
به برگ نیم یکبار افطار میکرد درویشی ازوی پرسید چون است که بعضی مشایخ در زندگی شهرتی
تمام دارند و بعد مردن هیچکس نام الیشان نمی داند و بعضی از مرگ شهرتی تمام در خاص و عام یابند

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

جواب داد کسیکه در زندگی بشهرت کوشیده است حق تبارک و تعالی نام و نشان او بعد از دفن محو
گرداند و کسیکه در زندگی پوشیده است ذکر خیر او بعد دفن از قاف تا قاف جوشیده است ایضاً نقل است از حضرت شیخ الاسلام
قدس سره که در نواحی اجمیر سیاه موے بود حضرت شیخ او را دعا فرمودے که این مرد صاحب نعمت
و ولی خداست مردمان متحیر میشدند که حضرت مر کافرے را ولی خدا میگویند آخر الامر آن هندو مسلمان
شد و یکے از اولیاء خدا گشت و نیز استماع است شیخ نجم الدین صغرا شیخ الاسلام دهلی بر حضرت شیخ
جلال الدین رحمة الله علیه تهمتے انگیخته بود و محضرے ساخته چنانچه کیفیت آن در ذکر حضرت شیخ جلال الدین
تبریزی رحمة الله علیه انشاء الله تعالی نوشته شود القصه در آن محضر مشایخ کبار حاضر بودند
حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره نیز حاضر بودند شیخ حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه بحضرت سلطان المشایخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه سوال کرد مخدوم چه حکمت است
هر جاکه مال هے هند ماران نیز در آنجا مسکن میگیرند چنانچه مشهور است گنج با مار باشد و گل با خار نه میان
مار و مال مناسبت صوری است نه معنوی سبب معیت هر دو معلوم نمیشود حضرت شیخ الاسلام
بهاء الدین قدس سره در جواب فرمود اگرچه مناسبت صوری نیست اما مناسبت معنوی هست زیراکه مار
بواسطه زهر هلاک است مال نیز اکثر مردم را هلاک اند آنز شیخ حمید گفت پس مال نیز حکم مار داشته باشد
لیکن کسیکه مال نگهدارد در معنی مار نگهداشته باشد شیخ حمید مذکور این معنی در شان حضرت شیخ الاسلام
بهاء الدین زکریا گفت که حضرت ایشان زاهد دنیا بودے ایشان بر فور جواب داد که مال اگرچه مثال
مار است کسیکه افسون دنیای مار را دانسته باشد مار او را زیان نکند باز شیخ حمید رحمة الله علیه در
جواب گفته چه لازم است که جانورے پلید زهر دار نگهدارند و محتاج به افسون باشند حضرت شیخ
الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره چون مقدمه شیخ حمید الدین مستحکم دیدند دانستند که سوال
حمید الدین صوفی سوالے نه تنها بر من عاید است بلکه بر پیر من حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین
سهروردی قدس سره نیز عاید میگردد فی الحال در مراقبه رفتند معنی حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة
والدین حاضر یافتند گویی میفرمایند که اے بهاء الدین سلطان التارکین شیخ حمید الدین صوفی چشتی

بلکه درویشے شما را چندان حسنی و جمالی نیست که از زخم چشمے بدو رسد اما درویشے ما را چندان
جمال با کمال است که اگر ستمه از سیاهی بر رویش نکشیم احتمال چشم زخم باشد چون حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین
زکریا قدس سره این جواب فرمود ایشان باز جواب داد که جمال شما صفاتے است و آن غیست جمال
ذاتی را زخم چشم گاهے نمیرسد چون این جواب سلطان التارکین حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قدس
سره شنیدند ساکت گشتند ذکر حضرت بدر الدین محمود سونیه دوز خجندی که ایشان بجوار پر انوار
حضرت خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی نور الله مرقده آسوده او نیز مردے بزرگ و صاحب کشف
و کرامات بودی و اغلب در مصاحبت حضرت شیخ المشایخ خواجه قطب الدین قدس سره میماندی ۔
نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام الدین محبوب الٰهی روح الله روحه هر که را برده بگریختے
پیش شیخ محمود سونیه دوز آمدی و صورت حال گریختن برده بر ایشان معروض میداشتی ایشان بعد
تامل میفرمودند برده در فلان وقت خواهی یافت اما در آنچه برده گریخته خود در بیابی ما را خبر کنی
تا بار آن از دل من فرو آید خلق نیز همچنان بعد یافتن خبر میکردند روزے شخصی پیش ایشان آمده
عرض نموده مخدوم غلامی داشتم از من گریخته است همتے فرمایند تا یافته شود حضرت شیخ فرمود که برو
در فلان وقت خواهی یافت در آنچه او را دریابی بمن خبر برسانی او گفت همچنان کنم بفرمان الله تعالی
همدران وقت که حضرت شیخ فرموده بودند آن غلام را یافت اما بحضرت شیخ خبر نرسانید که یافته ام قضا را
بعد دو سه روز آن غلام باز گریخت صاحب غلام پیش حضرت شیخ آمد و صورت حال گفت که یافته
بودم غلام باز گریخت شیخ فرمود چون مرا خبر نکردی که یافته ام دیگر او را نخواهی یافت هم چنان شد
در ایامی که این فقیر بدولت زیارت مرقد پر طهارت حضرت ایشان مشرف گشته اند فرزندان
حضرت ایشان صاحب سجاده شیخ المشایخ شیخ بایزید بود رحمة الله علیه و او شیخے کلان و عظیم الشان
بوده است سید شمس الدین طاهر که صد و پنجاه سال عمر داشت خرقه خلافت از حضرت شیخ المشایخ
شیخ بایزید مذکور علیه الرحمة یافته بود و مرید شیخ المشایخ شیخ نور بود که در بنگاله آسوده اند خدمت
سید شمس الدین رحمة الله علیه را با حضرت ملک المشایخ والاولیاء رضاء الحق والدین قدس سره دم اعتقاد

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

بجد و اسحاق سعید بود و با این احقر الانام محبتی عظیم بود از ایشان استماع است که حضرت زبدة
المشایخ معین الدین او در آخر حال تاهل واقع شد و فرزندان متولد شدند فاما این حقیر چون بزیارت
روضه متبرکه حضرت زبدة المشایخ معین الحق رحمة الله علیه واسعة رسیده همراه باتفاق بیعت
خدمت پیرزاده برجاده شیخ المشایخ شیخ نصیر الدین رحمة الله علیه بود و یکبار زیارت حضرت ایشان
بحصول پیوست و انجا مجاورے عظیم القدر مولانا مسعود قریب ششتاد سال عمر داشت چنانچه هم

آبا و اجداد او مولانا رحمه بن یحیی بن محمد قم قاضی تاج بن محمد قم قاضی شمس الدین دهلوی نبیره امام محمد شیبانی بشرف خلعت
حضور حضرت شیخ مشار الیه قدس سره یافته بود و مولانا احمد کتبا در حضرت شیخ بود و نقل میکرد که در آنچه حضرت شیخ رحمة الله علیه
از اجمیر اول بار که بدهلی تشریف بار آمده ایشان را تاهل واقع شد در آنجا [illegible] سید وجیه الدین محمد مشهدی که عم سید حسین مشهدی
[illegible] بوده [illegible] دختر [illegible] به کمال عصمت و عفت [illegible] این مجوزه مستوره
ببلوغ رسیده بود و میخواست که بحباله بزرگ زاده در آرد و بحواله نتیجه ذو دمان اشراف بمجلس او در
خور کمال او لایق حال نمی یافت که بدو پیوندی فرماید اکثر درین تامل و تفکر میبود ناگاه شبی از
شبها حضرت امام جعفر صادق را رضی الله عنه در واقع دید که میفرماید فرزند من وجیه الدین استاد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم برین است که این مجوزه را بشیخ معین الدین سجزی بسپاری
و در حباله او در آری سید وجیه الدین مذکور از پیوست کارے حضرت شیخ بود این واقعه را بحضرت
شیخ اظهار نمود حضرت شیخ رحمة الله علیه فرمود که هر چند من در آخر رسیده است فاما چون اشارت
رسول صلعم است قبول نمودم در صحبت شریعت ساخت این فرزندان پاک نهاد و درست اعتقاد
ازان بود [illegible] کرام و خاندان عظام [illegible] و حضرت شیخ بعد از تاهل سوا ازده هفت سال در صدر حیات
بود بعد بجوار رحمت حق پیوست سال شیخ نود و هفت رسیده بود که ازین مطموره خاک بمعموره
افلاک رسید علیه الرحمة الغفران و رحلت ایشان در ششم ماه رجب [illegible] است
والسلام و در ذکر حضرت سلطان العارفین برهان الواصلین شیخ قطب الدین
بختیار اوشی قدس سره اشعار - آن نهنگ محیط نور شد است ٭ غرقه لجه حضور خدا ے

رفته در لامکان ز هستی خویش ٭ کرده اسرار حق بهستی خویش ٭ شده از جان بلا مکان واصل ٭
کرده هردم هزار جان حاصل ٭ در رضا محو و فنی و بقی ٭ قطب الدین بختیار شیخ ولی ٭ زنده جاودان
ز فیض عظیم ٭ کشته زخم خنجر تسلیم ٭ سینه عارفان ازو گلشن ٭ دیده عاشقان ازو روشن ٭
دائم او را مقام عالی باد ٭ نظرش جانب تجلی باد ٭ آن جمشید سریر تجرید و آن خورشید تنویر توحید
و تفرید آن محرم راز لامکانے و آن در خور اعزاز جاودانی و آن کشته خنجر تسلیم و رضا و آن گلدسته
گلشن صدق و صفا آن منبع اسرار الهی و آن مطلع انوار نامتناهی آن مهر سپهر طهارت و پاکی حضرت
قطب الدین بختیار کاکی قدس سره او فرزند قصبه اوش بود چنانچه تعریف آن قصبه در ذکر زبدة
المشایخ خواجه معین الدین قدس سره مسطور است چون حضرت سلطان العاشقین خواجه قطب الدین
قدس سره متولد شد پدر بزرگوار او کمال الدین احمد موسی رحمة الله علیه از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و
حضرت او را یکنیم ساله گذاشت و او مادرے داشت پاکیزه ذات و و هم صفات در کمال عفت و عصمت
او را سه پرورد و تیمار او میکرد چون قریب پنج سالگی رسید همسایه صالحی داشت والده مبارکش
او را طلبیده پاره حلوا طبقی نهاد حضرت خواجه مشار الیه را برابر او معلمی فرستاد ناگاه در راه
پیری دلپذیری روشن ضمیری دوچار خورد و فرمود که این طفل را کجا میبری همسایه عرض نمود
که این طفل از خاندان اهل فلاح است و از دودمان اهل صلاح پدر بزرگوارش ازین سرا گذشته است
مادرے دارد که در کمال اصلاح است بمن حکم کرده که این طفل را بمکتب ببر و بمعلمی صالحی بسپارد که
او را تعلیم [illegible] چون آن پیر [illegible] این تقریر [illegible] استماع نمود فرمود که این طفل را بما گذارید و [illegible]
بسپارید تا پیش معلمی بریم که برکت او بدو تاثیری به کمال بخشد و نقد حال او بدو احبی نماید آن همسایه
چون شفقت و عنایت آن پیر بے نظیر دریافت بطوع و رغبت راضی گشت که حکم [illegible]
[illegible] مقام کمال انجام معلمی بود ابو حفص نام بکمال عبادت و بجمال سعادت منسوب حضرت خواجه قطب الدین
علیه الرحمة را آورده به وے سپرده و فرمود که این طفل است مبارک گزیده حق تبارک و تعالی [illegible]
[illegible] مشایخ نامدار شود [illegible] تمام کلام سرمایه [illegible] معلم مذکور [illegible]

و جان قبول نمود و از بخارا بازگشت بعد از آن شیخ ابوحفص بحضرت خواجه قطب الدین رفیع الله درجه
متوجه گشت و فرمود هر یکه ترا اینجا آورد هیچ میدانی که بود حضرت خواجه قطب الدین رفیع الله قدره
در شرح صدر و بیان علم عرض نمود که والدهٔ من مرا بدین همسایه سپرده که به پیش معلمی دیگر برد در سن میان راه
پیری با برکت ملاقی گشت و مرا بدولت قدمبوس حضرت ایشان مشرف گردانید شیخ ابوحفص رحمة الله علیه
فرمود که ای فرزند این حضرت خواجه خضر بود علیه السلام که ترا بدینجا آورد و بما سپرد این حکایت از
حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی در کتاب خیر المجالس منقولست از برکت صحبت مولانا ابو
حفص رحمة الله علیه حضرت شیخ المشایخ شیخ قطب الدین رفیع الله درجه را بسبب تهذیب اخلاق ظاهر و
باطن آداب شریعت و طریقت بحصول انجامید و بمعاملات دینی و حالات یقینی ظاهر و باطن آراسته و پیراسته
گشت چنانچه یکساعت از مجاهده و ریاضت نیاسودی و پیوسته بحق تبارک و تعالی مستغرق بودی
ناگاه حضرت زبدة الاولیاء و خلاصة الاتقیا خواجه معین الملة والدین آنجا رسید بشرف بیعت ارادت
او مشرف شده و خلافت یافته چنانچه ما قبل مرقوم شده است بیشترے اهل آن بلاد را فیض میرسانید
و منقولست که بطرف مکه اعنی بعض الله سوادها بلاد ها مسافر شود در آن زمان در سن بیست سالگی بود و مرید
آن را پرورش کماینبغی نمود و شبانه روزے سوا از نه دو بست و پنجاه رکعت نماز با شمار میگزارد و سه
هزار درود بر حضرت خلاصه موجودات و سرور کائنات در هر شبی میفرستاد نقلست از حضرت
سلطان الاولیاء نظام الحق محمد بداؤنی قدس سره در قصبه اوش مریدی از مریدان حضرت زبدة ابرار
شیخ قطب الدین بختیار رئیس احمد نام داشت بعد کمالش صلاح آراسته شبی از شبها در خواب دید که عالی
ایوانی رفیع است و خلقی انبوه در حوالی آن ایوان متعالی جمع گشته و مردے پر نور کوتاه بالا درون
میرود و بیرون می آید و پیغامهای مردم بیرون و اندرون میگذارد و جواب می آرد رئیس احمد گوید
گفت که من بدرگاه آن ایوان رسیدم و از یکی پرسیدم که درون ایوان کیست و این مرد کوتاه بالا
کیست که می آید و میرود گفتند درون ایوان حضرت رسول علیه الصلوٰة والسلام است و این مرد عبدالله
مسعود است که بحضرت رسول علیه السلام پیغام خاص و عام میگذارد و جواب می آرد رئیس گوید نزدیک عبدالله

مسعود آمد و عرض نمود که بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم التماس من معروض دار میخواهم که برکت
دیدار پر انوار شما مشرف شوم عبدالله اندرون ایوان در آمد و به بیرون رسید مرا پیش خود طلبید
و گفت که رسول خدا تعالی میفرماید که ترا هنوز اهلیت آن نشده است که مرا ببینی برو سلام من
بقطب الدین بختیار اوشی برسان و بگو هر شب تحفه بر من ارسال مینمودے سه شب است که تحفه ارسال
چون رئیس مذکور از آن خواب پر حضور بیدار گشت کیفیت حال و معائنه شبینه به پیش حضرت زبدة المشایخ
شیخ قطب الدین بختیار عرض کرد حضرت شیخ مشار الیه دریافت که این تقصیر را سبب چیست حضرت ذات الله
ایشان چون نیک دریافت که او البته مسافر خواهد گشت بتکلف تمام دختر صالحی هم از آن مقام بنکاح او در
آورده بود و فکر خدا ساخته بهانا آن منکوحه مستوره بجمال بکمال داشت چنانچه حضرت شیخ را از مر غیبت
بسبب صحبت بقدر مبلغ محبتی روے نموده بود و در دوگانه سه هزار بار بر حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم میفرستاد بواسطه صحبت جمعیت منکوحه سه شب فوت شده بود چون این پیغام الکرام از حضرت رسول
علیه السلام بدو رسید فی الحال منکوحه خود را مطلقه گردانید و از آنجا بسمت بغداد متوجه گشت بعد از
چندی بدان بقعه میمون رسید عارفانی که در آن زمین همایون متوطن بودند دریافت چنانچه حضرت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره و سائر مشایخ کبار آن دیار رحمة الله علیهم اجمعین
بمداومت صحبت ایشان محظوظ گشت در آن ایام حضرت شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان
مراجعت نموده در آنجا رسیده بود بحضرت زبدة المشایخ والاولیا شیخ معین الملة والدین قدس سره
از طرف خراسان بجانب هندوستان بدار الخلافه دهلی حمی الله سوادها توجه فرمودند چون اشتیاق
صحبت حضرت ایشان بحد بی عدد داشت از بغداد بسمت دهلی متوجه گشت او نیز معیت حضرت شیخ
مشار الیه غنیمت دانست در برابر او مسافر گشت در معدود ایام بمقام فرحام قبة الاسلام خطهٔ
ملتان حرسها الله عن البنا رسیدند در آنجا حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق والدین زکریا القریشی نور مرقده
بودند بشرف صحبت این دو بزرگوار انام مدارا اهل وفا که قبله مروت و محبت بودند ایشان بسیار روا داشتند
محظوظ شدند اکثر یکجا بودند در آن ایام قبة الاسلام ملتان در قبض و تصرف قباچه بیگ که ذکر

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

او مرقوم شده است بود نقلست از حضرت سلطان الاولیاء نظام الحق محمد بداونی قدس سره
انچه حضرت شیخ سلطان العاشقین شیخ قطب الدین اوشی و برهان العارفین شیخ جلال الدین
تبریزی و شیخ بهاء الدین زکریا قریشی قدس سره در یکجا بودند یک ملاعینی چند از جانب خطا
رحمت رسیدند و حصن ملتان را در محاصره کشیدند و خلق ملتان دست از جان بشستند و آن قباچه
بیک توجه بحضرت قطب الدین بختیار اوشی قدس سره نمود و دعاء دفع آن بلا ای از حضرت
ایشان درخواست حضرت خواجه قطب الدین قدس سره تیرے طلبیده بدست قباچه داد و فرمود که
چون وقت نماز شام در آید به برج حصار برآئی و بجانب کفار فجار چند از قباچه مذکور آن تیر گرفت
و بر برج حصار برآمد و آن تیر بکمان نهاده و بجانب آن ملاعینی پرتاب بداد و بجا نه آمد بفرمان الله تعالی
شبا شب آن قوم تمام از نواحی آن بوم چنان نا یابید غائب شدند که اثرے از ایشان پدید نگشت
بعد چند روز حضرت خلاصة المشائخ از انجا بطرف دار الخلافه دہلی متوجه شدند خلاصة المشائخ
شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره بجانب غزنی عزیمت نمود چند قباچه بسیار عرض نمود که چند
گاه دیگر سایه برکت برین مقام انداخته فرمایند حضرت شیخ ملتفت نگشت و فرمود که این مقام در ذمه
و حواله حضرت شیخ المشائخ بهاء الدین زکریا رحمة الله علیه شده است و در پناه او خواهد بود بتحقیق پیوسته است
که حضرت سلطان العارفین شیخ فرید الحق والشرع والدین قدس سره مسعود اجودهنی در ملتان شرف
بیعت و ارادت حضرت زبدة المشائخ و خلاصة الابرار شیخ الاسلام قطب الدین بختیار مشرف شدند
انشاء الله تعالی ذکر ایشان مرقوم نموده آید نقلست چون حضرت ایشان از خطه ملتان بدهلی تشریف
فرمودند سلطان شمس الدین التمش طاب ثراه و جعل الجنة مثواه نسبت شکرانه حضرت صمدیت بجا آورد
استقبال نمود خواست که حضرت ایشان را در شهر آرد و متوطن سازد و حضرت ایشان از جهت قلت آب
آب در سرحد کیلوکهری منزل اختیار فرمودند در آنجا میبودند چنانچه حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی
رحمة الله علیه در کتاب خیر المجالس ذکر فرموده است سالها ایام شیخ الاسلام در دہلی حضرت شیخ
جلال الدین محمد بسطامی بود چنانچه تعریف او حضرت سلطان المشائخ نظام الحق والدین قدس سره در کتاب

فواید الفواد مرقوم فرموده است شیخ الاسلام جلال الدین محمد بسطامی را با حضرت سلطان المشائخ قطب الدین
بختیار قدس سره اتحاد بے حد و اعتقاد بے عدد پدید آمد و حضرت شیخ محمد عطا المعروف حمید الدین ناگوری
قدس سره را از خطه بغداد با حضرت قطب المشائخ اتحاد و اعتقاد وافر بود در یکجا صد چندان ظهور پیوست
و حضرت حمید الدین محمد عطا از فرط صدق و صفا اکثر اوقات و اغلب ساعات در صحبت حضرت ایشان
میبودی و حضرت سلطان شمس الدین در هفته دو بار در خدمت ایشان توجه نمودی و فیض و برکت
می ربودی و چون منزل مبارک ایشان پاره از شهر دور تر بود سلطان شمس الدین
با لحاح تمام التماس نمود که اگر کرم و عنایت فرموده نزدیک شهر متوطن شوند بغایت خوب و نهایت مطلوب
است حضرت شیخ مشار الیه التماس سلطان قبول نموده نزدیک شهر قریب مسجد ملک اعز الدین منزل فرمودند
تمام اکابر و اشراف بحضرت ایشان توجه نمودند و یکبارگی عاشق و فریفته روش و صحبت او
گشتند هم دران ایام شیخ بدر الدین غزنوی بشرف بیعت و خرقه پاک او مشرف شد و عمر عزیز در
صحبت او گذرانید و انواع برکتها حاصل نمود نقلست چون حضرت خواجه قطب الدین در شهر
متوطن گشتند عریضه متضمن اشتیاق و احتراق بحضرت سلطان الآفاق شیخ معین الحق والدین
قدس سره که در آن ایام در خطه اجمیر متوطن بودند ارسال ساختند که اگر به بشارت اشارت شود
فرمایند شرف پابوس حاصل نموده آید حضرت معین الحق والدین رحمة الله علیه جواب عریضه مضمون
مضمون مرسل داد المرء مع من احب معتبر است قرب جانی را بعد مکانی مانع نیست بسلامت
و صحبت هم آنجا باشید انشاء الله تعالی بعد چندگاه باراده حضرت اسعد همدرد الظرف توجه نموده
خواهد شد ناچار بابشارت آن بزرگوار خلاصة الابرار متوجه آن دیار نگشت نقلست
که چند سال بایام حضرت شیخ الاسلام جلال الدین محمد بسطامی دعوت اجله اجابت نمود و از رحمت
بجوار رحمت حق منزل فرمود حضرت سلطان شمس الدین خواست که شیخ الاسلامی شهر [illegible]
بحضرت شیخ المشائخ قطب الدین بختیار تفویض نماید حضرت ایشان اصلا ملتفت نشد شیخ الاسلامی شهر
بعد از ان شیخ نجم الدین صغری علیه الرحمة [illegible] شیخ الاسلام گردانید الآن مزار آن بزرگوار در [illegible]

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

مجید حفظ نمود سپری زد و ختم کلام الله سفر مودی و دیگر کارے عجب داشت و طوسی بکره خود نگذاشت
در آخر تا اہل فرمود حضرت ایشان را دو پسر توام بود پسر خورد ش شیخ محمد نام داشت و بزرگش
شیخ احمد که برابر مزار حضرت بزرگوار خود آسوده است مجاور آن مقام او را شیخ احمد تاجی نام کرده اند
شیخ محمد مذکور در هفت سالگی برحمت حق پیوست گر حرم حضرت مشار الیه بفوت پسر جزع و فزع نمود
حضرت سید المشائخ قطب الملة والدین قدس سره چون آواز حرم شنید از شیخ المشائخ بدر الدین غزنوی
رحمة الله علیه پرسید که این آواز چیست امروز از اندرون خانه ما چیست و در گریه و زاری کیست
خدمت شیخ بدر الدین عرض نمود که فرزند … و بدار فنا بدار البقا رحلت فرموده است
… مضطرب الاحوال است چون چنان شنید دست بدست الیه و فرمود اگر مرا ازین … وقوف
بودے از حضرت عزت … حیات او بخواستے و حق تبارک و تعالے اجابت میفرمودے چون اجل …
رفته بود … این گفت … نادرش … گریه منع نمود و خود بمراقبه حق مستغرق گشت بجائے …
… ازو بحق تبارک و تعالی بود که از حضرت و فوت پسر معلوم نه نمود نقلست که
ایشان را کاهی … سبب گویند در آن … متوطن شغل … چیزے … قبول نمی فرمودند و خود
… مشغول حق بودند و در آن ایام … خانه ایشان از حرم و کنیزک … که …
تعلق داشتند همسایگی ایشان بقالے … شرف الدین نام زن آن شرف الدین مذکور حرم
ایشان را آشنائی داشت گاه گاہے در خانه ایشان مے آمد … وقتے که هیچ چیزے موجود نبود سه روز
فاقه شد حرم حضرت سلطان المشائخ قطب الملة والدین از زن شرف الدین بقال مقدار نیم تنکه کم
یا بیش قرض نمودے قوت فرزندان و متعلقان ساختی و حضرت سلطان المشائخ را اصلا از حال خبر
نبودی چون فتوحی از غیب رسیدی آن … ادا نمودی روزی زن شرف الدین بقال بحرم
ایشان گفت که ای بی بی اگر ما نباشیم قرض نه دهیم احوال شما … باستهلاک کشد این سخن بحرم حضرت
سلطان المشائخ گران نمود و با خود عهد کرد که هرگز از وی … قرض چیزے نگیرم …
الغرض بحضرت سلطان المشائخ قطب الملة والدین قدس سره عرض نموده که چون گاهی در خانه … فاقه

بودی نیم تنکه یا کم و بیش از زن شرف الدین بقال قرض نمودی و قوت فرزندان و متعلقان میساختی
اکنون زن شرف الدین مذکور باین گونه تقریر نمود که اگر ما نباشیم کار شما باستهلاک انجامد حضرت سلطان
المشائخ چون این سخن از حرم شنید رنجیده ملال گشت بعد فرمودند باید که از زن شرف الدین چیزے
قرض نگیری بدوقت حاجت بطاقی که در حجره مقبره حضرت ایشان بود اشارت نمود و فرمود هر چند
خواهی گرده کاکی بسم الله الرحمن الرحیم بگو و بدر آر و به متعلقان خویش هر قدر خواهی نصیب گردان چنانچه حرم
آن حضرت از آن طاق که حضرت ایشان اشارت نموده بودند کاکها گرم بیرون مے آورد و بخش نمود
الآن نیز در مقبره مطهره آن حضرت کاکهای می پزند و نصیب خلایق میشود حضرت خضر علیه السلام با ایشان
سیر میدی و نیز نقلست از حضرت سلطان المشائخ والاولیا نظام الدین قدس سره که از شیخ
فرید الملة والدین قدس سره شنیده ام که … حال آن صاحب کمال چون از قصبه اوش بر آمد بشهرے
رسید و چند روز در آنجا آرمید و در آن شهر مسجدے بود و مناره … بدیشان … رسیده بود که هم
… در آخر شب بخوانند و در گوشه خالی دو گانه بگذارد حضرت خواجه خضر … ملاقی گردد حضرت
ایشان در آخر شبی بدان مسجد در آمدند و دوگانه ادا نمودند و دعائیکه بدیشان رسیده بود بخواندند هیچکس پیدا
نشد چون از آنجا باز گشتند بر در آن مسجد پیری نورانی دیدند و گفت … اینجا چه میکنی
حضرت قطب الدین قدس سره جواب ادا کرد که خواجه مرا دعای از جای رسیده بود که هر که در گوشه این مسجد
رود و دو گانه گذارد و این دعا بخواند الله تعالی او را با حضرت خضر علیه السلام ملاقی گرداند آن پیر
گفت که دنیا طلبی حضرت خواجه قطب الدین گفت چیزی از دنیا نمی خواهم باز آن پیر گفت که دامی و …
داری باز حضرت شیخ گفت قرض و دامی … ندارم باز آن پیر گفت که خواجه خضر را چه خواهی کرد که او
هم چو تو سرگردان است چنانچه درین شهر مردیست بحق تعالی مشغول حضرت خضر مدتها ست بدان بزرگوار آرزو
نموده است هنوز ملاقات نکرده همدرین گفتگوی بودند که یک پیرے دلپذیری با نوری … حضور …
گوشه مسجد بیرون آمد به نزدیک آن پیر … که بحضرت ایشان بحکایت مشغول بودند چون او را دید دست
حضرت سلطان المشائخ گرفت و بدو رسید و گفت که این مرد یعنی حضرت ملک المشائخ قطب الملة والدین …

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

نمیخواهد و دوامی دادے ندارد و فاما آرزوی صحبت تو دارد چون چنین گفت دریافت که این پیر
حضرت خواجه خضر است و پیری دیگر نیز از مردان غیب خواجه قطب الدین چون ایشان را دریافت هر دو از
نظر مبارک ایشان غائب گشتند و این ابتداء سلوک بوده است و نیز این حقیر جاے مرقوم دیده است
که **سلطان شمس الدین التمش** را از دیر باز این نیت در دل بود که حوضے
در حوالی شهر سازد که خلق خدا تعالی از آبش فیض یابد چنانچه آب از شهر بعید بوده است مردم آب از
چاهها و استعمال می نمودند ناگهان سلطان شمس الدین جانب غراه شبی از شبها در خواب دید که گویا حضرت
خواجه کائنات و سرور موجودات در محلے سوار استاده اند و میفرمایند که ای شمس الدین اگر میخواهی حوضے
سازی که خلق خدا ازو فیضے یابد همدرینجا که من استاده ام سلطان شمس الدین چون بیدار گشت
آنجا که اشارت حضرت رسالت بود نیکو دریافت که کجا باشد خواصے را بحضرت خواجه قطب الملة والدین
قدس سره فرستاد و اعلام داد که من خوابی دیده ام اگر اشارت حضرت ملازمان شیخ باشد بیایم و عرضه کنم
امیفتی بحضرت سلطان المشائخ نیز مکشوف شده بود که حضرت رسالت بسلطان مذکور این اشارت با بشارت
فرموده اند که در فلان زمین معهود حوضے سازد حضرت سلطان المشائخ قطب الملة والدین اعلام فرموده که
که زود تر بیائی من نیز همانجا میروم که ترا از حضرت رسالت اشارت حوض شده است چون خواص مذکور
بسلطان رسید آنچه از حضرت شیخ شنیده بود وا نمود سلطان فی الحال متوجه بحضرت شیخ گشت چون بخانه
ایشان رسید از ملازمے شنید که حضرت سلطان المشائخ در فلان جا تشریف فرموده اند سلطان نیز متوجه
شده بدان موضع رسید دید که حضرت شیخ نماز میگذارند بعد از اتمام دوگانه شیخ عظام سلطان مذکور دست
بوس مشرف گشت مے آرند که نشان از سم اسپ حضرت رسالت پناه از زمین برآمده بود و در آن نیز آبی [illegible] شیخ
گشت همانجا حوض ساختند و بالا آن نشان سم که از اسپ حضرت رسالت برآمده بود صفه کشیده بر آوردند
حوض را با تمام رسانیدند و از آنجا چشمه جاری سیراب ساختند که هرگز خشک نمیشود و اکثر باغها از آن چشمه
سیراب میگردد و وصف آن چشمه و حوض خواجه امیر خسرو رحمة الله علیه در کتاب قران السعدین مرقوم نموده است
و در جوار آن حوض پر فیض خدا تعالی میداند که چه قدر اولیاء خدا تعالی آسوده اند و اکثر مشغول حضرت
سلطان [illegible]

والا اولیاء قطب الملة والدین قدس سره بدانجا بودی و با مردان غیب اختلاطی نمودی و فیض هاے نا
متناهی مے بردند و اکثر شیخ حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه و خواجه محمود موئینه دوز رحمة الله علیه و شیخ
بدر الدین غزنوی و شیخ تاج الدین منور دمشقی ملازم ایشان بودند روزی بزرگوارے شتر سوارے که بجو
پوشی در کرانه آن حوض رسید لنگی بسته و خرقه برکشیده در حوض درآمد غسلے نمود و از آب بیرون آمد دوگانه
ادا نمود و این هر دو درویشان مذکور با حضرت شیخ المشائخ قطب الملة والدین در مسجدیکه جوار لنگر سلطان
شمس الدین رحمة الله علیه بر سر حوض واقع شده نشسته بودند ناگاه آن که بجو پوش شتر سوار بعد از ادا
دوگانه آواز داد که این عزیزان کدام اند و چه نام مند که جانشین شیخ تاج الدین منور دمشقی جواب داد که درینجا
درویشے چند اند که مشغول بحق مے باشند باز آن بزرگوار فرمود که ای تاج الدین منور بحضرت شیخ قطب الدین
بختیار اوشی و محمد عطا سلام من برسانی که ابو سعید دمشقی به نیاز مندی مخصوص است از مردان
غیب بوده است چون حضرت خواجه قطب الدین نام ابو سعید دمشقی شنید با هر دو درویشان هم بسبوئیش دویدند
چون آنجا رسیدند اثری و نشانی از و پیدا نه شد اغلب که اکثری مردان غیب به تنهائی و خلوت بصحبت شیخ
مشار الیه میرسیدند و او رامی یافتند منقول است که آنچه حضرت سید نور الدین مبارک غزنوی قدس سره
از غزنی بدار الخلافت دهلی رسید او را همشیره بود رابعه عصر که بال عفت منسوب بی بی سارا [illegible] داشت
آن عفیفه روزگار حضرت شیخ بزرگوار قطب الدین بختیار قدس سره را برادر خوانده شیخ نظام الدین ابو المؤید
رحمة الله علیه که پسر حضرت بی بی سارا است و پرورش و تربیت از حضرت خواجه قطب الدین بختیار
قدس سره دارد و او نیز یکے از اولیاء کبار است چنانچه از حضرت سلطان المشائخ نظام الملة والدین محمد
بداؤنی قدس سره در صفت او منقول است میفرمایند وقتی در مبداء حال در مسجد جامع شهر دهلی که مناره دارد
بروز جمعه حاضر بودم که حضرت شیخ المشائخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه آید و دوگانه تحیت مسجد
مشغول گشت چنانچه مرا حالت استغراق نماز او در وقت تمام بخشید بعد از ادا نماز بر منبر رفت خوشخوانی
بود اورا قاسم سعری بگفت تا آیتی از کلام الله بخواند بعد از آن حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة
الله علیه آغاز کرد که بخط بابائی خود نبشته دیده ام بیت [illegible] نه از عشق تو [illegible] خواهم کرد جان

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

در غم تو زیر و زبر خواهم شد بمجرد استماع این بیت نعره‌ها از خلق برآمد و حاضران در گریه شدند و مراخنان
درگرفت که خبر از خود برفت و نیز هم از حضرت ایشان نقلست که وقتی در عهد سلطان غیاث الدین بلبن
در شهر امساک باران شد حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه الاکرم گرفتند که دعای باران بخواند
او بر منبر برآمد دعای باران بخواند از آن سوی بسوی آسمان کرد و بر زبان مبارک راند بحق عظمت تو اگر امروز
باران نازل نکنی من بعد از این در هیچ آبادانی نباشم این بگفت و از منبر فرود نیامده بود که باران در
گرفت بعد از آن حضرت سید قطب الدین ترمذی رحمة الله علیه با او ملاقی شد و این سخن بگفت ما را در حق
تو اعتقادی راسخ است و میدانیم که ترا با حق تعالی نیازی تمام است اما این سخن برای چه گفتی که اگر باران
نفرستی من بعد از این در هیچ آبادانی نباشم حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید رحمة الله علیه جواب داد که من
یقین میدانستم که حق تعالی باران رحمت خواهد فرستاد آنگاه این فضولی نمودم سید مشار الیه گفت که
از کجا میدانستی گفت مرا با حضرت سید نور الدین غزنوی نور الله مرقده در مجلس سلطان شمس الدین طاب
ثراه بامری نزاعی شده بود و آنحضرت اندکی از من رنجیده بود در آنچه باد دعای باران فرمودند من
بروضه او رفتم و گفتم مرا دعای باران فرموده اند و شما از من کوفته خاطر شده بودید اگر عفو فرمایید دعای
باران توانم خواند از روضه آوازی شنیدم که من ترا آشتی کرده ام تو برو دعای باران بخوان البته حق
تعالی باران رحمت ارسال خواهد نمود بدان اعتماد این سخن گفتم و نیز از حضرت ملک المشایخ شیخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره منقولست که ایامی امساک باران شد حضرت شیخ نظام الدین ابو المؤید را
رحمة الله علیه بدعای باران جمیع بزرگواران اختیار نمودند بر منبر برآمد در اثنای دعا دست در آستین کرده
جامه پیرهن آورده بسوی آسمان دید و آن جامه را بجنبانید چندان باران بارید که به تحریر نیاید چون نزول
خود آمد مولانا وجیه الدین یحیی که مرید حضرت سلطان العارفین قطب الدین قدس سره است از وی پرسید
جامه که از آستین کشیدی و بسوی آسمان دیدی جنبانیدی چه بود جواب داد که این جامه امی بود که حضرت
سلطان العارفین قطب الدین بختیار اوشی قدس سره برای والده من عطا فرموده بود نیاز از برکت او
باران بارید ممرح است ناصری نام شاعرست ابا نوری الشهر بشهری رسید و نشان خانه حضرت سلطان العارفین

والعاشقین قطب الدین بختیار اوشی از مردمان پرسید چون نشان خانه ایشان یافت بدان بقعه متبرکه
استاد و بشرف پای بوس حضرت قطب الدین مشرف گشت و فاتحه التماس نمود که قصیده مدح سلطان
شمس الدین در قلم آورده ام حضرت شیخ همت فرمایند که صله لقری بدستم آید چنانچه حضرت شیخ فاتحه خواندند
و بر زبان مبارک راندند که برو انشا می یا برکت خواهی یافت ناصری مذکور از نفس ایشان مسرور گشت
چون بحضرت سلطان بار یافت استاده باد الاق قصیده بزبان کشاد مطلع آن قصیده این بود چنانچه
در کتاب فواید الفواد مرقوم است شعر ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته ⋆ تیغ تو مال و خیل ز کفار خواسته
سلطان مذکور را این مطلع بحیرت دیگر مشغول گشت ناصری مذکور حضرت شیخ قطب الدین قدس سره را
شفیع آورد و بیت خواست هم در آن حین سلطان شمس الدین رو بسوی ناصری آورده گفت بخوان
ای فتنه از نهیب تو زنهار خواسته ⋆ تیغ تو مال و خیل ز کفار خواسته ⋆ بشتابیدن یکبار با وجود که بچیزی
مشغول بود مطلع یاد نماند که بخواند اشارت فرمود چون ناصری قصیده را با تمام رسانید سلطان
فرمود که ناصری این قصیده چند بیت است در قلم آورده ناصری عرض نمود که پنجاه و سه بیت است سلطان
حکم کرد که پنجاه و سه هزار تنکه سفید بناصری صله رسانند ناصری مذکور را هرگز این
گمان نبود که انعام به سه هزار تنکه سفید کشد نقلست که از مولانا سراج که مصنف طبقات
است که از ناصری شنیده ام که چون قصیده بحضرت سلطان شمس الدین می بردم فاتحه از حضرت سلطان
المشایخ قطب الدین قدس سره یافته بودم چون قصیده پیش سلطان بردم سلطان مذکور باد مطلع بچیز
دیگر پرداخت نیت کردم و حضرت شیخ قطب الدین را در میان آوردم که سلطان اگر بغایت اعتقادات
این قصیده التفات نماید و هر صله که انعام فرماید نصفی از آن بشکرانه حضرت شیخ برم چون مرا پنجاه و
سه هزار تنکه سفید انعام رسید نصفی از آن بحضرت شیخ قطب الدین قدس سره بردم و قصه حال نیت خود
بحضرت ایشان باز نمودم چنانچه آن تمام مبلغ بشکرانه برده بودم بمن بخشید اصلا بدان التفات نکرد
نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین محمد بدایونی قدس سره در وقتیکه در خانقاه
حضرت شیخ المشایخ علی سجستانی قدس سره در سماع بود حضرت درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

حضرت سلطان العارفین وزبدة العاشقین شیخ المشایخ قطب الملة والدین بختیار اوشی نیز حاضر بودند
قوال این بیت خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگر است ٭ و حضرت سلطان
المشایخ قطب الملة والدین نور الله مرقده نور الیقین را حالی و تغیری و تحیری پدید آمد چنانچه بکلی از
هوش رفت و حضرت سلطان المشایخ والاولیا شیخ محمد المشهور بقاضی حمید الدین ناگوری نور الله مرقده و
شیخ المشایخ بدر الدین غزنوی حضرت ایشان را بخانه آوردند قوالان که این بیت خوانده بودند حاضر آوردند
همین بیت اکرر میفرمودند و حضرت سلطان المشایخ قطب الدین قدس سره وجد میفرمودند چنانچه سه شبانروز
همین حال [illegible] بوقت نماز تجدید وضو نموده فرض و سنت موکده ادا میکردند باز سر حال میشدند
چنانچه استخوانهای حضرت ایشان بجای نمانده در شب چهارم حالت ایشان بگرگونه گشت و سر مبارک
آنحضرت برزانوی حضرت شیخ محمد عطا حمید الدین ناگوری بود و پایهای ایشان بر کنار شیخ المشایخ بدر الدین
غزنوی قدس سره همدران حالت شیخ حمید الدین [illegible] معلوم کرد که حال مخدومی طرفی دیگر است یکی از خلفای
خویش را اشارت فرموده آید که بجای شما باشد اگرچه حضرت شیخ المشایخ مشار الیه البسری بزرگ بودند [illegible]
نشدند فرمودند خرقه که از حضرت شیخ المشایخ معین الدین قدس سره بمن رسیده است با مصلی خاص و
با عصا و نعلین چوبین بشیخ فرید الدین مسعود رسانند و در آن ایام حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین
قدس سره را بدرگاه حضرت عزت جل جلاله میخواهند بعد این معانیه علی الصباح متوجه بحق شدند و در نقل
آن ملک المشایخ شیخ محمد عطا المشهور حمید الدین ناگوری قدس سره درویشی را بجانب هانسی و اجودهن
که حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین از حادثه ایشان اعلام دهد و بگوید که آن درویش با حضرت
سلطان المشایخ فرید الدین مسعود در قصبه [illegible] که قصبت ماه کم و بیش باشد ملاقی شد و درویش
مذکور مکتوبی که داشت بحضرت ایشان رسانید چون حضرت ملک المشایخ مشار الیه آن مکتوب خواندند
نیز راندند چنانچه در سوم روز بمقبره مطهره حضرت سلطان المشایخ قطب الدین رسیده و در [illegible] گرد آلود بر قبر
ایشان [illegible] چنانچه حضرت شیخ المشایخ محمد عطا و شیخ المشایخ بدر الدین قدس سره آن خرقه و مصلی و عصا و نعلین
چوبین هم را بجا حاضر آوردند و وصیت حضرت قطب المشایخ والاولیا بدیشان باز نمودند همدران

مجلس آن خرقه مبارک پوشید و همان مصلی خاص گسترانید و دوگانه ادا نمود و در خانه حضرت سلطان
المشایخ والاولیا قطب الملة والدین جلوس فرمود نقلست از حضرت خلاصة المشایخ شیخ نظام الملة
والدین قدس سره که روز عیدی بود چون حضرت شیخ المشایخ والاولیا خواجه قطب الدین قدس سره از
نمازگاه مراجعت نمود آنجا آمد که الآن روضه مطهره ایشان است آنجا اندکی زمینی بود خالی از گور و
مزاری درآنجا زمانی ایستاد و در تامل شد درویشان که همراه حضرت ایشان بودند عرض نمودند که امروز
عیدست و خلق خدا انتظار دارند که بقدم بوس مشرف شوند و طعام میخورند و حضرت ایشان در اینجا
درنگ میفرمایند حضرت شیخ مشار الیه جواب داد که مرا از این زمین بوی [illegible] می آید زمانی در اینجا باشید [illegible]
آن زمین را تفحص نموده طلبیده و بمال حلال بخرید و بجهت خود بدفن معین فرمود نقلست از شیخ المشایخ
بدر الدین غزنوی رحمة الله علیه در شبی که حضرت شیخ قطب الملة والدین رحلت خواهند فرمود پایهای مبارک
ایشان در کنارم بود اندکی چشم غنود دیدم که حضرت ایشان بجانب آسمان پرواز میکنند بعد زمانی معلوم کردم که
آن پاک ذات با صفات از مطموره خاکی بمعموره افلاک رحلت فرموده بودند و نقل ایشان روز دوشنبه در
چهاردهم ماه ربیع الاول بود در اسلام [illegible] **ذکر حضرت شیخ المشایخ والاولیا فرید الدین
مسعود رحمة الله علیه** شعر گلی گلزار انوار معانی ٭ در دریای گنج لامکانی ٭ محیط معرفت
شیخ خدا بین ٭ لقا با صدر اسلطان تمکین [illegible] وحدت جام عشق خورده ٭ قدم در عالم لاهوت برده ٭
چو فانی [illegible] برقات شد [illegible] ٭ سویدای [illegible] شد نقطه فانی ٭ [illegible] گشت [illegible] ٭ کمال فقر
فخری کرد پیدا ٭ بملک فقر فخری شاه مقصود ٭ فرید الدین [illegible] شیخ مسعود ٭ [illegible]
٭ کشا [illegible] آن [illegible] نام ٭ خلاصه اولیای کبار و زبدة الاتقیاء اخیار آن شیر بیشه تقدیس تابانی آن
شمع شبستان [illegible] سبحانی آن محرم اسرار [illegible] آن [illegible] و حدیث آن [illegible] قربت
لا نهایت و آن موصوف بنور صفات بی غایت آن مستغرق بطاعت معبود سلطان المشایخ فرید الدین مسعود
قدس روحه از اولیای کبار بود و در اطوار شیخت صاحب اعتبار روشنی غرائب داشت و مانند وجود [illegible] عجیب
در کشف کمالات عظیم و در تسلیم و سلامت عالی مستقیم پدر بزرگوار او جمال الدین سلیمان از طرف کابل بعهد

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

سلطان شهاب الدین غوری خواهرزاده سلطان محمود غزنوی بطرف ملتان آمده بود و در نواحی ملتان
قصبه لیست کش که هوای آن عزیز الوجود را اقتضای آن قصبه افتاد آنجا تاهل نمود و متوطن گشت و ازا
سه پسر تولد شدند پسر بزرگ او اعزالدین محمد نام داشت و پسر میانگی او فریدالدین مسعود قدس سره و پسر
خورد ش نجیب الدین محمد متوکل قدس سره و مادر این پسران از اهل صلاح دختر وجیه الدین خجندی بود در کمال
صلاحیت و عفت چنانچه کمالات و حالات او معروف و مشهور است نقل است از حضرت سلطان الاولیا
و برهان الاتقیا نظام الملة والدین محمد بداونی قدس سره العزیز شبی از شبها حضرت والده مبارک او که امت خدا
متعبده و متهجده مشغول بوده است دزدی در خانه او در آمد از دست و دهشت آن مغفوره یکایک نابینا گشت
خواست که از آنجا بدر آید از کوری چشم راه نیافت آواز داد که هر که در این خانه ام بوده ام برای دزدی اسباب
در این خانه در آمدم البته در اینجا کسی هست که دهشت او مرا کور گردانیده است عهد میکنم اگر بینایی چشم باز
یابم پس از این دزدی دیگر نکنم و از کفر در اسلام درآیم والده حضرت شیخ المشایخ فریدالحق والدین
چون این سخن از دزد کور شنید بینایی او را از حق طلبید بفرمان الله تعالی چشمان دزد بینا شد دزد
وازین حال خبر از والده آن صاحب کمال کسی او قوت نخورده چون روز شده شخصی با زن و فرزند
آمد و سه جفرات بر در ایشان رسید و گفت من آن دزدم که شب گذشته در این خانه بدزدی در آمده
بودم و عورتی متبرکه در این جا بنماز مشغول بود من از دهشت او کور نابینا شدم و با خود عهد کردم که اگر
بینایی یابم هرگز بدزدی نشتابم بفرمان الله تعالی از برکت صلاحیت آن عورت بینا گشتم اکنون اسلام
آمدم که با اهل و عیال خود مسلمان شوم آخر همچنان کرد و یکی از صلحا گشت بعد از آن خدمتها نمود الان قبر
او و همدران قصبه است مردم آنجا بزیارت آن مزار برکت ها می یابند و شیخ عبدالله مشهور است و قبر پدر
بزرگوار حضرت سلطان المشایخ فریدالدین مسعود قدس سره و مزار حضرت خدمت اعزالدین محمود
که برادر بزرگ حضرت شیخ است همدران قصبه واقع است نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام
الملة والدین محمد بداونی نور الله مرقده بعد از وفات حضرت قطب المشایخ والاولیا بختیار الاوشی
حضرت شیخ المشایخ فریدالدین قدس سره چون خرقه متبرکه او پوشید هفتم پیش از حضرت سلطان

المشایخ تواتر گرفت بار سمت خطه هانسی عزیمت نمود میگویند در آنجا آنحضرت در جماعتخانه خویش
نزول فرمود و خلق دهلی بقدم بوسی ایشان ازدحام نمود و حضرت ایشان را آمیغی خوش نمی آمد
از خلق مشوش حال ایشان شوند قضا را روز جمعه بود بقصد نماز از آن منزل بیرون آمدند دیدند که
مجذوبی سرهنگا نام که در خطه هانسی بصحبت متبرکه ایشان اکثر مشرف میشد و الفتی داشت بدر منزل خانه
ایستاده و دست چون حضرت سلطان المشایخ را دید و دیدبای ایشان افتاده و سر بر خاک نهاده و در گریه شد
و گفت در خطه هانسی حضرت شما را اکثر درمی یافتم و مشرف میشدم اکنون چون در اینجا اقامت نمودید ما را
طاقت نماند که بی طلعت دیدار پر انوار شما توانستم که در خطه هانسی باشم در عقب شما اینجا دویده ام و
بدینجا رسیده ام و مرا اکنون نا شنید که دولت پابوس میابم حضرت سلطان المشایخ را سخن او بسی مخزون ساخت
نماز جمعه گذاردید و فرمود نعمتی که از حضرت پیر قطب الملة والدین بمن رسیده است چه در اینجا و چه در آنجا
دیگر با من خواهد بود این سخن گفت و بجانب خطه هانسی عزیمت نمود چون در آنجا رسید در حجره خاص و
مقام ازلی آن دیار رو تقام زیادت گشت بعد مدتی چند از آنجا نیز انتقال نمود و فرمود که جای تعیین ما کرم
آن مجلس مشوش وقت من نباشد مسموع است که حضرت شیخ المشایخ جمال الدین هانسوی در همان ایام
بشریف خرقه متبرکه ایشان مشرف شده بود که حضرت شیخ الاسلام فریدالدین قدس سره از شهر دهلی
بعد از وفات حضرت پیر خویش قطب الملة والدین بخطه هانسی مراجعت نموده بود القصه حضرت
ملک المشایخ مشارالیه بعد از سفر خطه هانسی بقصبه اجودهن که نزدیک خطه مشهور دیپالپور است
رسید مقامی خرابی دید در آنجا آرمید و اهل آن قصبه بیشتر مردم کج طبع و درشت مزاج و بد اعتقاد بودند
در آنجا مجلس را تفت حال ایشان گشت حضرت مشارالیه فرموده که این محل اسب است در اینجا بفراغ خاطر
مشغول عبادت حق تعالی می توانم بود بیرون قصبه درختان بودند که در میان آن درختان درختی
کلان دیدم در زیر آن درخت گلیمی انداخت و آنجا مشغول شد چنانچه از هیچ مردم بدانجا مزاحم او
نگشتند و فراغت کلی یافت نقل است از حضرت شیخ نصیرالملة والدین محمود اودهی رحمة الله علیه که
حضرت شیخ المشایخ فریدالملة والدین قدس سره او در آن قصبه تاهل واقع شد و فرزندان تولد شدند

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

نزدیک منبر جامع حجره ساخته بودند عیال ایشان آنجا بودی و خود اکثر اوقات در آن حجره مشغول بودی
باستغراق تمام چنانچه آوازه حضرت ایشان در اطراف و جوانب رسید که همچنین آفتابی قطب الاقطاب
در قصبه اجودهن طالع شده است که از پرتو طلعت ظاهر و باطن خود هر که نظر انداخت منور میسازد
نقل است چون صیت شیخیت او در اطراف و اکناف عالم شایع گشت طالبان اهل استحقاق بحضرت
آن سلطان الآفاق بیکبارگی روی نهادند ایشان را عادت بود چون جماعتی یکجا جمع آمدندی و خدمت
ایشان توجه نمودند حضرت شیخ المشایخ میفرمودند که یاران چون این توجهی نمایند جدا جدا بیایند تا
نظر علاحده حاصل نمایند آمین حق. نقل است که قاضی قصبه اجودهن با حضرت ایشان از غایت
حسد خصومت کشودی و پیوسته در مخالفت بودی و خیلی ایذا رسانیدی [illegible] خود
ایشان را از آن [illegible] پریشان فرزندان حضرت سلطان المشایخ را رنجیده میساختند حضرت سلطان
المشایخ [illegible] نشستند تا [illegible] از غایت خصومت قاضی در خطه ملتان با [illegible] آن مقام [illegible]
واستفتا نوشت یعنی روا باشد که شخصی اهل علمی خود را درویش گوید و بپوسته در مسجد باشد و آنجا
شنود و رقص کند چون این استفتا را دانشمندان خطه ملتان بخواندند گفتند تو اول بگو که باری
این سخن با کیست که نوشته تا الفتوی نامه قاضی مذکور نام حضرت شیخ المشایخ فریدالدین مسعود قدس سره
بر زبان راند چون ایشان نام مبارک حضرت سلطان المشایخ والاولیا شنودند یکبارگی از قاضی
مذکور اعراض نمودند و گفتند ای قاضی تو نام درویشی میگیری که مجتهد از علمای آن نیست که بر
قول و فعل او اعتراض نماید در عرض [illegible] و در آمدند قاضی [illegible] چون نام ایشان شنیدند منفعل و
پریشان باز بمقام خود رسید از خصومت [illegible] هر جا که فرزندان و معتقدان حضرت شیخ المشایخ
[illegible] خود رسیدند ایشان بحضرت شیخ المشایخ عرض نمودند که قاضی [illegible] ایذا میرسانید
رنجیده میسازند [illegible] حضرت سلطان المشایخ همین جواب میداد که جور [illegible]
ایشان بکشید که [illegible] باشد [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] فرزندان حضرت شیخ [illegible] از حضرت سلطان المشایخ والاولیا

نظام الحق والدین محمد بداونی قدس سره که آخر الامر مشار الیه بود نهاد و به فساد قلندری تا پاکی میباک را
پیدا کرده آن بصحبت ما چیزی قبول نمود که چون حضرت مستغرق و مشغول شنید انداز بدو رسانید تا پیش
گیرد حضرت سلطان المشایخ را عادت بود که بعد سر تراشیدن سر مبارک می نهاد تا دوگان سه گانی ساعت بعد از
حالت می بود اگر رستان بودی چوبی بسر مبارک او میکشیدند روز سیم که مجلس آنجا حاضر شود مگر مسکین مهمان
دیدم که قلندری چرم پوش حلقه بگوش آنجا حاضر گشت و بانگ بلند آواز داد و خود نزدیک ایشان
استاد چنانچه حضرت سلطان المشایخ را از آن حالت ببرد حضرت سلطان المشایخ همان لحظه که در سجده
بود آواز و فریاد میفرمود که اینجا کسی حاضر نیست که من جواب دادم که آری بنده نظام الدین حاضر است
حضرت شیخ همدران حالت باز گفت که نزدیک سر تو قلندری استاده است عرض نمودم که بلی باز فرمودند که بنگری
در میان و ابروی من جعدی آن قلندر را نگر کردم که همچنان است باز عرض نمودم که بلی باز فرمودند که حلقه سفید
در گوش دارد دیدم که همچنان است حضرت شیخ الملة والدین میفرمایند هر بار که باشارت حضرت سلطان
المشایخ بسوی آن قلندر میدیدم او را متغیر یافتم تا چنان شد که حضرت سلطان المشایخ فرید الملة
والدین همدران حالت فرمودند مولانا نظام الدین او کاره ی بر سینه در بغل نهاده آمده است او را بگو
که منقطع شود از اینجا برود قلندر چون این سخن بشنید فی الحال از اینجا بگریخت و نا پدید گشت هم از
سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره منقول است که روزی حضرت سلطان المشایخ فرید
الملة والدین قدس سره بر سر سجاده نشسته بودند قلندری که از این جماعت رسید و نشسته بود من و مولانا
بدرالدین اسحاق حاضر بودیم قلندر مذکور روی بسوی حضرت شیخ المشایخ والاولیا کرد و بآواز درشت
گفت که چه خود را چنین ساخته و خلق را در سر نیمه خود انداختی حضرت شیخ المشایخ فرمود که من نساخته
ام خدای تبارک و تعالی ساخته است باز قلندر گفت که نی تو خود را چنین ساخته با سلطان المشایخ
جواب داد که هیچکس نتواند که خود را چیزی سازد مگر حقتعالی یکی از بندگان خود بنوازد قلندر مذکور چون
این سخن شنید سر بزمین بخاد و استاده شد و گفت که آفرین بر تحمل شما باد تا جهان باد این تحمل بتحمل
باد بعد از آن وی راه کرده برفت نقل است از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین که آنچه که در

خدمت حضرت سلطان العاشقین قطب الملة والدین قدس سره بسعادت ارادت مشرف گشت شیخ مشایخ
فرید الدین مسعود قدس سره در هژده سالگی بود در قبة الاسلام ملتان در مسجد مولانا منهاج الدین ترمذی
تعلیم می نمود و مشغول میبود و کتاب نافع که در فقه است می خواند و همدران مسجد میماند و در صلاح و تقوی
همتای نداشت و حفظ قرآن مجید می نمود و در شبانروزی یک ختم کلام الله ادا میکرد ناگاه حضرت
شیخ المشایخ قطب الملة والدین بختیار اوشی قدس سره درآنجا مسجد مذکور طلوع نمود و دوگانه تحیت
بجا آورد و نشست شیخ المشایخ فرید الملة والدین ابر چهره منور او نظر افتاد و بدل نگاه دل ایشان داد
و سر در قدم مبارک ایشان آورد و حضرت سلطان العاشقین و قطب العالمین بختیار دیدند که جوانی پاک
روی نیکو خوی کتابی در دست دارد از ایشان پرسید که در دست عزیزان کدام کتاب است اصلش در
چه باب است سلطان المشایخ فرید الملة والدین عرضداشت که این کتاب نافع میخوانند حضرت قطب الملة
والدین فرمودند ان شاء الله تعالی این کتاب نافع گردد سر نهاد حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس
سره گفت که انشاء الله تعالی مرا در خدمت و ملازمت مخدومی نافع خواهد بود همدران حین حضرت شیخ
المشایخ فرید الدین بشرف ارادت مشرف شده و بسعادت جاودانی مسعود گشت مسموع
است در آنچه حضرت قطب الملة والدین بختیار اوشی قدس سره العزیز از خطه ملتان بطرف دار الخلافه دهلی
عزیمت فرمود سه منزل رکاب سعادت حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین برابر بود آنجا حضرت قطب
المشایخ بختیار اوشی اشارت فرمود که بابا فرید به همین ترک و تجرید چندگاه بعلم ظاهر مشغول باش بعد
ازان در دهلی بیا و در صحبت من قرار گیر که مرا انشاء الله تعالی در آنجا خواهی یافت حضرت ملک المشایخ فرید
الملة والدین باشارت ایشان شیخ چنان کرد و از آنجا بخطه قندهار رفت پنج سال کامل تحصیل علوم نمود چون
بطبع مبارک او جامع علم لدنی کشود از آنجا بطرف دهلی مراجعت نمود که حضرت قطب الملة والدین
آنجا بود و در معدودی ایام بدین مقام سعادت انجام رسید و بشرف صحبت پیر منتظر سلطان العاشقین خواجه
قطب الدین قدس سره دریافته چنانچه حضرت قطب المشایخ از رسیدن ایشان خوش وقت شده مسرور و محفوظ گشتند
در نزدیکی دروازه غزنی برجیست مندرآن برج حجره ساخته مشغول خدای تبارک و تعالی مستغرق میماند

و بعد دو هفته بملازمت پیر منظر سیر سید بخلاف بعضی درویشان شیخ بدرالدین غزنوی و شیخ احمد
نهروالی پیوسته بملازمت حضرت قطب الملة والدین می بودند چون بعد مشهور گشت شهرت ایشان بسیار شد
و خلق مزاحم حال آن صاحب کمال شدن گرفت بعد ازان با اجازت قدوه حضرت قطب الملة والدین
بخطه هانسی آمد و آنجا سکونت گرفت چنانچه مرقوم است که بعد رحلت حضرت پیر بی نظیر خود در دهلی
آمده و باز بخطه هانسی رفت و از آنجا بقصبه اجودهن آمده متوطن گشت نقل است از حضرت نصیر الملة
والدین محمود اودهی که سی سال پیر بود نظام الملة والدین قدس سره استماع دارم که روزی درویشی زنده
اجودهنی بخدمت شیخ المشایخ فرید الدین قدس سره رسید شیخ مشار الیه را چیزی داده باز گردانید -
درویش بایستاد و دید که شانه در شانه دان کشیده بر مصلی شیخ بود گفت ای شیخ این شانه مرا ده چون
حضرت شیخ الاسلام طرحان یگانه بود هیچ جوابش تقریر نمود باز آن درویش بلند تر بآواز درشت گفت
ای شیخ اگر این شانه مرا میدهی ترا تحقیق از من چه حاصل گردد بعد ازان حضرت شیخ المشایخ فرید الحق
فرمود که ترا در برکت ترا ورا ... ایشان ... بعد ازان آن درویش از پیش ایشان مسافر گشت نزدیک قصبه
اجودهن آبیان است چون آنجا رسید خرقه کشیده از برای غسل در آب در آمد چنان غرق رفت که تا آخرین
پیدا نشد ایضا نقل است از حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس سره که در قصبه اجودهن
متصرف بصفات انتقام اتحادی داشت و پیوسته فرزندان حضرت شیخ را بآزار ایشان می رنجانید
چنانچه بحضرت شیخ پیوسته این خبر میرسید شیخ ملتفت نمی گشت چون بمخشے او به بسیاری کشید روزی
مولانا شهاب الدین پسر بزرگ حضرت شیخ پریشان عرض نمود که این بزرگ شما را همین فائده میدهد
گذشته روز از در بخشش ... و غصه میباشم شیخ عصا که پیش داشت برداشت و بر زمین زد
همان زمان متصرف ... گرفته گفت ... برداشته بر در شیخ برید ... رسیده بود که جانش
بر آمد و مرد نقل است از حضرت نظام الدین قدس سره که در قصبه اجودهن عاملی بود نویسنده گرداری
آن جوالی عامل مذکور را رنجانید روزی آن عامل بخدمت شیخ کامل فرید الملة والدین قدس سره رسید و
التماس شفاعت کرد که والی مذکور مرا پیوسته رنجه میرساند و هیچگونه از جفا باز نمی ماند حضرت شیخ مشا

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

انیه خادمی با ایشان والی فرستند و باز شود که بهشت ابری میشد پیش این نویسنده و در پیش حضرت باید بود و الی
مذکور همدران کار ثابت مانده آن نویسنده را پیش از ما قبل میر بخانه باز آن حال بحضرت شیخ رسید و عرض
شود که مخدوم آن حالی است که نا شنود و لکن در شیخ رسانید یاد شد که پیش از آن بود حضرت شیخ بنده
نویسنده فرمود که من شفاعت تو کرده ام او نشنود شاید کسی شفاعت بخلوص تو نموده باشد تو هم
شنیده باشی آن نویسنده برخاست و از حضرت شیخ فاتحه درخواست که من بعد از این هیچ کس را
نرنجیده و نرسانم تا توانم خدمت کنم و هر که هست کسی که بعد از چنین آن شخص دشمن من باشد از درد نیز
همدران ایام آن حالی بسی خلقی بعالم نکو بخشید و بخدمت ملک المشایخ رسید و نیز تائب گشت
نقل است از حضرت نظام الملة والدین قدس سره که جوانی از شهر دهلی بجانب قصبه اجودهن متوجه
گشت تا بخدمت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره تائب شود و بشرف ارادت مشرف
گردد در اثنای راه مطربه خوش شکلی پریشان قدمی آن جوان مائل گشت آن مطربه مذکور در منزلی
شد که بران جوان تعلقی نماید جوان چون نسبت صادق داشت بدان مطربه التفات نمی شود تا در منزلی
از منازل چنان افتاد که آن جوان و آن مطربه نا بسته هر دو در یک گرد وقتی که آب خشک شد مطربه مذکور از آن
گرد ... نزدیک آن جوان آمد و نشست چنانکه میان ایشان هیچ حجابی و مانع نماند و مطربه مذکور
عشوه دگر شده و کار او کرد و نگریه و جمال از دیگر ... آن جوان بوصل شود و آمیخته دست بجانب او
دراز کرد همدران حال مردی پیر را دید که پیدا شد و طپانچه بر روی آن جوان زد و گفت بخدمت شیخ بنیت
توبه و ارادت میروی و دل بر فسق میآری غایت شرمساری چون این معاینه دید خود را از آن گرد بیرون کشید
و متنبه گشت چون بحضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین رسید اول سخنی که بآن جوان فرمود
این بود که خدای تعالی ترا آن روز که بمطربه میل شده بود از فضل خود نگاه داشت بعد از آن و در ارادت
ارادت داد و هم از حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین نقل است که از حضرت سلطان الاولیا
فرید الملة والدین مسعود قدس سره مریدی بود محمد شیر غوری گفتندی مردی صادق بود و اهل
صلاح و تقوی بخدمت شیخ المشایخ مذکور ... حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین

پرسید که ای محمد شاه ترا چه حال پیش آمده است که بدین گونه خاطر پریشان و حیران آمده او عرض نمود
که برادر حقیقی دارم رنجور و پریشان و در هم گشته چنانچه رمقی در وی بیش نمانده است این ساعت که
من بخدمت آمده ام چه عجب که تمام شده باشد بسبب آن خاطر زیر و زبر گشته است حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره فرمود که ای محمد شاه همچنان که تو این لحظه متحیر و محزون هستی
من همه عمر بمحبت حق همچنین گونه‌ام با شما و با کسی اظهار نکنم پاسخ آنکه بجانب او اشارت نمود
در خانه برو که برادر تو انشاء الله تعالی صحت خواهد یافت همان زمان محمد شاه غوری از پیش حضرت
ایشان برخاست و بخانه آمد که برادر او نشسته طعام میخورد گویا او را هیچ رنجی و زحمتی نبوده است
نقل است از حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة والدین مسعود قدس سره باز زحمتی در رنجوری صعب
پیش آمد چنانچه اشتغال کلی مرتفع گشت چنانچه روز حضرت شیخ المشایخ مشار الیه طعام خورده آب
نوشید فرزندان و مریدان و معتقدان جمع آمدند و اطبا طبیبان ایشان چون نبض حضرت سلطان
المشایخ گرفتند گفتند که ما را باستدلال نبض و قاروره زحمتی معلوم نمیشود که حضرت ایشان را چه
زحمت است چار بار گشتند ... در زحمت حضرت شیخ زیاده تر گشت چنانچه همه یاران را پیش
طلبید حضرت شیخ نظام الدین قدس سره میفرماید که من نیز در آن جماعت حاضر بودم حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره مرا و شیخ بدر الدین سلیمان که پسر حضرت شیخ المشایخ فرید الملة
والدین قدس سره بوده است و مریدان دیگر را اشارت فرمود که بروید و مشغول شوید و از خدای
تبارک و تعالی صحت من خواهید همه رفتیم و هر یکی مشغول شدیم همان شب بدر الدین سلیمان رحمة
الله علیه در خواب دید که مردی پیر و میگوید که پسر شهاب ساحر سحر کرده است مردی بود در قصبه اجودهن
او را شهاب ساحر گفتندی در سحر کردن مشهور بود بعد از آن خدمت شیخ بدر الدین رحمة الله علیه از آن
پیر پرسید که این کار را چه سبب است و چه نوع این سحر دفع نقصان کرد پیر فرمود که بر سر تربت شهاب
بروید و بنشینید کلمه چند هم در خواب خواند که این کلمات بر سر گورش بخوانید چنانچه شیخ بدر الدین سلیمان
این کلمات هم در خواب یاد کرد کلمات این بود یا ایها المقبور المبتلی اعلم بان اهلک قد سحر و اذی فقل

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

التکلف با سه عنا دالا التحقه بالحق بنا معنی اینست کدامی که در قبر کرده شده و ذکر سوده شده بود
بدرستی و راستی که پیسر تو تحقیق سحر کرده است و ایذا رسانیده پس گفت مرا و ترا تا بازه از دیار آن ساحر
را از ما و اگر بگوئی تو متصل شود بدان چیزی که متصل است آن چیز با جوان بعد رسند شیخ نظام الملة
والدین قدس سره با یاران که باشاره حضرت شیخ مشار الیه مشغول بودند خدمت شیخ بدر الدین سلیمان
رحمة الله علیه پیش رفتند و صورت حال باز نمودند که خدمت شیخ بدر الدین سلیمان چنین خوابی دیده است
بعد از آن حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را پیش خواندند و اشارت فرمودند که این
کلمات یاد گیر و برو در تربت شهاب ساحر از مردمان بپرس بر سر تربت او بنشین و این کلمات بخوان
خدمت شیخ المشایخ نظام الملة والدین باشارت ایشان رفت و تربت شهاب ساحر را پرسید مشهور بود
پرسش نشان داد بر سر آن تربت نشست و این کلمات بر زبان راند و دست بر زمین زد آن زمین
تربت را گچ کرده بودند بالای گچ بر سر آن تربت اندک گلی بود دست از آن برزد و گلیمان بکاوید گل
دور گشت چنانچه گوئی از تحت آن گل ظاهر شد [illegible] تا آنکه دست ایشان بسر رفت شیخ [illegible]
[illegible] آن گل دور گشت [illegible] تمام نمودم چیزی [illegible] کشیدم
صورتی از آرد ساخته بود [illegible] آن صورت [illegible]
صورت آرد را بحضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس سره بردم حضرت شیخ مشار الیه اشارت
فرمودند [illegible] آن صورت [illegible] حضرت
ایشان [illegible] آوردم [illegible]
حضرت شیخ [illegible] فرمود که این صورت [illegible]
[illegible] کرده شد [illegible] معلوم گشت ساحری [illegible] حرکت
[illegible] بحضرت شیخ فرستاد و اعلام نمود که البته این شخص کشتنی است حضرت شیخ
[illegible] فرمودند چون [illegible] حق تعالی صحت بخشید مرا
[illegible] صحت [illegible] رسالی نقلست از حضرت شیخ نظام الملة

والدین قدس سره با یاری که من بخدمت حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین مسعود قدس سره بودم
درویشی بخدمت ایشان رسیدند درویشان دیگر [illegible] سخن بودند زمانی از حضرت مشار الیه [illegible]
[illegible] عبارت آواز نمودند که ما چندین گرد عالم گشتیم هیچ درویشی چنانچه بایدی نیافتیم مگر [illegible]
[illegible] مشهور گشته اند حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین فرمودند که درویشان [illegible] تا شما را درویش
[illegible] ایشان استمداد نموده روان شدند حضرت شیخ مذکور فرمودند بار [illegible] چون از اینجا [illegible]
[illegible] واقعست ایشان [illegible] پریشان داشتند بکلام حضرت شیخ الاسلام ملتفت نه
گشتند و روان شدند حضرت فرید الملة والدین [illegible] تا تفحص نماید [illegible] راه
رفتند [illegible] ایشان جهت تفحص روان فرموده بود آن خبر [illegible] ایشان
در راه بیابان رفتند حضرت شیخ [illegible] این خبر شنید [illegible] فرمود که انا لله و انا الیه راجعون
[illegible] هلاک شدند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین
قدس سره [illegible] نام بخدمت شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره رسید
[illegible] آن بود [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] حضرت
سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره [illegible] این نوع کلام [illegible]
[illegible] شیخ المشایخ [illegible]
[illegible] که تحت [illegible] القصه [illegible]
وجیه الدین [illegible] حضرت شیخ الاسلام خواجه معین الدین سجزی قدس سره بحضرت شیخ المشایخ فرید الملة
والدین قدس سره رسید [illegible] مخلوق [illegible] التماس نمود حضرت شیخ فرید الملة والدین
قدس سره فرمود که [illegible] شما را دست بیعت [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]

گویا بیند که بخدمت او بارادت و ثابت شتابند و سعادت حاصل کنند البته بی این [illegible]
نیستم چون حضرت شیخ الاسلام فرید الحق والدین خواجه وحید الدین بدین گونه دید بشرف ارادت
قبول فرمود و بخرقهٔ خاص آن شیخ اخلاص سر افراخت و مخلوق ساخت همان زمان نصیر الدین [illegible]
که [illegible] موی مقید بود او نیز التماس ارادت نمود و سعادت بیعت یافت و مخلوق گشت
سرمایه مالی که بنیت تجارت داشت بدرویشان اهل استحقاق انفاق نمود و درویشی اختیار کرد
نقلست از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره آنچه در خیر المجالس قوم
فرموده روزی حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس سره در حجره متبرکه خود مشغول بودند
ناگاه قلندری رسید خادم گلیمی بر در حجره گسترده بودی که حضرت شیخ بروی می نشستی بالای او نشست
بود حضرت بدر الدین حاضر بود قدری طعام آورد و پیش قلندر نهاد چون او از خوردن طعام
فارغ گشت مولانا بدر الدین اسحاق را گفت رحمة الله علیه میخواهم که حضرت شیخ را ببینم مولانا
مشار الیه جواب داد که حالا حضرت شیخ بحق مشغولست کسی را محل نیست که در چنین وقت در حجره در
آید و ایشان را خبر نماید بعد از ان چون آن قلندر [illegible] کیاهی سبز که این قوم بدو منسوب اند بدر
کشید و در کچکول انداخت و بخمیده نمودن مشغول گشت چنانچه [illegible] گلیم حضرت شیخ پاشیدن
گرفت خدمت شیخ بدر الدین اسحاق رحمة الله علیه پیشتر شد و روی بقلندر آورد و گفت که ای
درویش بی ادبی از حد نباید گذرانید ازین جا برخیز و گوشه رو قلندر ناگوار شد و کچکول که داشت
تا بر شیخ بدر الدین اسحق بزند حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین که در حجره خاص مشغول بودند
همچنین از نور باطن دریافتند بتعجیل از حجره خاص بیرون شتافتند دست قلندر گرفتند و فرمودند
این [illegible] باید بخشید قلندر گفت که درویشان دست بر نمی دارند و چون بردارند جایی فرود
آرند حضرت شیخ مشار الیه فرمود که برین دیوار زن قلندر کچکول بدیوار زد چنانچه آن دیوار [illegible]
افتاد و قلندر سر فرود آورد و پای در راه نهاد بعد حضرت شیخ بمولانا [illegible] قدس سره
[illegible]

شاید باز [illegible] باشد و سر از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره منقولست
که [illegible] قصبه بودن [illegible] چهار فرسنگ قصبه ایست [illegible] خانهٔ حاکمی بود [illegible]
داشت [illegible] و کلانک اندازی ترک [illegible] بسیار دوست میداشتی با میرشکاری
سپرده بود و تاکید تمام نموده که زینهار زینهار این باز را غیر از حضور من بجانوری [illegible]
پرواز گیرد و باز نیاید اگر حکم مرا پاس نداری دست از جان و فرزندان خود شسته باشی قضا را آن
میرشکار با یاران هم سواره [illegible] جنگل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد که [illegible]
میرشکار [illegible] صاحب [illegible] تمام نموده است که [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible] است [illegible]
[illegible]
القصه چون [illegible] ایشان [illegible] میرشکار [illegible] باز [illegible]
شدند [illegible] دیگر [illegible] تا از نظر ایشان غایب گشت یاران هر یک
[illegible] تفحص [illegible] هر طرف متفرق شدند و این میرشکار [illegible]
تشویش [illegible] رسید [illegible] حال [illegible] حضرت شیخ
المشایخ فرید الملة والدین [illegible] چون حضرت شیخ را دید [illegible] حال
[illegible] حضرت شیخ المشایخ [illegible]
[illegible] از [illegible] بخدمت ایشان [illegible]
مرا [illegible] بود [illegible]
[illegible] غایب شده
[illegible] گشت [illegible] زنده [illegible]

که من اسپی و لباسی که دارم بگذارم و ترک تجرید نموده سر در جهان گیرم و در گوشه بنشینم
نیست که آن ترک فرزندان و متعلقان مرا خون بریزد و بخاک سیاه آمیزد حضرت شیخ چون این
سخن او شنید مقدار طعام طلبید و فرمود که این طعام بخور شاید که الله تبارک و تعالی خاطر تو جمع آرد
و آن باز را بتو گمارد میر شکار مذکور پارهٔ نان شکسته در دهن انداخت چنانکه از خشکی گلویش فرو
نیامد القصه چون حال میر شکار حضرت شیخ بزرگوار در اضطرار و اضطراب بغایت رسید او گرفت و فرمود
که اینک باز تو بر کنگرهٔ حصار نشسته است برو بگیر میر شکار چون باز را معاینه نمود سر بر خاک پای حضرت
شیخ بسود و باز را گرفت شکرانه کنان باز توجه بخدمت شیخ نمود و اسپی که بر وی سوار بود بخدمت
حضرت شیخ پیشکش کرد حضرت شیخ تبسم فرمود که ترا باید که بر اسپ سوار شوی و بخانه خود روی و باز را
بصاحب باز سپاری و اسپ را قیمت کنی نصف مال او پیش من بیاری تا مبلغ قیمت او قسمت کنم
الله و حق برادری میانه من و تو درست گردد ترک مذکور از گم شدن باز چیزی شنیده بود بفرزندان او
دار تعرضی نموده ناگاه در دوم روز میر شکار باز هم پیش صاحب خود رسید او چون باز را بدید میر شکار
را پیش خود طلبید و قصه گم شدن باز باز پرسید او تمام ماجرای خود و کرامت حضرت سلطان المشایخ
پیش آن ترک وا نمود ترک چون قصه تمام شنود گفت سبحان الله حضرت شیخ فرید الدین مسعود قدس
سره اینچنین بزرگ است که معاینه نمودی باید که زود باز گردی و مقدار تنگه زر بخدمت او از من شکرانه
رسانی و برای من از حضرت ایشان فاتحه التماس نمائی بعد از آن میر شکار عرض نمود که ای خداوندگار
مرا بحضرت ایشان باز رفتن ضرور است که چون من کرامت ایشان معاینه دیدم اسپ خود شکرانه کردم
شیخ فرمود که این اسپ هم ترا بخشیدم نصف قیمت او من بیاری اکنون فتوحیکه بدست من بخدمت
حضرت شیخ روان میداری مرا نیز با نصف قیمت اسپ بخدمت حضرت ایشان باید رسانید و همچنان کرده
مگر آن ترک قبل از این قصه بحضرت شیخ عقیدهٔ پاک نداشت آخر آمد و بشرف ارادت مشرف شد و یکی
از خدا پرستان گشت و میر شکار مذکور بعد از آن مرید گشته ترک و تجرید نمود تا حیات داشت بخدمت
ملازم بود ایضا نقلست از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود اودهی رحمة الله علیه که در

حدود قصبه جودهن دیهی بود در آن دیه روغن گری مسلمان ساکن بودی ناگاه قوم راجپوتی
از سبیها وارد و غد خطهٔ دیپالپور تاراج ساخت و مردم آن دیه تمام در بند و قید انداخت و زن
مذکور زنی داشت از حد صاحب جمال او را با آن زن محبتی عظیم بود و زن نیز در غارت دیه مذکور بدست
آن افتاد و غائب گشت هر چند که آن روغنگر با دیدهٔ گریان و سینهٔ بریان در هر جانب پیدا آوری
نیافت با هزار زخم و درد و بحضرت سلطان المشایخ فرید الحق والدین قدس سره آورد و همچنان زار
و خراب با صد هزار اندوه و اضطراب بخدمت حضرات شیخ در آمد حضرت شیخ چون حالش بیگونه
دید سبب خرابی او باز پرسید و قصه حال بدان منوال که وقوع پیوسته بود عرض نمود حضرت شیخ
زمانی تامل فرمود و اشارت نمود که طعامی بیارند پیش این روغنگر بیارند هم چنان کردند روغنگر
مذکور چون حال خراب جگری کباب داشت دست طعام نبرد و نواله از آن نوال نخورد حضرت
شیخ فرمود که طعام بخور حق تعالی قادر است که خاطر تو جمع گرداند و آن زن بتو رساند روغنگر
چون این سخن شنید اندک دل و تسکین یافت فاما اندوهی و غمیکه داشت بکلی بر طرف نشد
حضرت شیخ فرمود که سه روز ملازم من باش تا حق تعالی از پردهٔ غیب چه پیدا آرد ناچار آن روغنگر
اختیار کرد و در سوم روز نویسنده را مقید کرده در قصبه جودهن آوردند و نگر متصرف جای
بود که آنجا تعلق بدان امیر داشت که آن دیه تاراج نموده بود القصه آن نویسنده مقید بر جای نظر
بود و الحاح نمود که مرا بخدمت حضرت فرید الدین برید چیزی نیک بتبار رسانم و محافظان همچنان
کردند و او را بحضرت شیخ آوردند نویسنده مذکور حال خود بحضرت ایشان باز نمود حضرت شیخ او را
فرمود که چون آن داروغه که ترا مقید و مسلسل فرموده است شفقتی بجید و عنایتی بجیف فرماید پیش
من چه شکرانه فرستی قبول نماید کرد نویسنده عرض نمود که هر چه از نقود و کالا دارم بخدمت حضرت
شیخ شکرانه بیارم حضرت شیخ فرید الملة والدین فرمود که آن شکرانه هم تو بخشیدم داروغه بر خشنه
ترا خلاصی خواهد داد و خلعتی فاخر خواهد دوخت و یک امر تو نیز خواهد بخشید عهد کن که آن وقت پیش
روغنگر بخشی نویسنده بصدق دل قبول نمود و روغنگر را گفت بخشیدم برابر ... تا همچنان کنم

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

که اشارت حضرت شیخ است روغنگر مذکور از این سخن در گریه افتاد و عرضه نمود که ای شیخ المشایخ
حالیا در کردمن آنقدر چیزی هست که هشت کنیزک خوب تمام خریدم ولیکن من فریفته و خراب
تن خویشتم که از فرقت دل اینم حضرت شیخ فرمود تو باری برای این لوسینده برو تا خدا تعالی
از پرده غیب چه پدید آرد روغنگر مذکور ناچار باشارت حضرت شیخ برابر رفت و نزدیک تاق [illegible]
متفکر و متحیر نشست این لوسینده پیش آن داروغه بردند که مقید ساخته بود مجرد دیدن از
برکت حضرت آن مهربان گشت با بسی خوب خلعت و خوب جواهرات [illegible] ساخت الا
عقب آن کنیزک صاحب جمال برقع پوش فرستاد که این نیز انعام و عنایت من است [illegible]
آن کنیزک مذکوره به نزدیک تاقش رسید شوهر خود دید برقع از روی خود بالا کشید و [illegible]
و آن روغنگر نیز او را بشناخت و هر دو در پایش افتادند [illegible] لوسینده از خیال حیران ماند و روغنگر را
بسوی خود خواند و دست کنیزک گرفت و بدستش سپرد که [illegible]
گرد که این [illegible] کرامت حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره است [illegible] بخدمت
ملک المشایخ [illegible] مرید گشت [illegible] نسخه مرقوم یافته است که حضرت شیخ [illegible]
گنج شکر [illegible] رایا میکه حضرت شیخ فرید الملة والدین ملازمت خود حضرت شیخ قطب [illegible]
قدس سره [illegible] بود جای مسکن معین ایشان نزدیک دروازه غزنی [illegible] بود [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] المقصه ایام مشکل [illegible]
[illegible] تمام راه [illegible] گرفته بود و حضرت شیخ [illegible] هفت [illegible] گذشته بود که [illegible] افطار نکرده [illegible]
بقدر ضعف در وجود مبارک او پیدا گشته خواست که بخدمت ملازمت حضرت قطب الملة والدین
قدس سره رسد نعلین چوبین بپای داشت [illegible] پای مبارکش [illegible] بر زمین افتاد و در
[illegible] الله تعالی [illegible] پاره گلی از زمین [illegible] رسید [illegible] شکر گشت از انجا بخدمت حضرت قطب
الملة والدین [illegible] سلطان المشایخ قطب الملة والدین فرمود بابا فرید الدین مسعود
بدین پاره گلی که در دهنت رسید و شکر گشت عجب نیست که حضرت باری تعالی وجودت را گنج شکر گرداند

ست هموار شیرین خواهی بود حضرت شیخ فرید الدین قدس سره سر بر زمین آورد و شکرانه حق تعالی
گزارد چون از انجا بازگشته هر جا که رسید از مردمان شنید که [illegible] گفتندی حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر
آید و این درویش در ایام غربت [illegible] چون بقصبه اجودهن بشرف زیارت ایشان رسیدم
یعنی از خدمت شیخ المشایخ شیخ محمد که صاحب سجاده حضرت شیخ قدس سره بود پرسیدم از ایشان
نیز همچنان شنیدم [illegible] از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که من [illegible]
بخدمت حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین حاضر بودم که میفرمودند [illegible] بخدمت حضرت
سلطان العارفین قطب الدین بختیار اوشی قدس سره ملازم بودم روزی از حضرت ایشان
خواستم که اگر فرمان باشد یک چله در خدمت برآرم حضرت خواجه قطب الملة والدین فرمود که [illegible]
نیست که در خلوت نشینی و چله برآری [illegible] کار شهرت بسیار روی دهد عادت پیران من همچنان
بوده است خلوت ایشان در جلوت بودی [illegible] جواب گفتم که حضرت شیخ بر من حاضر است شهرت
[illegible] خواهد یافت چنانکه حضرت قطب الملة والدین قدس سره ساکت شد [illegible]
گذشته [illegible] حال [illegible] که از من [illegible] ادبی واقع شده است [illegible] ایشان [illegible]
بسیار استغفار گفتم [illegible] تا روز قیامت [illegible] پریشانی [illegible]
شد نقلست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که من روزی بخدمت حضرت
سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره نشسته بودم مولانا بدر الدین اسحاق و مولانا
جلال الدین [illegible] حاضر بودند حضرت شیخ [illegible] مولانا محمد نام [illegible] رسیده بود
حضرت شیخ طلبیده [illegible] طعام [illegible]
یافت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] مولانا محمد ملتانی [illegible]
[illegible]
[illegible] در باب ایضا نقلست از حضرت سلطان

الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین را صوم دوام بودی
سجده یکه اگر عارضه و رشتی یا قصدی نبودی هرگز افطار نفرمودی و بیشتر افطار صوم او با شربت
بودی اندکی مویز در قدح شربت می انداختندی و ازان بوقت افطار مقدار نیمه درم میکشیدی
و دو سه دانه مویز بدهن مبارک بردی و باقی شربت بحاضران مجلس ایثار میفرمودی تا کرا آن بجا
رودی بسی نمودی و دو نان چرب که از سیری بعد افطار شربت پیش ایشان می نهادی و یک نان
نانها یا کم بیش بخوردی و باقی نصیب حاضران کردی بعد ازان با استغراق تمام نماز عشا دست
و مشغول بحق تعالی می بودی در مبدأ حال که بقصبه اجودهن متوطن شدند با وجود عیال و فرزندان
بشکل بسیار دیده که از جنگل آن ولایت خیز و قانع می بودند و آخر بار وسعتی روی داد و فتوحات
بسیاری رسیدن گرفت نصیب مسافر و مجاور میفرمودند و خود بدان ثمرهای جنگل قانع بوده رسند می
بودند در وقت حضرت سلطان ناصر الدین بادشاه دهلی که از اولیا رضی الله تعالی بعضی بطرف اوچه
ملتان متوجه گشتند چون بقصبه اجودهن نزول نمودند بخدمت حضرت المشایخ فرید الملة والدین قدس سره
رسیده و درآن زمان سلطان غیاث الدین بلبن الغ خان خطاب داشت او نیز برابر سلطان مذکور رحمة الله
علیه بود سلطان مثال چهار دیه کلان از حوالی خطه مشهور دیبال پور با چیزی نقود آورده بود و
پیش حضرت سلطان المشایخ نهاد شیخ رو بالغ خان آورده پرسید که این چیست که پیش نهاده اند الغ
خان مذکور عرض نمود حضرت سلطان بخدمت شیخ چهار موضع معمور و آبادان از برای معاش فرزندان
توقیع مرتب ساخت و چیزی نقود برای درویشان خانقاه آورده است اگر قبول فرمایند موجب
سعادت دو جهان و خاطر او میتواند بود حضرت شیخ قدس سره فرمود که این نقود را برای درویشان است
قبول نمودم بایشان قسمت نمایم و این مثال مواضع بردار بیشتر هر کرا طالب و راغب باشند بدو ده
این فرمود و رخصت نمود ایضا نقل است از حضرت سلطان الاولیا والمشایخ نظام الملة والدین
قدس سره و رایا میکه من بحضرت ایشان در قصبه اجودهن بودم اندام مبارک ایشان را تکسیری عارض
شده چنانچه مرا و مولانا جمال الدین هانسوی و مولانا بدرالدین اسحاق را فرمودند شبی بیداری

را اشارت فرمود که بروید از برای صحت من بر فلان گورستان مشغول باشید بحکم اشارت حضرت
ایشان بگورستانیکه فرموده بودند رفتیم و شب آنجا مشغول شدیم علی الصباح بخدمت ایشان رسیدیم
دیدیم بر کهنی گلیمی سیاه انداخته تکیه فرموده بودند و عصا از حضرت خلاصة المشایخ شیخ قطب الملة والدین
قدس سره یافته بودند در کنار داشتند ایشان بود هر بار دست مبارک خود بدان عصا می بردند و بر روی
خود فرود می آوردند چون ما بایشان رسیدیم پرسیدند که شب بدان گورستان مشغول بوده اید گفتیم سر بر زمین
نهادیم و عرض نمودیم که آری مشغول بودیم فرمود که از دعای شما هیچ اثری از صحت ظاهر نه نمود ما
ساکت شدیم شیخ علی بهاری پیشتر از ما ایشان ایستاده بود او گفت که ما ناقصیم و وجود ذات ستوده صفات
حضرت شیخ کامل دعای ناقص در حق کامل اثری نکند چون این سخن بسمع مبارک رسید من بلند بر معنی
آن عرض ساییده چنانچه درویش علی مذکور ادا نموده بود حضرت شیخ چون از من سخن بشنید مرا نزدیک طلبید
و عصائیکه در کنار داشت بمن بخشید و فرمود که مولانا نظام الدین من از خدا تعالی خواستم که هر چه تو
از خدا تعالی خواهی بیابی من سر بر زمین نهادم و باز گشتم و آنها نیز بازگشتند و بجانب من رشک نمودند
و مبارکبادی دادند و من با خود اندیشیدم که چون حضرت شیخ در حق من این دعا فرموده اند که من از خدا
تعالی خواستم که تو هر چه از خدا تعالی بخواهی بیابی لاشک دعای شیخ در حضرت حق تعالی قبول است
بهتر است که من امشب بدعای صحت سلطان المشایخ مشغول گردم که البته مقرون باجابت خواهد گشت
تمام شب بدعای صحت ایشان مشغول شدم چنانچه تا آخر شب آثار آن تمام در من ظاهر گشت چنانچه بعلم الیقین
شد که این دعای من بحضرت عزت قبول افتاد علی الصباح بخدمت حضرت شیخ رسیدم دیدم که بالا رسیده
مستقبل قبله بفراغ نشسته اند بمجرد دیدن من فرمودند که درویش نظام الدین چون دعای من در حق تو
قبول است تو دعا که برای صحت من امشب کردی آن نیز قبول افتاد من چون این بشارت شنودم
سر بر زمین نهادم و جهان معنی که برو نشسته بودند بمن عطا فرمودند و نیز نقل حضرت شیخ نظام الدین
قدس سره در فواید الفواد مرقوم است که در ابتدا بخدمت سلطان المشایخ فرید الملة والدین نور الله روحه
بنور الیقین از خطه هانسی آمده بقصبه اجودهن سکونت نموده خدمت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

را طالب والدهٔ مبارک خود در قصبهٔ کهوتوال فرستاد که او را از ان قصبه بقصبهٔ اجودهن آرد در میان
قصبین خیلے راه است و جنگل بسیار و آبی نایاب شیخ نجیب الدین قدس سره مرکبے داشت که آن ضعیفه را بر آن
سوار ساخت بسمت قصبهٔ اجودهن متوجه گشت چون در نصف راه رسید حضرت والده را در سایهٔ
درختے نشانده و خود بهر مرکب بطلب آب رفت و مدتے آبی ندید باز چون در نصف راهی رسید حضرت والده را در آنجا
ندید بسیار در هر جانب شتافت از روے اثرے و نشانی نیافت عاجز و سرگشته در قصبهٔ اجودهن بخدمت شیخ
فرید الملة والدین رسید و صورت حال بحضرت ایشان باز نمود حضرت سلطان المشایخ میفرمود که تصدق بفقرا
رسانند و طعامی بصلحا خورانند بعد مدتے مرید حضرت شیخ المشایخ نجیب الدین متوکل رحمة الله را گذر
بدان جنگل و را افتاد که والدهٔ حضرت ایشان غایب شده بود چون بدان درخت رسید که او را نشانده در
بے آبی ندیده بود در دل اندیشید که بار دیگر درین نواحی زمانی چند بگردم شاید که از وے نشانی حاصل
استخوانی یابم قضا را بجا رسید استخوانی چند در آنجا افتاده دید حضرت را یقین گشت که این استخوان حضرت والده من است
و در آنگاه یا شیری هلاک نموده باشد آن همه استخوانها جمع ساخته در خریطه انداخت و باز بحضرت شیخ
قدس سره آمده قضیه استخوانها یافتن و در خریطه انداختن و آوردن بحضرت سلطان المشایخ عرض نمود حضرت
شیخ فرمود که این خریطه بیار و بکشا تمام استخوانها را بجا فرو گذار حضرت شیخ نجیب الدین قدس
سره دوید آن خریطه آورده چون دهن خریطه کشود هیچ استخوانی در وے نبود حضرت سلطان الاولیا
نظام الملة والدین فرموده اند که این حکایت از عجایبات روزگار است **والیضاً** از حضرت نظام الملة
والدین **نقلست** در آنچه حضرت سلطان العاشقین قطب الملة والدین قدس سره رحلت فرمود شیخ
بدر الدین غزنوی که خلیفهٔ آنحضرت است در شهر دهلی بود ملک نظام الدین خریطه دار مذکور خانقاه عالی بنا نمود
و شیخ بدر الدین غزنوی رحمة الله علیه در وے جلوس فرمود چنانچه نظام الدین مذکور اسباب نعمت
و دعوت مهیا میداشت خدمت و رعایت شیخ بواجبی میکرد دیری نگذشت که نظام الدین خریطه دار
را بحساب کشیدند و بر سر او مبلغی از دیوان ثابت گردانیدند در کار شیخ بدر الدین غزنوی فتوری
و قصور پیدا آمد چنانچه مشار الیه بجانب حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین رقعه نوشتند

و این ابیات در وے درج نمودند ﴿شعر﴾ فرید الدین ملت یار زیرک ❊ که بادش در کرامت زندگانی ❊
دریغا خاطرم گر جمع داری ❊ بجنبش کردی گوهر فشانی ❊ و معروض داشت که شخصے از عهده داران دیوان
برای من خانقاه بنا نموده و برای خدمت درویشان و تفقد حال ایشان نعمتے و دعوتے مهیا داشت
اکنون او را بحساب کشیدند بنابران خاطرم بسیار پریشانست ملتمس آنکه بدعای استمداد فرمایند تا او را
خلاصی حاصل گردد و کار و بار درویشان بسامان آید امید که ملتفت خواهند بود والسلام حضرت شیخ
فرید الملة والدین قدس سره اندکی سر مبارک جنبانیده در جواب نوشت رقعه عزیز الوجودی رسید مطالعه
آن فرحت انجام گردید بدانچه مندرج بود مبرهن نمود هر آئینه هر کسی که شیخ پیران خود در روش نماید ضرورتش
همین پیش آید که خاطرش از غم نیاساید اگر پیران ما کرده بودند که خانقاهی برای خود بنا فرموده و در وے
جلوس فرموده از آنکه شیخ بدر الدین رحمة الله علیه مرید و خلیفه حضرت سلطان العاشقین قطب الملة والدین
بختیار اوشی قدس سره بر روش و عادت حضرت ایشان و پیران ایشان حضرت معین الملة والدین نبوده که
خانقاه نساخته بودند و کار و بار آراسته بلکه در هر مقامی که رسیدند اقامت میفرمودند قصد به گمنامی و بے
نشانی و نابودی مینمودند سلطان المشایخ حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره العزیز شخص ناپدید
باوجود آنکه خدمت شیخ بدر الدین رحمة الله علیه سالها بخدمت حضرت قطب الملة والدین مے بودی در روش
ایشان مراعات نمودی و حضرت شیخ بدر الدین فرزند غزنوی بود و از آنجا قصد ملازمت حضرت سلطان المشایخ
نمود چون بدهلی رسید بشرف ارادت مشرف گشت و برادر دهلی و ماندی بوده کریم الدین لقب و نوبت بگه
میکرده در آخر او نیز سر در قدم قطب الملة والدین آورده ترک و تجرید آورده روزے حضرت سلطان المشایخ
فرید الملة والدین مسعود قدس سره در آنچه بخدمت پیر خود در دهلی بود روزے بملاقات خدمت شیخ
بدر الدین غزنوی رفت بر گلیمے کهنه نشسته بود بر خاست و حضرت شیخ فرید الملة والدین او را یافت چیزی
ما حضر نهشت که پیش ایشان نهد خواجه کریم الدین مذکور گلیمے که بدان نشسته بود داده و گفت برو
در بازار بفروش نانی و شوربائے بیار تا تناول نمائیم خواجه کریم الدین باشارت و گلیم برداشت و متوجه بازار
گشت وقت رفتن شیخ بدر الدین رحمة الله علیه آواز داد که این گلیم را درویشانه بفروش و نان چنین

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

حضرت شیخ فرید الدین مسعود شیخ بدر الدین فرمود که درویشانه فروختن چه معنی دارد خدمت شیخ
بدر الدین بتبسم گفت که درویشانه فروختن آنست که بهر بهائیکه کس دهد مضایقه نماید **نقلست**
از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره روزے بخدمت شیخ فرید الملة والدین قدس سره
حاضر بودم تاری از محاسن مبارک ایشان جدا گشت من فی الحال برداشتم و عرض نمودم اگر فرمان شود این
را تعویذ سے سازم فرمودند خوب باشد آخر الامر در کاغذ پیچیدم و بریسمانی پیچیده در دستار نهادم چون از
اجودهن بدهلی رسیدم هر کرا رنجوری پیش آمدی من همان تعویذ را میدادم بشرطیکه چون صحت شود تعویذ
مذکور را باز بمن سپارد چنانچه هر کرا میدادم البته صحت مییافت تا در تمامی شهر شهرت آن تعویذ ظاهر گشت
من آن تعویذ را در حجرهٔ خویش بطاقی معین مینهادم هر کرا حاجت بودی بدو میدادم مرا در شهر
دوستی صادقے و صالحے بود او را تاج الدین مینائی میگفتندی او پسری مرغوب خوردی داشت
ناگاه رنجور گشت آن تاج الدین مینائی بر من آمد و آن تعویذ بخواست من اندرون حجره رفتم در طاقیکه
نهاده بودم بسیار جستم نیافتم و طاقهای دیگر که دران حجره بود نیز تفحص نمودم که شاید در طاق دیگر نهاده
باشم تعویذ مذکور را هیچ جا ظاهر نگشت چنانچه آن دوست بیچاره محزون گشت و پسرک او هم دران رحمت
برحمت حق پیوست بعد چندگاه شخصے دیگر آمد از جهت حاجتے آن تعویذ را از من طلبید بفرمان الله رفتم
همدران طاق معین که مے نهادم یافتم و به بردم حاجت او روا گشت چون بسیار در فتنی بود تعویذ
پیدا شد و ایضاً **نقلست** از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره که حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره را با حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره اعتقادے
و ارتباطے وافر بودے چون نسخهٔ عوارف سبق فرمودی چنان ادا نمودی که شنونده را طاقت بودن
نبودی چنانچه من پنج باب از آن کتاب پیش حضرت گذاشته ام لذت بیان ایشان هرگز احاطه
پیدا شدی که اگر دران ساعت کسے بمیرد دولتے حاصل نموده باشد در روزے که نسخهٔ عوارف از جهت
سبق فرمودن من حاضر آورده همان وقت در خانه سلطان المشایخ مشار الیه پسرے تولد شد او را
شهاب الدین نام کردند هم بایشان **منقول است** که حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین

قدس سره را مریدی بود صادق الاعتقاد او را محمد نیشاپوری گفتندے از وے شنیده ام که در ایام
از ولایت گجرات بدهلی مے آمدم برابر من دو سه کس بیش نبودند و هیچ سلاحی هم نداشتم چون در جنگل
رسیدیم که معموری از آنجا دور بود در میان دیدیم که هندوی چند با تیغهاے برهنه بمقابله من پیدا
شدند چنانچه در ما ترس مستولی گشت بر فور گفتم که یا شیخ فرید الدین حاضر باش بمجرد این سخن هندوان شمشیر
انداختند و یکبارگی گفتند که ما را امان میدهد و گریختند تا حضرت شیخ فرید الدین قدس سره بدیشان چه نموده
باشد **نقل است** از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره که دانشمندی بود ضیاء الدین لقب در زینهٔ
منارهٔ مسجد جامع دهلی سبق میگفتے از وی شنیدم که من در ابتدای حال وقتی بخدمت سلطان المشایخ
فرید الملة والدین مشرف شدم و در آن ایام از منقول و معقول هیچ خوانده علاقی آموخته بودم و
بر علاقی در تعلیم [illegible] بخاطرم گذشت که اگر حضرت شیخ مارا از علم فقه و علوم دیگر بپرسد چگونه جواب گویم البته شرمنده شوم
همین بخدمت ایشان در آمدم و سر بر زمین نهادم نشستم حضرت شیخ زبان مبارک سوی من کرد و فرمود
تنقیح حسنات چه باشد من خوش شدم در بیان آن شروع نمودم در تقریر آن اشباع [illegible] معین و ما فوات
بعرض آوردم کمال کشف که ایشان را بود آنچه خوانده بودم هم از آن سوال فرمودند **نقل است**
که حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین برین بیت تواجد فرمودند و مدتی مستغرق این حال بودند

بیت نظامی این چه اسرار است کز خاطر عیان کردی که کسی سرش نمیداند زبان درکش زبان درکش

ذکرش دو چون بوجود آمدند همین فرمودند که سرش نمیداند زبان درکش زبان درکش از
حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره منقولست که روزے حضرت شیخ نجیب الدین متوکل بحضرت
سلطان العارفین فرید الحق والدین قدس سره عرض نمود که در زمان تحسین شایع که حضرت شیخ
چون بعد از صلوة سر بسجده مے نهد یا رب یا رب بگوید از عالم غیب لبیک عبدی مے شنود فرمود
الا رجال متعدد ته الکون باز شیخ نجیب الدین قدس سره عرض داشت که اکثر مردم این کلمه میگویند
که خواجه خضر بصحبت شما میشیند مے آید فرمودند که خیر باد بحضرت شیخ مشار الیه عرض نمود که میگویند مردمان
غیب از اوتاد و ابدال بصحبت شما مے طلبند [illegible] فرمود نجیب الدین تو نیز

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

مریدی ابدالی الیضاً از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره نقل است که مردی بود
او را شمس الدین دبیر میگفتند در خطه سنام سکونت داشت و از آنجا بقصبه اجودهن رسید
بتشریف زمین بوس حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره مشرف گشت و ملازمت حضرت
مداومت نموده توسیح لسخه ایست از علم سلوک از تصنیف عزیز الوجود برگزیده حضرت معبود شیخ حمید الدین
ناگوری قدس سره پیش حضرت شیخ بخواندن شروع نموده و این شمس دبیر شاعری بود قصیده مطول
در مدح حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره انشاء نموده رخصت خواست تا بحضرت
شیخ بخواند حضرت شیخ اجازت بخواندن فرمود و آن شمس دبیر بایستاد و آن قصیده خواند بعد از تمام
قصیده حضرت شیخ فرمود که بنشین و باز بخوان حضرت سلطان المشایخ از برای مرمت خاطر او را در
بیتی استحسان فرمود و گفت چه مطلوب باری شمس عرض نمود عسرتی و فقیری هست و مادری پیر دارم
در پرورش او میباشم حضرت شیخ نظری فرمایند که اندکی فراختی روزی دهد حضرت شیخ فرمود که [illegible]
بیار البته حضرت شیخ کسی را که بشکرانه اشارت نمودی آن کار بالقطع برآمدی شمس الدین مذکور مقدار
پنجاه جیتل پیش حضرت نهاد و خود باستمداد فاتحه بایستاد حضرت شیخ آن دراهم را بدرویشان داد
فاتحه در حق او فرمود چنانچه اندک ایام او را مال و منالی بوی داده و دبیر سلطان شمس الدین [illegible]
گشت الیضاً هم از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره نقل است که حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره العزیز در مقامی نشسته بودی بارها خارج از نماز سجده میکرد
وقتی در حجره بود مرا نمودی بدیشان نظر افتاد دیدم که هر بار ایستاده میشدی
و در سجده میرفتی و این مصراع میخواندی مصرع ای بر تو میرم زبرای تو زیم الیضاً
هم از حضرت نظام الملة والدین قدس الله سره العزیز منقول است که
متعلمی بود حمید نام در ملازمت طغرل که سلطان غیاث الدین او را [illegible] کرده بود روزی
آن حمید پیش او ایستاده بود او را صورتی لطیفی پرنوری روی نموده گفت ای حمید تو مردی
اهل علم باشی این جا دست بسته چرا ایستی حمید مذکور متحیر گشت گفت حمید را طاقت بودن

نماند و از آنجا سمت قصبه اجودهن آمد چون بخدمت حضرت شیخ رسید روی بخاک مالید حضرت
شیخ فرمود که ای مولانا حمید دیدی که بچه صورت ترا در اینجا آوردم آن مولانا مذکور ترک و تجرید
نموده بسعادت ارادت مشرف گشت و خرقه خلافت یافت گاه گاهی تذکیر گفتی چنانچه حضرت نظام
الملة والدین قدس سره فرموده است که من تذکیر او بسیار شنیده‌ام سخنی گیرا داشت مستمعان را از
حال می‌ربود چنانچه حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین فرمود ای مولانا حمید این ساعت تو ستاره
منور گشته ستاره را پیش آفتاب چه تاب تا بی نباشد در قصبه اندپت که نزدیک شهر دهلی واقع است متوطن
باش و خلق خدا را نفعی رسان مولانا حمید ایستاد و سر بر زمین نهاد و عرض نمود که خداوندگارا شکسته
نوازم را عنایت نموده رخصت فرمایند که بزیارت حضرت رسالت مشرف شوم و در بیت الله گرد و بار یابم
[illegible] حضرت شیخ مشار الیه فاتحه و رخصت فرمود چنانچه باز آمد و خبر رسید الیضاً هم از
ایشان نقل است که در طرف اچه و ملتان ملکی پاک اعتقادی بود مولانا عارف نامی در نماز او را امامت
کردی و اشعار آن ملک بزرگوار به حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره غائبانه اتحادی
و اعتقادی بود مقدار دویست تنکه سفید بدست مولانا عارف مذکور بفرستاد چون بقصبه اجودهن رسی این
دویست تنکه سفید پیش حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین قدس سره بگذار و از من نیازی
معروض داری و فاتحه استمداد نمائی القصه چون عارف مذکور بقصبه اجودهن رسید بدل اندیشید که ازین
دویست تنکه نصفی نگاه دارم و نصفی نزد شیخ در آرم [illegible]
[illegible] و آخر الامر چون بخدمت شیخ المشایخ رسید زمین بوسید و صد تنکه سفید [illegible] پیش حضرت
شیخ نهاد و باز نمود که فلان ملک مخلص و معتقد شما است صد تنکه بدست من شکرانه نموده است قبول نمایند
بعد از آن حضرت شیخ المشایخ تبسم فرمود که مولانا عارف حق برادری [illegible] درویشان درست ساختی نقود
شکرانه را نصفا النصف انا اخی عارف مذکور شرمنده گشت و گفت مخدوم همت مولایان مغلوب [illegible]
هست اهل سلوک نصیحتی آن صد تنکه دیگر خیانت نموده بود در نظر آورده حضرت شیخ فرمود که این صد تنکه
هم ترا باشد تا به برادری [illegible] مولانا عارف مذکور چون این کشف معائنه دید اسباب

و نقد یکه برابر او بود بدرویشان حضرت شیخ المشایخ فرید الدین مسعود ایثار فرمود و بشرف ارادت
مشرف شد و بشغل عبادت گشت بیان اند که ایام از حضرت شیخ المشایخ خرقه خلافت یافت یکی از
واصلان حق تبارک و تعالی گشت چنانچه اورا حضرت شیخ بولایت سیستان تعین فرمود تا مردم آنجا از
وے فیض شامل و نصیبے کامل حاصل نمایند و نیز مسموع است که بتحقیق پیوسته که حضرت مولانا بدرالدین
اسحق بن منهاج الدین بخاری رحمة الله علیه در علم معقول و منقول مستثنی بود و در شهر دهلی بمدرسه معزی
درس میفرمود و بدرویشان اعتقاد نداشت چنانچه اورا مسئله چند مشکل گشت از معاصران خود هیچکس
نیافت که مشکلات و نکات آن مسئله حل نماید از شهر دهلی بجانب بخارا متوجه گشت چون بقصبه اجودهن
رسید همراهان متوجه بخدمت حضرت سلطان المشایخ فرید الحق والدین شدند مولانا بدرالدین را نیز گفتند
که چه باشد که تو هم برابر ما بیائی حضرت شیخ را دریابی مولانا مذکور جواب داد که شما بروید دریابید من [illegible]
را بسیار دیده ام [illegible] کسے در صحبت ایشان تضییع اوقات نماید مصاحبان مولانا مذکور [illegible]
[illegible] اورا نیز برابر بردند چون بحضرت شیخ رسیدند [illegible] حضرت سلطان المشایخ والاولیاء فرید
الملة والدین بوجه مولانا بدرالدین اسحاق نمودند و تمامی مشکلات و نکات که در دل او بود بانواع سخن
بیان فرمود چنانچه مولانا مذکور بیقرار گشت و مرید شد سر بر زمین نهاد و عزیمت بخارا ترک نمود و
لیلا و نهارا بخدمت حضرت سلطان المشایخ مجد ملازم بودی و هر زمان فیض میبردی و هر روز
[illegible] مطبخ حضرت شیخ بسر نهاده می آوردی آخر الامر حضرت شیخ بجوره مبارک خویش بحبالهٔ
او آورده بدامادی مشرف ساخته او نیز یکی از واصلان حق گشت **نقل است** از حضرت نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت سلطان المحققین فرید الملة والدین [illegible] در غایت کمال
اورا و مولانا بدرالدین محمود را [illegible] بار بار اوصاف [illegible] حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة
والدین قدس روحه در مجلس [illegible] وقتی میفرمود که مرا و مولانا بدرالدین داود را از حضرت ملک المشایخ
فرید الملة والدین قدس سره بجانب دهلی با هم رخصت شد یکجا از قصبه اجودهن بیرون آمدیم هر دو پیاده [illegible]
بود در راه به تیزی گام زدی و از من پیش رفتی و به نماز مشغول شدی تا آنکه من بوی میرسیدم چون

اورا در نماز یافتمی [illegible] مقدار دو کروه پیش میرفتی و مشغول نماز شدے تا آنگاه او رسیدی
مرا در نماز میدید بسبیل عادت خویش پیش میرفتی تا من بدو رسیدی همچو دوگانه مشغول شدے و او
یک دو کروه پیش میرفتی و درمیان راه جنگل عظیم بود [illegible] بطلب آب [illegible] استاده شده [illegible]
جنگل و بیابان راه غلط کردی [illegible] نزدیک قصبه [illegible] سالی بود و گاه گاه [illegible]
[illegible] و من نیز اورا دیده بودیم [illegible] حکایت فرموده که [illegible] بزازی بود نورالدین [illegible]
پسر اورا رنجوری واقع شد [illegible] سخت رنجور بود چنانکه نورالدین مذکور دست از حیات او شسته
و آن نورالدین بزاز با خدمت مولانا داود اعتقاد تمام بود پیش مولانا مذکور رفت و صورت
حال بگویے پسر بیمار [illegible] مولانا داود رحمة الله علیه ساعتی در تامل شد و به نورالدین مذکور گفت
که اگر [illegible] باید مرا از مال خود چه شکرانه پیش آری خواجه نورالدین مذکور گفت که هر چه شما
بفرمائید حاضر نمایم حضرت مولانا داود فرمود که ثلث مال [illegible] بحضرت
فقرا نمایم خواجه نورالدین مذکور قبول نمود و از برکت مولانا داود رحمة الله علیه [illegible]
برخاست چنانکه هیچ رنجی نداشت خواجه نورالدین [illegible] ثلث مال خود پیش مولانا
مذکور کشید و مولانا مذکور [illegible] تمام آن مال را بفقرا بخشید چنانکه [illegible]
[illegible] **نقل است** از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره که حضرت سلطان [illegible]
فرید الملة والدین قدس سره وقتی نیم روزے از خانه بیرون آمد و مولانا بدرالدین اسحاق
و مولانا جمال الدین هانسوی [illegible] حضرت شیخ در سایه دیوار [illegible] استاده حضرت را مریدی بود
نام او نیز پیدا گشت و مقابل حضرت شیخ استاده و زبان [illegible] بگشاد که مارا چنین حال است که خدمت
شیخ [illegible] و ملازمت [illegible] هیچ نفعے نشد با هم بسیار کسان [illegible] حضرت شیخ رسیدند نعمت
یافتند و از دست حضرت شیخ خرقه پوشیدند و باطراف جوانب تعین گشتند [illegible]
میگیرند [illegible] خدمت [illegible] چنانکه از کلمات او
ملال بسیار [illegible] الادب [illegible] حضرت شیخ [illegible] حضرت سلطان المشایخ [illegible]

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

دادکه ای درویش هر کسے نعمت حسب قابلیت می طلبد از ما هیچ تقصیرے نیست از تو نیز قابلیتے می باید تا
بدین دولت مشرف گردی در میان خوردگی چهار ساله مگر از نزدیکان حضرت شیخ بوده از خانه بیرون آمده
و بحضرت شیخ مائل گشت جائیکه حضرت شیخ در ایوان استاده بودیم در مقابله آن توده از خشتها بوده مگر از
برای دیواری آورده بودند حضرت شیخ بدان طفل اشارت کرده و فرمود که ازان توده خشتی بمن بیار
تا بران بنشینم طفل مذکور رو و یک خشتی درست برسر گرفته آورد و پیش حضرت شیخ نهاد چنانکه بران خشت
نشست باز شیخ فرمود که برو خشتے دیگر برای مولانا نظام الدین قدس سره بیار او رفت خشتے دیگر درست
آورده پیش من نهاد دیگر اشارت نمودند که خشتے دیگر برای مولانا رجال الدین بیار او رفت
خشتے دیگر درست و راست ازان توده آورده پیش مولانا مذکور نهاد بار حضرت شیخ اشارت کردند که خشتے
برای مولانا بدرالدین بیار برای مولانا بدرالدین نیز خشتے درست آورد و نهاد باز حضرت شیخ فرمودند
که برو خشتے دیگر برای یوسف بیار آن یوسف مذکور در میان ما استاده بود آن طفل رفت نزدیک توده خشتها
استاده زمانی آن خشتها را از نشیب بالا زده نیم خشتے بلکه کمتر از نیمی گرفته آورد و پیش حضرت یوسف نهاد
چنانچه همه یاران متحیر شدند بعد ازان حضرت شیخ روی سوی یوسف آورده فرمود مرا چه کنم چون نصیب
مساوی دیگران نباشد این قسمت غیب است هر آنچه در هر راستے باید بود و شکر باید نمود و ایضاً هم از شیخ
نظام الملة والدین منقول است در آنچه حضرت سلطان المشائخ فرید الملة والدین [illegible] شد
که بدان رحمت بحرمت حق خواهد پیوست مرا بجانب دهلی رخصت نموده و به کسوت خاص خود [illegible]
ساخت چنانکه در وقت وداع آب در دیده گردانید بزبان مبارک راندند که برو ترا بخدا تعالی سپرده ام
نیز از جدای ایشان الم و دردی روی نموده که هیچ بارے که از حضرت ایشان جدا می گشتم آنچنان نبوده
همدران حال بدهلی رسیدم شنیدم که حضرت ایشان را زحمتی زیادت گشت تا شبے از شبها بعد از
ادای نماز عشا بیهوش گشتند و بعد زمانے بخویش آمدند و از مولانا بدرالدین
اسحاق رحمة الله علیه پرسیدند که من نماز عشا ادا نموده ام مولانا مذکور جواب داد که بلے
نماز عشا باو ترتیم ادا نمودید باز بیهوش شدند چون بخود آمدند فرمودند که یک بار دیگر نماز

عشا بگذارم چه دانم که دیگر فرصت میسر گردد یا نه چنانکه نقل است از مولانا بدرالملة والدین که یک شب
سه بار نماز عشا ادا فرمودند بعد ازان بزبان مبارک راندند که مولانا نظام الدین در دهلی است من نیز در
وقت رحلت حضرت خواجه قطب الدین قدس سره در خطه هانسی بودم و آهسته در گوش مولانا بدرالدین
فرمودند که بعد نقل من جامه که از حضرت قطب الملة والدین قدس سره یافته بودم چنانکه دانی بده و پیش
نظام الدین بداؤنی رسانی این گفت و آب برای تجدید وضو طلب نمود وضو ساخت و دوگانه ادا فرمود
و در سجده رفت چنانکه هم در سجده رحلت نمود انا لله و انا الیه راجعون نقل حضرت ایشان روز چهارشنبه
پنجم ماه محرم الکرم است

در ذکر حضرت سلطان المشائخ والاولیاء شیخ نظام الدین محمد بداؤنی قدس سره

شهنشاه اورنگ عرفان حق * دلش صدر
ایوان دیوان حق * ملک برده دریوزه از حال او * فلک کاسه بر خوان او * دلش ساکن ملک
ذات و صفات * ز رتبه پاکی برتر ز پاک ذات * قدم رانده زین گونه در راه فقر * که شد شاه
اورنگ درگاه فقر * بباطن [illegible] ز انوار محو * بظاهر ز تمکین [illegible] صحو * نظام الحق آن شاه
عالی مقام * از و کار ارباب دین با نظام * بهمتای یکے از ثنا خوان اوست * بصد جان محب محبان اوست
* آن نهنگ دریای توحید و آن پلنگ بیدای تفرید مرید یگانگان آفاق رهبر سالکان طریق اطلاق آن
مسند نشین سپهر سلطان الاولیاء نظام الدین محمد قدس سره العزیز از مشائخ کبار یادگار بود و در
ارباب ولایت نامدار و در اسرار باطن یگانه وقت بود و در اطوار ظاهر بوحنیفه زمان جد بزرگوارش
احمد بن دانیال از غزنی بهندوستان رسیده بود و در خطه بداؤن متوطن گشته تولد این جهان پاک از خطه بداؤن
واقع است که در وقت پنجسالگی پدرش از سر گذشته بود والده مبارکش پرورش میکرد چون بلوغ
رسید خود را طالب علمان کشید پیش خدمت مولانا علاؤالدین اصولی علم ظاهر بخواندند و صلاح و
تقوی مستغرق میماند والده مبارک او رابعه عصر و دست پنجسالگی از خطه بداؤن بشهر دهلی آمد والده
مبارک خود را برابر آورد آمدن او در عهد دوران سلطان عالیشان غیاث الدین بلبن بود در اینجا نیز به تحصیل
علم مشغول گشت سلطان زمان در شهر دهلی و دبستان بسیار و عالمان متبحر بودند فاما سر آمد روزگار در

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

علمای کبار شمس الدین خوارزمی بود که همه علمای شهر بدو رجوع داشتندی و او جامع علوم در فروع و
اصول و در معقول و منقول نظیری نداشت در آخر با سلطان غیاث الدین رحمة الله علیه او را بخطاب
شمس الملک معروف ساخت صاحب مالک ممالک خود را بیان تفویض نمود چنانچه تاج الدین سنگ ریزه
در مدح او گفته مطلع شمس الملکی که بکام دل دوستان شدی * فرمان دهی ممالک هندوستان شدی
الغرض چون بکام دیوان اشتغالش بود اوقات بتدریس و تعلیم صرف مینمود در آن زمان حضرت سلطان
المشایخ مشار الیه پیش او تحصیل علم میکرد و او شاگردان مستعد بسیار داشت و در حجره که خاص او
بود بمطالعه مشغول میماند هیچ کس را اندرون نمیخواند مگر حضرت شیخ مذکور را و مولانا قطب الدین ناقله
و مولانا برهان الدین عبد الباقی را اگرچه در آن ایام حضرت شیخ الاسلام نظام الملة والدین قدس سره صورت
درویشان داشت و مشرف بخرقه ارادت و خلافت حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین
قدس سره شده بود اما حضرت خواجه شمس الملک تعظیم ایشان از علمای شهر بیش میکردی و او را عادت
بود که اگر از شاگردان او کسی را ناغه میشدی بطریق مطایبه گفتی چه کرده که حاضر نگشتی بازبان
علم که حاضر نشوی اما اگر حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را گاهی ناغه افتادی
چون میدیدی این بیت میخواندی — **بیت** — بارے کم از آنکه گاه گاهے * آئے
و بما کنی نگاهے — **نقل است** — در آنچه حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة
والدین قدس سره در شهر دهلی تشریف داشتند در زیر مسجد بجوار خانه حضرت شیخ المشایخ شیخ
نجیب الدین متوکل قدس سره برادر خورد حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الدین مسعود
اجودهنی قدس سره بود و حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه در علم ظاهر و باطن
مستغنی و ممتاز بود چنانچه در تذکره او نوشته آید بحکم الجار احق بصحبت ایشان توجه
نمود و دریافت قضارا با اول ملاقی شدن اعتقاد او در او فزود و اتحاد و تکاثر در خود یافت و
این معنی روز بروز زیادت میگشت همدران ایام والده وی برحمت حق پیوست
شیخ مشار الیه تنها ماند تنهائی خود بالفت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه ساخت بر

و انس ایشان غبار تنهائی برداخت — نقل است — روزے بصحبت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة
الله علیه نشسته بود التماس نمود که فاتحه بخوانند بدین نیت که من جائے قاضی شوم که حو
استماع این سخن فرمود که انشاء الله تعالی تو هرگز قاضی نشوی اما چیزے شوی که من میدانم و در آن ایام
و منقبت حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره در آسمان و زمین ساکنان علوی و سفلی آگوش
هوش میکشادند و صیت معرفت او طالبان صدق یقین را بر خوان نعمت ابدی و سعادت سرمدی صلا میداد
چون آن دولت لم یزلی حضرت سلطان العارفین شیخ نظام الملة والدین را در ازل نصیب ساخته بودند بحکم اذا
اراد الله شیئا هیأ اسبابه از صحبت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه اشتیاق خدمت حضرت سلطان
المشایخ فرید الملة والدین قدس سره در حضرت شیخ نظام الملة والدین از خود بیخود بود چنانچه از فرط اعتقاد و
محبت ایشان پیوسته بعیشه آرام بوده و نام مبارک او همیشه بتسبیح میفرمود بعد از اندک ایام از شهر دهلی
بسمت قصبه اجودهن که ماوای معروف حضرت مشار الیه است عزیمت نمود چون بدان بقعه همایون و
قصبه میمون رسید روز چهارشنبه بعد نماز ظهر بشرف ملاقات آن عالی درجات مشرف گشت و بدان سعادت
که سرمایه دارین است بپیرایه کونین قربت یافت هرچند بخواست که شیخ اشتیاق ملازمت بر زبان آرد از
دهشت حضور نتوانست که شمه از آن مذکور سازد چنانچه در کتاب فوائد الفواد رقم فرموده است
چون حضرت سلطان المشایخ والاولیا دریافت اثر دهشت معائنه نمود بر زبان فرمود مولانا لکل داخل
دهشت و چون صفا آوردی از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله تعالی برخوردار گردی الحمد لله از ایشان
منقول است چون بشرف صحبت آن خورشید سپهر شیخیت مشرف گشتم چند گاه خواستم که در خدمت ملازمت
حضرت شیخ مشار الیه اوقات ساعات خود مصروف سازم و غنیمت پندارم در آن ایام بجماعتخانه حضرت شیخ
الاسلام عسرتی تمام بود اکثر درویشان و فرزندان و متعلقان ایشان در هفته دو کان و سه روز
فاقه میبودی هرگز از برکت نعمت صحبت ایشان هیچ یکے را تفاوت نبودی بخدمت مولانا بدر الدین
اسحق رحمة الله علیه هیزم آورده دادم شیخ المشایخ جمال الدین هانسوی را که جنگل و دلیله که بری آن
درخت کریر جنگل میشود و اکثر مردم آن از دو کرے اغلا نمود آچار میسازند و می مولانا حسام الدین

کابلی آبی آوردی و دیگهای مطبخ شستی و من آن ریزها که بخشک می‌بیختمی در کاسه بجوش انداخته از جهت افطار
حضرت شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره و حضار مجلس می بردمی و پیش ایشان بنهادمی و آن طعام بکلی
را کاهی نمک میسر شدی و گاهی نخوردی وقتی دو سه روز نمک میسر نشد که انداخته شود نزدیک مسجد ببقال
بود که گاهی اگر چیزی از غیب رسیدی مصالح طعام از وی خریده شدی یک درم را نمک از وی قرض گرفته
بکاسه آوردم که چون شاید بود من بجتیم بدستور هر روز پیش حضرت ایشان و سائر درویشان کشیدم مرا و بجز شیخ
جمال الدین قدس سره و مولانا بدر الدین اسحاق را فرمان بود که در یک کاسه تناول کنیم القصه چون حضرت
سلطان المشائخ دست مبارک بکاسه بردند و لقمه برداشتند فرمودند که دست ام مشغله می‌رود میدهد خبر
نیست که لقمه در دهن اندازم شاید درین طعام شبهه باشد باز آن لقمه که برداشته بودند هم در کاسه ریختند
حضرت شیخ المشائخ نظام الملة والدین میفرماید که مرا از استماع این کلام لرزه در اندام درآمد فی الحال استادم
و سر بر زمین نهادم و عرض نمودم ای خداوند کار همه مکرر و ملیه و آب طبخ خدمت شیخ جلال و مولانا بدر الدین
اسحاق و مولانا حسام الدین می آرند و این ضعیف بجوش نهد و اهتمام تمام بنماید و پیش حضرت می آرد علت
شبهه مرا روی ننماید مگر حضرت خداوندگار را مکشوف باشد فرمودند که بدین کاسهها که نمکی ریخته بودی از کجا
بود از این سخن بخود آمدم و دانستم که سبب همین است نمکی که بکاسهها انداخته بودم از قرض بود بار دیگر سر بر
زمین سودم و صورت حال قرض باز نمودم فرمودند که درویشان اگر بفاقه میرند از برای لذت النفس قرض
نگیرند زیرا که قرض و توکل بعد المشرقین است هم راست نیاید مبادا چون قرض بادا نرسد بگردن بماند بعد از آن
فرمود که این کاسهها از پیش درویشان بردارند بفقراء دیگر رسانند همچنان کرده شد مرا الیقین گشت که این
ارشاد لیست که بمن میفرمایند که مرا چون بچنین احتیاج شدی قرض بیکردمی بر فور در آن حین مستغفر
گشتم و نیت کردم که اگر با احتیاج در مانم هرگز از هیچکسی قرض نستانم چنانکه حضرت سلطان المشائخ فرید
الملة والدین قدس سره کلیمی که بر دوش داشته بودند بمن عطا نمودند و دعا فرمودند که انشاء الله تعالی که ترا هرگز
احتیاج بقرض نخواهد بود چون از حضرت ایشان بجانب دهلی رخصت یافتم در حین وداع نصیحتی ارزانی داشتند
که البته خصمان از هر چه امکان باشد خشنود گردانی و هر کسی که قرض گرفته باشی بادا آن سعی نمائی حق تبارک و تعالی

آسان گرداند القصه چون از آنجا روان گشتم بجائی رسیدم که فی الجمله جنگلی بود و آنجا گاهی قطاع طریق هم مردم
تشویش میرسانیدند ناگاه باران نازل گشت و برابر من درویشی پیش نبود و نزدیک راه
درختی بود از سبب باران در زیر آن درخت بایستادم ناگاه دیدم که پنج شش هندو شمشیر و تیر و کمان گرفته
ظاهر شدند و رخ بجانب ما نهادند مرا در دل گذشت این کلیمی و جامه که مرا حضرت سلطان المشائخ فرید
الملة والدین قدس سره عطا فرموده اند امید میدارم که در فرمان فرصت نیابند که دست رسانند و اگر
نعوذ بالله منها جامه شیخ از من گیرند من هرگز دیگر به آبادانی در نیایم و هیچ کسی روی نه نمایم همدرین بودم که
در فرمان از جانب ما گردانیدند و منحرف شدند و مضرتی نرسانیدند چون بدهلی رسیدیم و یکی دو روز
آرمیدم حضرت شیخ المشائخ نجیب الدین رحمة الله علیه را دریافتم تمام ماجرای خدمت و شرف صحبت حضرت
شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس الله سره العزیز معلوم کردم بغایت تفرح و منشرح گشتند و من شکرانه حضرت
صمدیت بجا آوردم القصه چون از آنجا باز گشتم مرا نصیحت حضرت سلطان المشائخ شیخ فرید الملة والدین قدس
الله سره که در وقت وداع فرموده بودند یعنی خصمان را خشنود باید نمود و قرض اگر کسی و بسیار کیه باشد ادا
باید کرد یاد آمد وقتی من کتابی از عزیزی عاریت گرفته بودم و آن از من گم شده بود در خانه آن عزیز رفتم
و او را دیدم گفتم ای مخدوم من وقتی کتابی از شما عاریت گرفته بودم و آن از من غائب شد انشاء الله تعالی
نسخه صادق در دل دارم که کاغذی چند حاصل کنم و تحریر نموده بشما برسانم چون او این سخن از من شنید زبان
بجانب من و بی بعد همین سخن از زبان کشید که از رهگذا که توی آمدی همین ثمره ده که خشنودی خدای تعالی
حاصل شود برو که من آن کتاب را بتو بخشیدم از آنجا بدر آمدم در پیش بزازی رفتم که وقتی از وی جامه خریده
بودم و موازنه بیست جیتل او در ذمه من قرض مانده بود از عسرتیکه داشتم هرگز میسر نمیشد که بدو رسانم
او را دیدم بمقدار ده جیتل با خود داشتم گفتم ای عزیز من وقتی از تو جامه خریده بودم و بیست جیتل از
بهای جامه در ذمه من تتمه آن قرض مانده بود اکنون ده جیتل برمن موجود است بگیر و دیگر انشاء الله
تعالی نیز برسانم مطلوب خشنود گشت و گفت مولانا از پیش بزرگواری این دارید که می آئی تأثیر صحبت
ایشان باشد ایضاً هم از حضرت ایشان مرقوم است که در شهر دهلی مرا آنچنان جایی و ماوای قابل

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

که بدان جا مسکن بسازم و بشغولی حق بپردازم کثرت مردم و تفرج شهر خوشم نمی آمد در آن ایام کلام ربانی
یاد میگرفتم و بیشتری در صحرا میرفتم و مشغول میشدم تا وقتی بحوض قتلغ خان رسیدم و آنجا درویشی پاکیزه
دیدم از وی پرسیدم ای مخدوم شما ازین شهرید گفت بلی باز گفتم درین شهر بخواهش طبع ساکن میباشید گفت
هرگز نیستم بدین شهر بسبب غلبه که بطبع سکونت نگیرد مگر بضرورت باز بجان درویش حکایت کرد که من چون
دروازه کمال بر صفهٔ حظیرهٔ شهیدانی که نزدیک او حصار است آن شیخ خرقه پوش مشغولی را دیدم از وی
فرمود اگر سلامتی ایمان و استقامت عبادت بجان میخواهی درین شهر مباش که فسق شده است من نیز
میخواهم که درین شهر مسکن نسازم و خود را بجای دیگر اندازم ولیکن مولانا نظام الدین مقدار شستن
که نیست من هم بران قرار است که هرگز درین شهر نباشم ولیکن بحکم قید المقدار اشده من قید احمدیه بجال سفر
بنسبت حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الملة والدین قدس سره چون از زبان درویش این سخن
فرموده عزم نمود که دیگر درین شهر متوطن نباشد از آنجا بیرون آمد نزدیک حوض رانی بوستانی بود که
خسرو میگفتند در آن باغ در آمد و وضو تجدید نمود دوگانه ادا فرمود و وقتی خوش داشت مناجات
در آمد و گفت بار خدایا من ازین شهر بیدار آمدم باختیار خود جای نمیخواهم که در آنجا باشم هرجا که خیریت دینی
و صلاحیت یقینی من باشد هم بدانجا قرار ناگاه از طرفی آوازی برآمد که جای تو غیاث پور است این
غیاث پور موضعی مجهول و نامعروف بود که هیچکس نمیدانست که کجاست القصه حضرت شیخ را یقینی
نیشاپوری معتقد بود شیخ درخانه او رفت که نشان موضع غیاث پور از وی معلوم نماید کسان او
بحضرت شیخ معروض داشتند که او در غیاث پور رفته است حضرت شیخ یکی را از متعلقان او همراه خود کرده
بموضع غیاث پور آمد دید که بکرانهٔ آب جون موضعیست محقر آنجا ساکن گشت و بفراغ خاطر بحق تعالی مشغول
گشت قضارا سلطان معز الدین کیقباد نبیرهٔ حضرت سلطان غیاث الدین بلبن که بعد او بسریر سلطنت
جلوس یافت در موضع کیلوکهری که نزدیک موضع غیاث پور است بکرانهٔ آب جون قصری افراخت و
مصارع بنیاد انداخت و شهری آبادان ساخت و مسجد جامع بنا نمود چنانچه آمد و شد امرا و ملوک و فقرا
و اهل سلوک بحضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره بسیار باز گشت شد و اعتقاد خلایق

برسوخ پیوست بیشتری اهل دول که همواره مایل بفسق و فجور بودند بخدمت حضرت شیخ انابت نمودند و بصلاح دینی
و فلاح یقینی مستلزم و مستحکم گشتند خدمت خواجه ابوالحسن که معروف بخواجه خسرو است رحمة الله علیه یعنی
امیر سیف الدین لاچین با پسران بهم اعز الدین علیشاه و حسام الدین احمد و ابوالحسن خسرو مرید گشتند و آن
امیر سیف الدین لاچین پیری بی نظیری و صالحی خداپرستی بوده است در شهادت بخانگی شهید شهادت چشید
و برحمت حق پیوست چنانچه خواجه امیر خسرو رحمة الله علیه در مرثیه او گوید مطلع

سیف از سرم گذشت دل من دو نیم ماند ‌‌|‌‌ دریای من روان شد و در یتیم ماند

خدمت خواجه خسرو رحمة الله علیه چلبی برابر پدر و برادران مرید حضرت شیخ گشت هشت ساله بود و برادران او بزرگ
بودند تولد او در قصبه مومن آباد هست که او را قصبه پتیالی گویند بکنار گنگ واقع هست چون امیر سیف الدین سعادت
شهادت یافت خواجه خسرو علیه الرحمة را نه ساله گذاشت جد مادری او [illegible] عرض مخاطب بخطاب
عماد الملک بود که وصف او در دیباچه غرة الکمال خواجه خسرو رحمة الله علیه مسطور نموده است و آن عماد الملک یکی
از اولیای خدا تعالی بود صد و سیزده سال عمر داشت خدمت خواجه خسرو رحمة الله علیه را او تربیت کرده است
در بخانگی از قصبه مومن آباد در دار الخلافت دهلی آورده و حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سره خدمت
خواجه خسرو مذکور را ترک الله گفتی و فوق الحد دوست داشتی چنانچه درین حضرت شیخ گوید ابیات

بر زبانت چون خطاب بنده ترک الله رفت ‌|‌ دست ترک الله بگیر و هم بالله بسپار
چون من مسکین ترا دارم همیشه بس بود ‌|‌ نیست حاجت خواهش آمرزش آمرزگار

نقل است از مولانا سراج الدین پدر حمید قلندر که روزی در شان خواجه خسرو رحمة الله علیه حضرت شیخ
نظام الملة والدین قدس سره فرمودند که ترک من از وجود خود سیر شوم ولیکن از تو هرگز سیر نشوم و برادر بزرگ خدمت
خواجه خسرو رحمة الله علیه که اعز الدین علیشاه نام داشت فوق الحد منظور و محبوب حضرت شیخ المشایخ بوده است
چنانچه خواجه حسن رحمة الله علیه در کتاب فوائد الفواد او را و حضرت شیخ نصیر الدین محمود را مریدان پاک نهاد
و پاک اعتقاد نوشته است و حضرت شیخ و خواجه اعز الدین علیشاه را بکرات بتشریف خلعت خاص خود
مشرف ساخته اند و خدمت خواجه خسرو هر شعری که میگفت تا در نظر او نمی برد بیرون نمی آورد

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

الغرض چون کثرت مراجعت خلایق بحضرت شیخ از حد زیاده گشت در خود اندیشید که مرا ازین مقام
بدر میباید گشت همدر آن ایام مولانا امین الدین احمد محدث تبریزی که حضرت شیخ مشار الیه
اسناد اخبار احادیث نبوی و آثار اتوار کلام مصطفوی از وی داشت در شهر وفات یافته بود
حضرت شیخ عزم نمود که فردا چون بزیارت سیوم بر مزار آن بزرگوار رحمهم هم در شهر متوطن شوم که
آنجا کثرت خلق کم است همان روز بوقت نماز عصر جوانی نازنینی صاحب جمال که آثار کمال از چهرها
لامع بود به پیش ایشان رسید و بنشست و آغاز کرد و این بیت خواند **بیت** آن روز که مه شدی
نمیدانستی ٭ کانگشت نمای عالمی خواهی شد ٭ بعد ازان گفت باری مشهور نمیباید گشت گرفتم که
این کس مشهور شد باید که چنان باید بود و سلوک بمردم بدین نمط باید نمود که در روز قیامت از روی
حضرت صلعم شرمنده نگردد و این چه حوصله و قوت است که یکی از خلق بگریزد و مشغول حق در آید
چون آن مرد خدا این کلام باتمام رسانید حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره مقدار طعام
طلبید که بمعیت او تناول نماید آن مرد اصلا دست به طعام نبرد چون شیخ عزم و جزم نیت کرد که
البته همدرین مقام بماند و خواص و عام را نفع رساند آنگاه آن جوان لقمه چند ازان طعام
خورد و بدر آمد حضرت شیخ همدران مقام استقرار یافت یک خانه او پهلوی مسجد کیلوکهری بود
خانه دیگر در غیاثپور میان متوطنین نیم کروهی فرسخی بیش نبود و در شب جمعه بخانه که پهلوی مسجد جامع بود
تشریف نمودی روز اول هفته بغیاثپور آمدی . **نقل است** از حضرت شیخ نصیر الملة والدین
محمود اودهی قدس سره که حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره را صوم دوام بود
و برای نماز جمعه از غیاثپور به کیلوکهری پیاده تشریف فرمودی روزی بخاطر مبارک ایشان گذشت
که اگر مرا حماری بودی در هوای گرم مقدار یک کروه راه بنماز جمعه سواره میآمدی خادم حضرت
شیخ نور الدین ملک یار پران رحمة الله علیه ملک یار پران اسپی داشت شیخ ملک یار مذکور او را
در خواب نمود مادیان که تو داری بخدمت شیخ نظام الدین قدس سره بگذران که او از غیاثپور
بکیلوکهری برای نماز جمعه پیاده میرود چون خادم حضرت شیخ ملک یار پران رحمة الله علیه

بیدار گشت اشارت شیخ را بمحل مقرون ساخت روز دوم نیز همچنان در خواب دید آن بار
مادیان به پیش حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره بیاورد و صورت خواب باز نمود حضرت
شیخ فرمود چنانچه باشارت شیخ خود این مادیان آری تا مرا نیز از حضرت شیخ خود فرید الملة والدین
اشارت نباشد هرگز قبول ننمایم خادم مذکور مادیان باز گردانیده آورد در شب سوم آن خادم را
حضرت شیخ ملک یار پران در خواب نموده که ببر مادیان را پیش حضرت نظام الملة والدین قدس
سره بگو که امشب حضرت شیخ فرید الملة والدین بدیشان اشارت نموده است البته قبول
خواهند نمود علی الصباح آن خادم مادیان را بخدمت ایشان برد آن زمان قبول نمودند این شیخ
نور الدین ملک یار پران شیخی بزرگ بود تولد او در بلارا است و او مرید حضرت شیخ اعز الدین دانیال
ختلی است و حضرت دانیال ختلی مرید حضرت شیخ علی لالا خضر است و او مرید حضرت شیخ ابو جان گازرونی است
چنانچه این درویش بزیارت این هرسه بزرگوار رسیده است و در تربت هر دو بخانه آستانه ایشان
مالیده و حضرت نور الدین ملک یار پران در عهد سلطان غیاث الدین بلبن در شهر دهلی رسیده بود و
در کناره آب جون قریب تکیه ابابکر طوسی حیدری منزل ساخت و این ابابکر طوسی قلندری بود
جماعت کش و آهن زنجیر پوش پیچ مهری داشت چنانچه رسم حیدریان است و آن چنان است
که از زیر پیچه میان دو زانو سوراخ کرده می اندازند هر دو سر پیچ را ختم میدهند حلقه ساخته
باتش گرم نموده مهر میکنند چنانچه هرگز گشاده نشود آنرا پیچ مهر گویند خاقلندری اهل معنی بود
پنج وقت نماز بجماعت میگذارد و حضرت شیخ جمال الدین هانسوی او را شهباز سفید گفتی و
الان قبر او هم در تکیه او دست بالای نالکه در کناره آب جون واقع است اول آنجا بتخانه بود و
او آن بتخانه خراب ساخت و بنیاد تکیه انداخت القصه حضرت شیخ نور الدین ملک یار در قرب تکیه او
جای باستقامت بساخت و این درویش ابابکر طوسی حیدری بحضرت او منازعت در آمد
و گفت برو فلانی یا فلانی از حضرت سلطان بیار و الا ازین جا بگذر رجای دیگر تکیه
بساز و در آن ایام سلطان غیاث الدین بلبن در تهته بود از دهلی تا تهته پیاده رفت که چه قدر

بعد مسافت بسیار میگویند که در آن وقت که رخصت حضرت شیخ نورالدین ملک یار پران در ٹھٹہ رفت سلطان را
دید و بسیار تعظیم و تکریم یافت سلطان فرمانی با چهار دیه کلان برسم لنگر و فرمانش در وجه نوسیمت تکیه
او رخصت فرمود میان معدود و ایام بمقام خود رسید درویش ابابکر حیران مانده و برزبان راند که این مرد
پیران بود که بدین سرعت رفت و آمد از آن باز حضرت او مبارک ابابکر پران شهرت شد و او برسم پوسماقیان
خرقه زرد میپوشید و نیز علمهای زرد داشت و در دیار ایشان یک نوع پنهالیست زرد که از آن لباس میسازند
حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین بعد رحلت او در شهر دهلی آمدند **نقلست** که درویشی بود
شعیب نام از پیش حضرت شیخ مشار الیه رسید مصلای از نمد سیاه و کلاهی نیز از نمد آورد و پیش
حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره نهاد و عرض نمود که این را حضرت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة
والدین قدس روحه برای شما فرستاده است شیخ مشار الیه وضوی تجدید ساخت و مصلا پیش
انداخت و دوگانه شکرانه ادا نمود و همان زمان از گجرات دوست پنجاه دینار سرخ شکرانه فرستاده بود بدان
شعیب که آرنده مصلا و کلاه بود عطا فرمود و معذرت نمود اگرچه این محقر چیزی درخور حال شما نبود فاما هرچه
از غیب است بی عیب است قبول باید نمود و شعیب مذکور بعد چند روز رخصت خواست که از صحبت شما مسرور گشتم
اگر رخصت فرمایند اشتیاق خاکبوس حضرت ملک المشایخ فرید الملة والدین قدس سره از حد میگذرد و باشند که
تصمیم شود چنانچه حضرت شیخ مشار الیه بدست خود عرضداشتی مع التبرکی چند بحضرت پیر دستگیر شیخ
فرید الملة والدین قدس سره ارسال نمود و این رباعی در آن عرضداشت به تحریر آورد + **رباعی**

زاں روئے کہ بندہ تو خوانند مرا	بر مردمکے دیده نشانند مرا +
لطفے عامت عنایتے فرموده است	ورنہ چہ کسم خلق چہ دانند مرا +

در آنجه

حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سره بار دوم بخدمت حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره
در قصبه اجودهن رفت در حین ملاقات حضرت شیخ مشار الیه فرمود مولانا نظام الدین رباعی که
در حق فقیر خود مرقوم نموده بودی سخن آن ترا یاد گرفته ام انشاءالله تعالی تو هرجا که باشی جای تو بر مردم دیده
صاحب نظران باشد **نقلست** اول حال که حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین

قدس سره در موضع غیاثپور سکونت فرموده بود چه معاش بر ایشان تنگ بود آنجا دو درویش صاحب حال
بحضرت شیخ پیوند نموده بودند و بلے درجات و کرامات بخدمت شیخ حاصل کرده یکی از شیخ المشایخ شیخ
برهان الدین غریب که حالا ببلاد دکن در شهر دولت آباد آسوده اند مناقب او انشاءالله تعالی مرقوم شود
آید دوم شیخ کمال الدین یعقوب که در بلاد گجرات در شهر پٹن نزدیک حوض شمس لنگ مقبره او است
و خلفا دیگر بعد از آن خرقه یافته اند فاما در ابتدای حال همین دو درویش در ملازمت ایشان
به سلوک مشغول بودند وقتی چار روز که چیزی به ایشان نرسیده بود که افطار درویشان بدان مهیا شود عورتی
صالح در همسایگی حضرت شیخ بود در آن میان سیری دستغر و تخته و جو میخریدی و از آن آرد جو نان
بی نمک پختی و در روزه افطار میکردی مگر آن مستوره مذکوره هم بحضرت شیخ پیوند داشتی مقدار یک نیم
سیر آرد جو موجود داشت بخدمت حضرت شیخ المشایخ فرستاد حضرت شیخ بشیخ کمال الدین یعقوب
فرمود که این آرد را بگیر و در دیگی بینداز بقدر آب انداخته بجوشان شاید که نصیب آینده شود حضرت
شیخ کمال الدین یعقوب همچنان کرد و کرد اشارت حضرت شیخ بود دیگ در عین جوش بود چنانکه آواز
میداد هیچ اگر سر شکی از دست رسیده در هم میزد ناگاه درویشی ژنده پوشی از
جای رسید و حضرت شیخ مشار الیه بانگ بلند آواز داد که ای شیخ اگر با حضر داری نزد من بیار حضرت
شیخ فرمود که درویشان شفقت نمایند زمانی فرود آیید که دیگ در جوش است درویش گفت تو
خود برخیزد دیگ گرفته هم چنانکه هست در پیش من بیار حضرت شیخ زود برخاست و دست مبارک
خود را در آستین پیچید که نسوزد و بهر دو دست کرانه دیگ گرفت پیش آن درویش آورد درویش مذکور
دست خود تا قبضه در وی فرو برد و بدهن خود کشید و آنچنان گرم بود که اگر چوب بود رسیدی
از هم پاشیدی درویش هر بار دست در وی انداخت و بدهن خود میکشید و کرانهای دیگ هم بدست
مبارک حضرت شیخ بود آخر الامر آن درویش ژنده پوش دیگ را از دست حضرت شیخ بدست خود گرفت و
بر زمین زد و شکست و گفت درویش نظام الدین نعمت باطن به شما حضرت شیخ
فرید الدین مسعود قدس سره ارزانی داشت فاما دیگ فقر ظاهری شما من شکستم این گفت در

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

طارقة العین از نظر مردم غائب گشت بعد از ان چندان فتوح و شکرانه رسیدن گرفت که در ضبط تحریر نگنجد و در ربط تقریر نیاید جمعیت زیاده شد و طالبان دین و صادقان اهل یقین هزاره هزار بخدمت ایشان به تشریف ارادت مشرف گشتند و خرقهٔ خلافت یافتند و بدرجات عالی و مقامات متعالی منسوب شدند و به کشف و کرامات مشهور گشتند اگر همه را در تذکره آرم کتاب باطناب کشد و از شمار و حساب بیرون افتد از درویشان اول که بخرقهٔ خلافت مشرف اند حضرت مولانا برهان الدین غریب و حضرت شیخ کمال الدین یعقوب که مرقوم شده اند ورای ایشان حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی که یاران حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره او را گنج معانی می گفتند مدفن او در شهر دهلی است دیگر حضرت مولانا فخر الدین زرادی که در راه مکة الله در دریا برحمت حق پیوست دیگر حضرت شیخ اخی سراج قدس سره جد حضرت شیخ نور که در بنگاله آسوده است دیگر شیخ شهاب الدین امام که هم در کهنه دهلی آسوده است و دیگر بعضی خلفای ایشان هم در جوار ایشان اند این تمام درویشان بعلم ظاهر و باطن آراسته و پیراسته بوده اند و هم بر مسند ارشاد تمکن نقل است از خدمت مولانا کمال الدین سامانی که یکی از مریدان پاک اعتقاد حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره است که من و حضرت مولانا فخر الدین زرادی رحمة الله علیه در مبادی حال یکجا تعلیم میکردیم آخر الامر مولانا فخر الدین زرادی در دانشمندی بپایهٔ اجتهاد رسیده و از دو بدرویشان عقیده نداشت و میگفت که اکثر این طائفه جاهل و مفت خوار باشند و به دروغ خود را بکرامت منسوب سازند تا وجه معاش مهیا شود و مولانا کمال الدین سامانی معتقد و مرید حضرت شیخ مشار الیه قدس سره است روزی مولانا کمال به مولانا فخر الدین زرادی گفت که چه باشد که یک روز برابر با بخدمت حضرت شیخ بیائی و ایشان را در یابی او جواب داد که مولانا ایشان را چه باید دید که دیدن و دریافتن را نشاید مولانا کمال الدین مذکور چند روز متواتر مزاحم او گشت که یکبار ایشان را به هر چون که باشد باید دید بعد چند تمام قبول کرد که ان شاء الله تعالی بعد نماز جمعه بروم و ایشان را ببینم آن روز میسر شد روز دیگر رفتیم و دریافتیم چون مولانا فخر الدین جبهه مبارک

ایشان دید و حسن تقریر و بیان شافی ایشان شنید متحیر ماند چون بازگشتیم از مولانا پرسیدم که صحبت ایشان چون بود مولانا مذکور گفت شما بر حق بوده اید و من بر باطل حضرت شیخ علی الاطلاق ولی عارف است چون دو سه روز دیگر گذشت مولانا فخر الدین به من مزاحم گشت که البته مرا بار دیگر پیش ایشان ببرید که البته من مرید ایشان خواهم شد همچنان کرده شد چون مولانا مشار الیه را پیش حضرت ایشان بردیم بمجرد دیدن حضرت شیخ تبسم فرمودند و مولانا مذکور سر بر زمین نهاد تا دیرے در سجده همه حال سر بر زمین ماند حضرت شیخ به پیش خود خواندند و دید و پای مبارک ایشان بوسید و مرید گشت و مخلوق شد الحمد لله علی ذلک قبل از آنکه بشرف ارادت مشرف خواهد شد والدهٔ مولانا فخر الدین با عجوزه برابر خود ذکر مصاهرت را ایجاب گونه کرده بود و وطن و ماوای مالوف ایشان خطهٔ سامانه بود و او از سامانه بجهت کارے در دهلی آمده بود که برابر مولانا کمال الدین احمد بخدمت حضرت شیخ قدس سره مشرف گشت ارادت آورد و مخلوق شد و نیت کتخدائی که داشت قطع کرد بعد چند روز والدهٔ مولانا بجانب او مکتوبے نوشت که دختر سے پارهٔ بند مانده است و جمیع عزیزان منتظرد سر صد آمدن فرزندے اند باید که فرزندے زود تر متوجه گردد تا کار خیر کرده شود مولانا فخر الدین جواب مکتوب والده بدین نمط نوشت که من آلان مرید حضرت ملک المشایخ والاولیا نظام الحق والدین شده ام و در سلک بندگان ایشان منسلک گشته و موی سر فرود آورده و نیت کار خیر فسخ کرده که هرگز کتخدائی نشود باید که خدمت والده برابر خود را جواب دهد که مولانا چنین نوشته است چون این مکتوب بوالدهٔ مولانا رسید بسے مضطرب الاحوال گشت و ماتم نمود و باز مکتوبے بجانب مولانا نوشت که اگر فرزندے این کار را اختیار نکند و بزودی متوجه نشود هرگز شیر خود او را بحل نکنم بلکه خود را هلاک سازم چون این مکتوب بمولانا فخر الدین رسید خود را بجیده و متحیر و خراب حال بر حضرت شیخ المشایخ نصیر الدین محمود قدس سره رفت و احوال پریشانی و حیرانی خود بیان کرد باز شود همدران ایام حضرت شیخ مشار الیه از خطهٔ اوده بدریافت پابوس حضرت

سلطان الاولیا نظام الحق والدین قدس سره در دهلی آمده بودند چون حال مولانا مذکور و مضمون
مکتوب شنیدند زمانے تامل نموده فرمودند که این معنی موقوف عرض حضرت شیخ قدس سره باید رسانید تا
چه فرمایند ازانجا باتفاق ایشان بحضرت شیخ رفت و التماس نموده بود که شما بعرض حضرت شیخ
رسانید چون بخدمت شیخ رسیدند حضرت شیخ در بیان حقایق و دقایق معرفت بودند حضرت شیخ
نصیر الدین محمود را التماس مولانا فخر الدین از خاطر منسی گشت بعد زمانے چون حضرت شیخ از بیان
معارف ساکن شدند مولانا فخر الدین دست مبارک خود بزانوئے حضرت شیخ نصیر الدین نهاد و حال
التماس بدیشان یاد داد حضرت شیخ نصیر الدین محمود زود آنچه بود بحضرت ایشان عرض نمود حضرت شیخ
فرمود که رضائے مولانا فخر الدین چیست چون مولانا مذکور کلام حضرت ایشان شنید جبین بر خاک مالید و عرض نمود
کرد این شکسته از آنگاه که بخدمت پیوسته است و به تشریف سعادت ارادت مسعود گشته از آن مقصود
کلی تائب است حضرت شیخ بار دیگر بزبان دُربار اظهار کرد که هم از آن دختر تائب است اما هرگز جائے دیگر
کتخدائی نکند مولانا عرض داشت کرد که انشاء الله تعالی اگر مشیت حق بر نیت این احقر صحبت نماید هرگز
کتخدائی نکنم آنگاه حضرت شیخ قدس سره مصلائے که جلوس داشتند به مولانا دادند که بسلامت برو این
مصلائے من بوالده خود بده که شیخ برائے تو داده است و سلام من بدو برسان بعد خوشنودی او انشاء الله تعالی
بزودی بهره مند برمن بیائی مولانا فخر الدین سر بر زمین نهاد و وداع حضرت شیخ و دیگر درویشان کرده جانب
بطرف خطه سامانه متوجه گشت بعد چند روز بسامانه رسید و والده خود را دید و مصلائے حضرت شیخ نهاد و سلام حضرت شیخ رسانید
والده مولانا بتجدید وضو ساخت و مصلائے پیش انداخت و دوگانه شکرانه گزارد و چون سر از سجده برداشت
نمود بمولانا فخر الدین کرد و گفت که من از دنیا و آخرت بر تو خوشنودم خواهی کتخدائی شوی یا هرگز نشوی جائے
این از برکت مصلا حضرت شیخ و کرامت او بود قدس سره بعد چندگاه مولانا فخر الدین مسرور بحضور
بآستانه حضرت شیخ رسید و روی بخاک مالید و حضرت شیخ را دریافت و هم در خیر المجالس حضرت شیخ
نصیر الملة والدین محمود مسطور است روزے خدمت مولانا حسام الدین نصرت خانی و مولانا شرف الدین
کاشانی بخدمت شیخ المشایخ نظام الحق والدین قدس سره نشسته بودند و حضرت شیخ مشار الیه روی مبارک

بسوئے مولانا حسام الدین و اغره دیگر کرده فرمودند که اگر کسے در روز صایم و در شب قایم بعبادت باشد
کارے سهل است که بیوه زنان نیز بدین کار اقدام توانند نمود اما مشغولی که بدان مردان
طلبگار بحضرت پروردگار قریب و راه یابند و مشرف بدولت مشاهده شوند آن مشغولی و سعادت
ورای این عبادت است که مذکور گشت آن عزیزان منتظر و مترصد شدند مگر حضرت شیخ عنایت
فرمایند حضرت شیخ انتظار و اضطراب طلب ایشان بنور باطن دریافت و فرمود انشاء الله تعالی
وقتے دیگر توجه نموده آید گفته شود بعد مدت شش ماه که ایشان بموجب خود آمدند و مشرف
پابوس حضرت شدند ... که رسیده بودند همدران محل که ایشان و بعضے درویشان حاضر بودند
محمد نجیب ... سلطان علاء الدین خلجی طاب ثراه بود و منسلک بسلک بندگان حضرت
سلطان الاولیا شده در مجلس درآمد و سر بر زمین نهاد و بنشست حضرت شیخ از وی پرسید
کجا بودی او جواب داد که در دیوان بوده ام امروز حضرت سلطان موازنه پنجاه هزار دینار
به بندگان خدائے تعالی انعام فرموده است حضرت شیخ روئے مبارک بسوی مولانا حسام الدین
و یاران کرد و فرمود که انعام سلطان بهتر یا وفائے عهدے که با شما کرده شده است
یاران همه روی بر زمین آورده عرض نمودند که وفائے عهد بهتر از هشت بهشت است چه
جائے انعام پنجاه هزار دینار سلطان المشایخ این سه تن را پیش خواند و دیگر از ایشان گردانید
و تلقین فرمود که همه را باید مشغولی ذکر استغراق تمام بحصول پیوست و فرمود بیشترے در خلوت
باشند و بیرون نیایند مگر بضرورت دوم علی الدوام با وضو باشند مگر آنکه وقت قیلوله خواب
غلبه کند سیوم دوام صایم باشند اگر دوام صوم میسر نگردد باکل قلیل قناعت نمایند چهارم
دوام سکوت از غیر ذکر مگر بضرورت حاجت پنجم دوام ذکر با ربط دل از حرکت انفاس ...
هر سه درویش کامل شدند حضرت ایشان را عجب روزگارے و نادر روشے بود حق تبارک و تعالی
ابواب دینی و اسباب دنیوی مفتوح گردانیده بود **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت سلطان الاولیا شیخ نظام الملة والدین قدس سره خواجه

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

کہ سماعے بشنود و در ابتداء سرود خواجہ خسرو رحمۃ اللہ علیہ غزل خواندے در راستا خواجہ خسرو امیر حسن
نشستے و در چپا خواجہ مبشر نشستے و این مبشر غلام زرخرید حضرت شیخ بود و در حسن صوت لحن
داؤدی داشت و خدمت خواجہ خسرو و خواجہ حسن رحمہا اللہ در علم موسیقی عدیم المثل و در حسن صوت
بے نظیر بودند و دو نسبت قوال کہ در اولئے سرود مرغ را از ہوا فرود آوردند علوفہ خوار حضرت
شیخ بودند و درویشان حسب کمال ذوق اہل وجد و حال را مدے نبود و در آنچہ خواجہ خسرو غزل میخواند
و بیتے کہ حضرت شیخ سر مے جنبانیدے ہمان بیت را خواجہ حسن و مبشر بر طور نقش بستے حضرت
شیخ بتواجد در آمدے و سماع میشنیدے سلطان علاؤالدین خلجی قنبر بیگ ترک را کہ اخص الخواص
او بود و ترکے صالح و در لطافت فطرت مستثنی و ممتاز و بحضرت شیخ ارادت داشت او را بسفارت
بربیتے کہ حضرت شیخ را وجدے و حالے پدید آمدے قنبر بیگ مذکور آنرا مینوشتے و بحضرت سلطان
میرسانیدے و سلطان نیز از ان بیت محظوظ شدے حضرت سلطان المشائخ را بدین ابیات
کہ در حدیقہ حکیم سنائی مرقوم است وجدے عظیم روئے داد بیت رخ نما جمال جان افروز در
موئے بروسیتہ نسوز ۞ وان جمال تو چیست ہستی تو ۞ وان سپند تو چیست ہستی تو ۞
قنبر بیگ این ہر دو بیت در قلم آورد و پیش سلطان علاؤالدین برد سلطان مذکور ہر بار میخواند و
بریدہ میمالید بعد از ان چون قنبر بیگ بسلطان عرض نمود کہ اے خداوندگار من مرا لیاقت بحسب
کہ با وجود چندین اعتقاد شما را کہ بحضرت شیخ است ہر گز گاہے شیخ مشار الیہ را در نخواہید یعنی
چیست سلطان جواب داد کہ اے قنبر بیگ ما بادشاہیم از سر تا قدم آلودہ و تا بدین آلودگی شرم
میداریم کہ آن چنان پاکی را دیدہ باشیم فاما خضر خان و شادی خان کہ ہر دو فرزندان من اند بہر نیز
و در قدم حضرت شیخ چیند ازو مرید سازد و ہواک تنکہ شکرانہ نیز ہمیں بہ درویشان خانقاہ ایشان
برسان قنبر بیگ ہمچنان کرد و این عمارت عالی کہ مقبرہ حضرت شیخ کرد در صحن مسجد واقع است
ساختہ خضر خان است الیضاً ہم از حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین قدس سرہ منقول است
در آنچہ سلطان علاؤالدین خلجی رحلت فرمود سلطان قطب الدین مبارک شاہ بسریر سلطنت

متمکن گشت خضر خان را گشت کہ او مرید حضرت شیخ بود و با حضرت عداوت پیدا ساخت غیرت
در کار آورد میخواست کہ حضرت شیخ را ایذائے رساند فی الجملہ ملاحظہ میکرد کہ تمام لشکر او اکثر امرا صغار
و کبار مرید و معتقد حضرت شیخ بودند روزے از قاضی محمد غزنوی کہ محرمیت او خاص بود پرسید
کہ این خرج و تصرف کہ شیخ مشار الیہ راست دخلش از کجاست قاضی مذکور را نیز چندان
حسن اعتقاد نبود بر فور عرض نمود کہ اکثر امرا حضرت سلیمانی فتوح و شکرانہ میرسانند تصرف او
ہم از ان ست در آن ایام مقدار دو ہزار تنکہ در مطبخ و خیرات حضرت شیخ ہر روز خرج میشد و
بخشش و انعام معین علوفہ متعلقان و خرج مجاور و مسافر ماورائے آن بودے سلطان
قطب الدین را این معنی ناخوش نمود تمام امرا و ملوک را حکم فرمود کہ ہر کہ در خانہ شیخ رود
درمے یا دینارے فتوح رساند او را از خود داند و جاہ ادرار او تحویل نمودہ آید درین معنی تاکید در
احتیاط و مبالغہ نمود چون این سخن بحضرت شیخ رسید خواجہ اقبال را کہ غلام و خادم ایشان بود
بطلبید و فرمود کہ برو بعد ازین خرج معین و وجہ چندان ساز ترقت حاجت دست بطاقچہ انداز
آنقدر کہ باید بسم اللہ بگو و بیرون آر خرج ساز خواجہ اقبال ہمچنان میکرد و این خبر انتشار
یافت بسلطان رسید چنانچہ سلطان مذکور تبا بع این معنی متحیر گشت **نقل است** از
سید خورد سبط خواجہ مبارک کرمانی کہ یکے از مریدان پاک اعتقاد ست در آنچہ سلطان قطب الدین
از معنی انفعال یافت یکے از مخلصان خود بحضرت شیخ فرستاد و اعلام داد کہ حضرت شیخ الشیوخ
شیخ رکن الدین ابوالفتح فیض اللہ از ملتان بدہلی مے آید و بدہلی من قدم رنجہ میفرماید
چرا باشد کہ شیخ در ولایت ما بماند و مراعات اصلاً نبیند واجب است کہ در حقیقہ در سرائے من حاضر
شود و البتہ مرا بیند شیخ جواب داد کہ من مردے منزوی ہستم جائے نروم و نیز رسم و عادت
پیران من نبود کہ بہ دیوان پادشاہان مصاحب شوند مرا معذور میباید داشت و بحال خود
میباید گذاشت سلطان مذکور را غرورے و تکبرے کہ در سر داشت این معنی قبول نمود کہ البتہ بر آنچہ
حکم است انقیاد باید کرد و بعد از ان حضرت شیخ خواجہ حسن علی سنجری را پیش شیخ المشائخ شیخ

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

ضیاء الدین رومی که پیر سلطان قطب الدین بود و مرید حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین قدس
سره فرستاد و پیغام داد که سلطان را از رنجانیدن درویشان باز باید داشت که خیریت از این
اور در کم آزاری ایشان است و هر خانواده را اختیاری و روشی مخصوص است چون از
سلاطین ماضی کسی مزاحم حال درویشان نگشته باشد سلطان را منع کنند که او نیز مزاحمت
درویشان نشود علی الاتصال نباشد خواجه حسن مذکور بخدمت شیخ ضیاء الدین رومی رفت
تا صورت حال عرض دارد از متعلقان شیخ شنید که حضرت شیخ را اطلاق شکم شده است و
حالت ایشان بدانجا انجامید که فرصت نماز ندارد گذشته هم بگذارد خواجه حسن رح مذکور
از آنجا بازگشت و صورت حال شیخ صاحب کمال باز نمود شیخ ساکت گشت بعد دو سه روز
شیخ ضیاء الدین رومی بجوار رحمت حق پیوست چنانکه روز زیارت سیوم جمیع اکابر شهر با
سلطان هم در قصبهٔ او حاضر گشتند چنانچه رسم این بلاد است اول جزو کلام الله تقسیم خوانند
بعد از آن گل و گلاب در مجلس گردانند همدرین بودند که حضرت سلطان الاولیا نظام الملة
والدین قدس سره در آن جمع رسید از حضار مجلس هر که ایشان را دید از پی تعظیم تقدیم دوید سوای مجلس
بحضرت شیخ عرض نمودند که حضرت سلطانی نیز درین مجلس حاضر اند اگر سلام علیک نمایند
اعلامش دهیم حضرت شیخ فرمود که حاجت نیست که او بقرآن خواندن مشغول است مشوش
نباید بود سلطان مذکور بگوشه چشم ناظر بود که اکثر مشایخ پیش حضرت شیخ سر بر زمین نهادند و
در قدمش می افتادند ازین معاینه سلطان را بسیار بد می آمد القصه بعد زیارت شیخ
ضیاء الدین رومی رحمة الله علیه سلطان مذکور محضری ساخت و این مطارحه در میان انداخت
که البته شیخ نظام الملة والدین را تفهیم سازید که اگر بعید از هفته ملازمت ما میسر نشود در هر شب
ماهی بیاید و ما را ببیند و اگر قبول نکند ما را اعلام دهید که تا فکر او کنیم چنانکه سید قطب الدین
غزنوی و شیخ عماد الدین طوسی و شیخ وحید الدین قندزی و مولانا برهان الدین بزدوی
و بعضی اکابر از اشارت سلطان در غیاث پور رسیدند و حضرت شیخ را دیدند و پیغام سلطان

رسانیدند و نیز گفتند که سلطان جوانیست بی عاقبت اندیش و حضرت شیخ پیر است با دانش
و کیش البته بهر چونکه باشد اختیار نمایند درین کار تفاوت روی خواهد نمود حضرت شیخ تامل نمود
بر ایشان فرمود که انشاء الله تعالی تا چه بظهور پیوندد و باز گردانید ایشان پیش حضرت سلطان رسیدند
و عرض نمودند که ما حضرت شیخ را راضی ساختیم که در هر شب ماهی بیاید و شما را دریابد سلطان
بدین سخن انشراح یافت که بارے سخن من بالا شده و حکم من نفاذ پیوست آخر ذکر ایشان
پیغام سلطان بحضرت شیخ آورده بودند بیست و هفتم ماه شوال بود همدران شب خواجه
وحید قریشی که پدر خواجه معروف سید الحجاب است و اعز الدین علی شاه که برادر بزرگ
خواجه خسرو است بخدمت حضرت شیخ رسیدند و صورت حال باز
پرسیدند و این هر دو کس مریدان پاک اعتقاد و اهل اتحاد بودند که حضرت شیخ شما را این نیت است
که در هر شب ماه بدیوان روید و سلطان را دریابید حضرت شیخ جواب داد که من هرگز خلاف پیران خواهم
و سمت دیوان بدیدن سلطان نروم شنیدن این جواب هر دو کس متحیر و متعجب شدند که
سلطان در انتظار است که کی شب ماه در آید تا حضرت شیخ اینجا تشریف آرند و حضرت
شیخ را اصلا این قصد نیست که بدیوان روند و سلطان را ببیند بوقوع این معنی سلطان را
وحشت آمیز و در شهر فتنهٔ عظیم خیزد عرض نمودند که چون صورت حال برین جمله است باید که
حضرت شیخ توجه بپیر دستگیر شیخ الاسلام فرید الملة والدین قدس سره نمایند و از معنی ایشان
استمداد خواهند تا نائرهٔ این فتنه و فساد که مشتعل شده است تسکین یابد حضرت شیخ فرمود
مرا شرم می آید که از جهت این معنی متوجه ایشان شوم مرا بسیار کار دینی در پیش است که توجه
انکار بر ایشان نمایم و لیکن شما یقین دانید که سلطان قطب الدین برین هیچ دخلی ظفر نیابد
چنانچه شب مراد در واقعه نمودند که گوئی بالا صفه بقبله نشسته ام گاوی تیز شاخ قصد من کرد
و بیم بود که ضربی بمن رساند چون بتندی و تیزی تمام نزدیک من رسید من بر جا ثم
و هر دو شاخ او را پیچیده بر زمینش انداختم که بمانند هلاک گشت از شنیدن این واقعه

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

خواجه وحید الدین قریشی و اعز الدین علی شاه را یک تتمهٔ و قوتی ردی نمود بالیقین دانستند
که سلطان هرگز بدیشان ظفر نخواهد یافت بلکه زیان جان او باشد القصه چون روز بیست و نهم رسید
بعد از نماز ظهر خواجه اقبال به پیش حضرت شیخ آمد و عرض نمود که امشب شب ماه سی است تبرکی
ارشاد فرمایند تا موجود گردانم چون بملاقات سلطان تشریف نمایند بی تبرکی نباشد حضرت شیخ
فرمود حالیا ساکت باشی و بکار دیگر مشغول شوی چون وقت نماز عصر رسید خواجه اقبال
مذکور باز عرض نمود که وقت همین است تا چوددل و کهاران مهیا سازم و تبرک موجود گردانم
حضرت شیخ هیچ جواب نگفتند از تیر دانست که هرگز حضرت ایشان متوجه سلطان نخواهند شد
بفرمان الله تعالی همان شب بعد از یک پاس و چند ساعت گذشتن خسرو خان براون
که پرورده و از خاک برکشیده سلطان قطب الدین بود و سلطان مذکور او را و اصحاب پنجاه
هزار سوار گردانیده بود و محل و خیر محل او را محرم خود ساخته با شیطی چند در کوشک هزار
ستون که قریب دروازهٔ فصیل است پیشتر سلطان مذکور در آنجا بوده درآمد و سلطان را
گشت چنانچه در تاریخ مذکور است ◆ ایضاً از مولانا ضیاء الدین سنامی منقول است
که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود روزی قنبر بیگ را بحضرت
سلطان نظام الدین قدس سره فرستاد و اعلام داد که مدتی است که من لشکر عظیم
در برابر الغ خان که برادر حقیقی من است در طرف ارنگل فرستاده ام و آن ارنگل ولایت است
در طرف جنوب هیچ خبری ناصحات از ایشان نرسیده است بدین سبب من بخود در تفکر
می باشم بخواهم که من نیز لشکر بطرف ارنگل کشم و احوال آن جای معلوم نمایم که اگر حضرت
شیخ ربانی تشریف نمایند به شبستان مرا از شمع جمال باکمال خویش منور سازند و مصلحت کار
بدانچه بخاطر مبارک مخدومی بگذرد بفرمایند تا بر آن عمل نموده آید مگر سلطان علاء الدین را
ایمعنی در دل بود که بدین بهانه قدم مبارک حضرت شیخ در خانه خود بیارد و بشرف ملاقات
اعزاز یابد در میان سلاطین بدین تشریف ممتاز گردد چون قنبر بیگ مذکور پیش حضرت شیخ رسید

سر بر زمین نهاد و التماس در میان آورد حضرت شیخ بشنیدن ایمعنی زمانی سر در گریبان
تفکر برد و قنبر بیگ را فرمود که خدمت سلطان را از من دعائی و سلامی برسانی و فرمان
نمائی که چنانچه شما را غمخوارگی اهل اسلام است مرا نیز ایمعنی مستدام است ان شاء الله تعالی
فردا وقت چاشت شما را مژده فتح ارنگل و سلامتی برادر و لشکر برسد و در معدودی ایام خدمت
عالم همایون الغ خان با غنایم کثیر بیاید تا دولت خواهان شما را فرحتی دیگر افزاید قنبر بیگ
پیش سلطان رفت و این بشارت چنانچه از حضرت شیخ شنیده بود همچنان عرض نمود
و سلطان ازین کلام فرحت انجام انشراح یافت و نذر کرد که اگر فردا مژده فتح ارنگل
و سلامتی الغ خان و لشکر برسد پانصد دینار سرخ برای درویشان خانقاه ایشان
شکرانه بفرستم بفرمان الله تعالی در دوم روز بوقت چاشت ناقه سواری با عرایض
بشارت فتح ارنگل یکایک رسید و آن بشارت بسلطان رسانید چنانچه سلطان مذکور
را اعتقاد و اتحاد بحضرت شیخ پاک نهاد صد چندان گشت و آن پانصد دینار که نذر نموده
بود بدست قنبر بیگ بحضرت شیخ فرستاد و قنبر بیگ مذکور که آن دینار کشاده در پیش نظر
حضرت شیخ نهاد و در آنجا قلندری اسفندیار نام از خراسان همان روز رسیده بود چون
این در ها بدید خود را نزدیک کشید و گفت الهدایا مشترک حضرت شیخ فرمود تنها خوش تر است
و آن پانصد دینار سرخ هم بدان اسفندیار بخشید نقل است از حضرت شیخ المشایخ
نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره که حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین را نبیره
بود شرف الدین اورا در عرس حضرت شیخ المشایخ شیخ بدر الدین سمرقندی پیر شیخ المشایخ
شیخ رکن الدین فردوسی بدعوت طعام طلبیده بود و بعد آنجا جمیع صوفیان حاضر بودند یکی از
ایشان در شان حضرت شیخ نظام الملة والدین گفت که حضرت شیخ نظام الدین
عجب باشکوه فاتح الباب دارد که غم اهل و عیال و اطفال او را اصلا روی نمی نماید
و چندان فراغ دنیا بعد اقبال نموده است که هم خلق خدای را نصیبی کامل از اشیا میکنید

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

معلوم نیست که هرگز ذرهٔ غم بدو راه یافته باشد ازان مجلس چون باز گشت بخدمت شیخ رسید
خواست که این حکایت بحضرت ایشان معروض دارد بمجرد رسیدن او حضرت شیخ مشارالیه از
کشف خود دریافت و فرمود بابا شرف الدین غمے و دردے و المے که زمان زمان بمن میرسد
معلوم نیست که کسے را رسیده باشد یا برسد زیرا که هر که برمن مے آید و از درد حال خود بمن
اظهار مے نماید از درد ایشان بمن رسد مے نماید عجب دلے سخت باشد که غم برادر دینی در و اثر نکند
و نیز بحکم المخلصون على خطر عظیم توان دانست **مصرعه** کنزدیکان را بیش بود حیرانی
و نیز هم از حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودهی قدس سره **منقولست** از حسن اخلاق
حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة والدین قدس سره که روزے برادر خواجه عطاء الله
بنت حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه مردے لاابالی و بے باک بود وقتے
او بخدمت حضرت نظام الملة والدین قدس سره دواتے و قلمے و برکنده کاغذے بیاورد و پیش
نهاد و گفت از جهت من برائے فلان ملک رقعه بنویس تا مرا چیزے نیک پیش آرد حضرت
شیخ فرمود که هرگز آن ملک را ندیده ام و او پیش من هرگز نیامده است پس با کسیکه اصلا
آشنائی نباشد رقعه چون توان نوشت او بر فور کلمات شنیعے و مهملات ناسزا گفتن گرفت
که تو مرید جد بابا شی و از صد فرخاندان ما بتو نعمتے رسیده باشد از کمال کفران نعمتی از جهت
یک رقعه نے نویسی چه شیخی باشد که تو پیش نهاده و در دو یا زرق آفتاده این بگفت و
دوات بر زمین زد و برخاست فی الحال حضرت شیخ دست بدامن او برد و فرمود مکدر چرا
میروی بارے صفائی بکن و برو بعد ازان مبلغے پیش او نهاد و خوشنود ساخت و رخصت داد
و نیز هم ازیشان **نقلست** مردے بود چهجو نام در حصار اندرپت که قریب موضع غیاثپور است
ساکن بود او را با حضرت بموجب عداوت بود دایم بدگفتے و بدخواستے و قصد آزار کلی بایذاء
ایشان بکار آوردے قضا را چون چهجو مذکور بمرد حضرت شیخ بجنازهٔ او برفت بعد دفنش
بر بالین مزار او دوگانه ادا نمود و در حق او دعا فرمود الٰهی هر آنچه اینمرد در حق من گفته و

اندیشیده من او را بخشیدم از جهت من او را عقوبت مکنی **نقلست** از خواجه حسن علا سجزی
که شخصے بود شمس الدین نام مالے بسیار داشت و در شهر دهلی بزازی کردے او را بحضرت شیخ
نظام الملة والدین قدس سره چندان اعتقاد نبودے و پیوسته ذکر ایشان بے ادبانه مینمودے روزے
وقت عصر بر دریک موضع افغانپور با جمعے یاران میگذشت چون بکرانهٔ آب جون رسید آن جا
سبزه زارے دید و ازان موضع مذکور شراب طلبید خواست که ارتکاب نماید ناگهان حضرت شیخ را
بچشم ظاهر دید ایستاده که باشارت انگشت ازان معاصی منع میفرمایند چون صورت حضرت شیخ
این معاینه نمود شمس الدین مذکور آوند شراب در آب انداخت و فی الحال وضو ساخت و بخدمت
حضرت شیخ رسید و سر بر زمین نهاد حضرت شیخ بر فور فرمود که هر کرا سعادت مساعدت مینماید
او از معاصی چنان باز مے آید که این شمس الدین مذکور باز آمد و همدران وقت بشرف ارادت
مشرف گشت روز دوم تمام مال و جهات هرچه در ملک او بود بدرویشان خانقاه شیخ ایثار نمود
و بیکبارگی ترک و تجرید کرد و چنانچه یکے از مقبولان حق گشت و حضرت سلطان المشائخ شیخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره نیز در خیر المجالس ذکر او فرموده اند که من در آنچه از حضرت شیخ
مشارالیه رخصت گرفته بجانب خطهٔ اوده متوجه گشتم و آن شمس الدین مذکور را در خطهٔ بیتالی
دریافتم جامهٔ مرقعه در بر داشت و یک درویش برابر او بود و یک چوبے و آوندے سفالین و رسنی
برائے دست آویزیان آونده بسته در دستش بود بجانب خطهٔ بهار توجه داشت گر مادرے پیر در
بهارش بود چون بدین حالش دیدم او را پرسیدم که چونی و چه حال داری جواب داد الحمد لله از برکت
حضرت شیخ نظام الملة والدین خوش و خورم از عنایت شیخ و از حضرت تبارک و تعالی ابواب سعادت
بر دلم مفتوح است بر من ابریق چرمی بود گفتم که اگر این قبول نمائی بهتر باشد جواب داد که من
بیشتر در مساجد از بهر نماز جماعت فرود می آیم هیچکس بدین چوب و آوند نظر نمیکند و چون کسے
ابریق چرمی بر من بیند شاید طمع کند این گفت و دستم بوسید و فاتحه درخواست و جدا گشت
ایضاً **نقلست** از حضرت شیخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره که وقتے

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

خدمت قاضی محی الدین کاشانی کہ من بزودی پیش او خواندہ ام دانشمندے متبحر بود ناگاہ او
بیمار گشت چنانچہ مردم قطع امید زیستن او کردند و بدانستند کہ قاضی مذکور ہمین لحظہ جان بحق تسلیم
خواہد شد ناگاہ سلطان المشایخ حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ بعیادت او قدم رنجہ
فرمودند دیدند کہ قاضی مذکور در جان کندن است و بکلی از شعور رفتہ بود بہوش آمد و برخواست سر
در قدم شیخ نہاد و صحت کلی یافت گوئی ہرگز مرضے نبود **منقول است** از حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین
محمود اودہی قدس سرہ کہ روزے مریدے از مریدان حضرت شیخ را استدعا کرد و قوالان برائے
سماع حاضر آورد و بقدر طعامے مہیا نمود چون سماع در دادند چند ہزار مردم از اطراف و جوانب
حاضر آمدند و آن تمام طعام آنقدر نبود کہ پنجاہ یا شصت کس را اکتفا کند بعد تمام سماع صاحب طعام
متحیر گشت چنانچہ حضرت شیخ دریافتند و بشکر خادم ایشان بود حضرت شیخ بدو اشارت فرمود برو
دستہا خلائق بشویان و دہ گان از ایشان در یکجا بنشان و ہر گردہ نانے را چہار پرکالہ ساز و بدست
ایشان خوردنی بنہ و از بسم اللہ بگو مشغول گرد چنان کرد چنانچہ تمام خلق سیر شدند و اکثر طعام باقی ماندہ
نقل است کہ حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ در آنچہ دوازدہ سالہ بود پیش مولانا علاؤالدین اصولی
قدوری میخواندند این مولانا علاؤالدین اصولی مردے عزیز الوجود و بسے بابرکت بود چنانچہ مناقب او
در کتاب فوائد الفواد مذکور است خرقہ از حضرت شیخ جلال الدین تبریزی داشت چنانچہ روزے
حضرت ایشان در دہلیز خانہ خود نشستہ بودند و مولانا علاؤالدین مذکور از راہ میگذشت چون
نظر شیخ بر مولانا افتاد فی الحال بخواندند و کسوت خود بدو پوشاندند چنانچہ یکے از مقبولان درگاہ
حضرت اللہ گشت القصہ او در بداؤن بودے و حضرت شیخ در پیش او تعلم نمودی چون قدوری تمام
رسانید مولانا مذکور روی بحضرت شیخ آورد کہ بعد ازین شما را میباید کہ دستار کلان بر سر پیچید و در آن
ایام شیخ را وجہ معاش بسیار تنگی داشت دستار کلان میسر نبودی بحقیقت چار گزی بر سر پیچیدے
شیخ این سخن پیش والدۂ خود عرض نمود کہ اشارت مولانا علاؤالدین رحمۃ اللہ علیہ برین است
کہ بعد ازان دستار کلان بر سر بندی والدۂ شیخ چون این سخن شنید فرمود کہ انشاء اللہ تعالیٰ

من دستار کلان برائے تو ترتیب نمایم میان معدود ایام والدۂ حضرت شیخ الاسلام ریسمان
بدست خود رسید و دستارے مرتب ساخت و شیخ آنرا بخدمت مولانا علاؤالدین برد و پیش نہاد و
مولانا مذکور آن دستار بکشاد یکسرے بدست خود گرفت و سر دیگر بدست حضرت شیخ داد چنانچہ حضرت شیخ
بر سر مبارک خود پیچید و سر در قدم آن استاد نیکو نہاد و بہاد میگویند علی مولا کہ نظر یافتہ حضرت شیخ
جلال الدین تبریزی ست آنجا حاضر بود برخوردار شود کہ اے مولانا علاؤالدین این مرد سرافراز
گردد و عالمگیر شود و جہان شد **نقل است** از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملۃ والدین محمود
اودہی قدس سرہ کہ روزے من و قاضی محی الدین کاشانی پیش حضرت سلطان المشایخ
نظام الملۃ والدین قدس سرہ نشستہ بودیم کہ بعضی یاران رسیدند و عرض نمودند کہ ما امروز در
خانقاہ طوسیان عرسے بودہ حاضر بودیم پسران شیخ عماد در شان بندگی مخدوم چیزہا نالائم بر زبان
میراندند ما آنجا نماندیم بخدمت شیخ رسیدیم حضرت شیخ چون این حکایت شنید بر زبان مبارک راندند
کہ روزے درویشے ہرزہ گوئے بخدمت شیخ المشایخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ رسیدہ بود
حضرت شیخ او را چیزے دادند و باز گردانید وقت باز گشتن بر مصلاء حضرت شیخ شانہ دیدہ از
حضرت شیخ طلبید جواب نفرمود درویش گفت کہ ای شیخ اگر شانہ بمن دہی ترا برکتے حاصل شود حضرت
شیخ فرمود برو ترا و جرأت ترا در آب روان انداختم بعد زمانے آن درویش از برائے غسل در آب
در آمدہ بود و غرق گشت چنانچہ این حکایت درو کریاب المشایخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ
منقول است حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ ہم درین حکایت بود کہ شخصی ہم
کہ ہمین زبان پسران شیخ عماد از برائے غسل در آب در آمدہ بودند ہر دو غرق شدند و این شیخ عماد
طوسی رحمۃ اللہ علیہ خلیفہ شیخ رکن الدین فردوسی قدس سرہ کہ ہم در قصبہ کیلوکہری بر لب آب
جون آسودہ است و حضرت شیخ نجیب الدین محمد فردوسی پیر حضرت شیخ شرف الدین منیری علیہ الرحمۃ
کہ در بہار آسودہ است و حضرت شیخ نجیب الدین مذکور بالائی حوض شمسی ہم در شہر دہلی آسودہ است
و پیر ایشان حضرت شیخ بدرالدین سمرقندی رحمۃ اللہ علیہ کہ خلیفہ حضرت شیخ سیف الدین باخرزی

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

نیز در شهر دهلی آسوده است نقل است که حضرت شیخ شرف الدین در ابتداء سلوک در کوه قصبه
راجگیر که خارسیت و روے بمجاهده و ریاضت مشغول شده و طعام اصلا نخوردے هر روز وقت شام والده از
شیخ طعام مقدارے طعام بدست غلام فتوحا نام براے افطار بفرستادے چون فتوحا مذکور بر ایشان
میرسید بحیلی اشارت میفرمودے که بنده بره معلوم نیست که آن طعام نصیب که میگشتے وقتے آن
مستوره روزگار والدهٔ آن شیخ کبار از غلامیکه بدیشان طعام میبرد پرسید که فتوحا طعامیکه تو بخدمت
فرزندم شرف الدین میبری او هرگز بدان طعام میل نماید و تناول میفرماید فتوحا مذکور در جواب گفت
که حضرت ایشان من هرگز ندیده ام که ایشان چیزے خورده باشند آن رابعه عصر اندکے آرد و شکر خمیر کرده
در شیره خرماے چند در ساعت در کاسه انداخت و بدست فتوحا مذکور بشیخ مشار الیه روان کرد
و گفت چون بشیخ رسی بگوئی که والدهٔ شما فرموده است ازین خرما نیره اگر نخوری من شیر خود
بحل نکنم فتوحا مذکور باشارت آن رابعه پیش حضرت ایشان رفت و صورت حال باز نمود حضرت شیخ
چون چنین شنیدند که متامل گشت مقدارے ازان شیرینی بسم الله گفت و در دهن انداخت
چون اندکے بحلقش رفت بیهوش شد و در بیهوشی مورچهاے کلان از سوراخ بدر آمدند و
در حلق ایشان در میامدند و اندک اندک ازان شیرینی که خورده بود مدبر هن گرفته بدر مے بردند
چون تمام بدر آوردند بعده حضرت ایشان بهوش آمدند فتوحا صورت حال بوالدهٔ آن اهل
کمال معروض داشت بعد ازان حضرت شیخ شرف الدین احمد با برادر کلان خود شیخ جلال الدین
محمد قدس سرهما بطرف دار الخلافت دهلی متوجه گشت و حضرت زبدة المشایخ شیخ نظام الدین
محمد بدایونی را دریافتند چنانچه حضرت ایشان فرمودند که حواله شما خانواده فردوسیان است
آن زمان هر دو برادر مرید حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی شدند و حضرت شیخ شرف الدین احمد
قدس سره خرقهٔ خلافت یافت و بخطه بهار آمد و آنجا آسود شیخ مشار الیه بسے اهل کمال بود
و تصانیف گزیده دارد مکاتیب و معدن المعانی و تصنیفهاے دیگر مشهور و معروف اند
نقل است از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره که

در قصبه سرساوه دانشمندے بود در خانه وے آتش گرفت فرمان املاک او سوخته بود و او در دهلی آمد
مرتے مدید بدیوان دوید در زمانے دیگر بمضمون آن فرمان ماقبل حاصل نمود و در آن زمان خرجے
مرتب ساختن بسیار دشواری داشت آن فرمان نیز در راه برقت از بغلش بجاے افتاد و گم گشت
چون بوتاق رسید فرمان را در بغل ندید خود را در گریه و زاری کشید فی الحال بخدمت شیخ المشایخ آمد
و صورت حال بعد اندوه و درد در میان آورد حضرت شیخ فرمود مولانا نذرے کن گفت چون فرمایند
بیابی حلواے بروح پاک حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره حاضر آری مولانا مذکور بسلام
جان قبول نمود بعد زمانے حضرت شیخ بزبان مبارک راندند که مولانا چه خوب باشد که همین زمان بروی و
حلوا بخری و حاضر آری مولانا فی الحال برخاست بر در خانقاه دوکان حلوائی بود چند درم بدو داد و
حلوا خرید حلوائی مذکور کاغذے مکتوب بدر آورد خواست که پاره کند و حلوا در پیچد و بدست او دهد
مولانا چون نیک نظر کرد فرمانش بود فی الحال از حلوائی گرفت و با حلوا هم بحضرت شیخ آورد و سر
بر زمین نهاد حضار مجلس باظهار این کرامت نیز سر بر زمین نهادند و شجرهٔ اعتقاد را بنا [illegible]
نقل است از حضرت شیخ المشایخ که روزے حضرت شیخ المشایخ فرید الملة والدین قدس سره
در حجرهٔ شیخ کبیر خود جاے داشتند و این رباعی بر زبان مبارک خود مکرر میراندند و تواجد مینمودند رباعی

خواهم که همیشه در هواے تو زیم *	خاکی شوم و بزیر پاے تو زیم *
مقصود من بنده ز کونین توئی	از بهر تو میرم ز براے تو زیم **

مولانا بدر الدین اسحاق بر در حجره حاضر بود براے حاجتے برخاست و حضرت شیخ نظام الملة والدین
را فرمود که آن زمان که من بیایم شما حاضر باشید مگذارید که کسے گرد حجره راه یابد القصه چون مولانا
بدر الدین اسحق برفت شیخ بر در حجره نشسته از شگاف تخته در دید که حضرت شیخ فرید الملة والدین
قدس سره را اینچنین حال است که دست مبارک خود پشت گرفته تواجد میفرمایند و بهر طرفے که
روے آرند این رباعی میخوانند سجده میکنند شیخ نظام الملة والدین قدس سره با خود اندیشید که
توکل کرده در حجره درآیم و درین وقت از حضرت ایشان فیضے و نعمتے مجدد بیابم فی الحال بسم الله

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

بسم الله الرحمن الرحیم گفتم و بحجره در آمدم و سر بر زمین نهاده حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین
چون همچنانش دیدند فرمودند نظام الدین بخواه چه میخواهی بحضرت شیخ عرض نمودم که مخدوم خواهم
حضرت ایشان فرمودند آنچه خواستی دادم همدران حین آنچه از حضرت ایشان خواسته بودم در وجود پیدا آمد
چنانچه بارها حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره افسوس میفرمودند که چرا این هم از حضرت ایشان نخواستم
که البته موت ایشان در سماع باشد نقل است از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود اودهی قدس سره
که در دهلی ترکی بود او را تلیغه میگفتند با حضرت شیخ اعتقاد کامل داشت روزی صد دینار سرخ بخدمت
شیخ آورد حضرت شیخ قبول نفرمود او غمگین گشت چون حضرت شیخ او را محزون یافت یک دینار سرخ از ان صد
دینار قبول نمود و فرمود باقی ترا بخشیدم بکار تو خواهد آمد او همچنان محزون و غمگین بود حضرت شیخ در آن زمان
بکنار آب جون نشسته بودند رو بتلیغه کرده فرمود که زمانی بجانب آب جون ناظر باشی چون تلیغه کور نظر
بآب انداخت دید که تمام آب جون تنگهای زر شده میرود سر بر زمین نهاد حضرت شیخ فرمود که زنهار بکسی
مگوی چون از مجلس حضرت بیرون آمد نتوانست که نگاه دارد نقل است از حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی قدس سره که حمید قلندر پسر دوازده ساله بود برابر پدر خویش مولانا تاج الدین که
یکی از مریدان حضرت شیخ است در مجلس حضرت شیخ حاضر بود حضرت شیخ گرده نانی بمولانا تاج الدین داد
و حمید مذکور را از پدر خود گرفته در بغل نهاد چون از مجلس حضرت شیخ بیرون آمدند در دهلیز جماعتخانه قلندری
چند نشسته بودند چون نظر ایشان بحمید رسید یکی از قلندران اهل دل بود بر فور زبان کشود که ای پسر
اگر نانی داشته باشی بما ده حمید گفت که نانی ندارم قلندر بر فور گفت که حضرت شیخ از پیش خود گرده نانی
بپدر تو عنایت فرموده بود ندانی در بغل تست بما ایثار کن چون این شنید متحیر ماند بر فور نان از
بغل کشیده پیش قلندران نهاد چون از عقب مولانا مذکور رسید پرسید که گرده نان را چه کردی
حمید مذکور قصه حال گفت مولانا تاج الدین یک سیلی پس گردن او زد و مضطرب الاحوال پیش
حضرت شیخ دست پسر گرفته آمد و گفت که مخدوم گرده نانی که به بنده خویش عنایت فرموده بودند مرید سپرده بودم
که این تبرک نصیب عیال و اطفال خود سازم تا بدان برکت آمرزیده شوند این ابله بقلندران داد که

در دهلیز جماعتخانه بودند بدیشان داد حضرت شیخ فرمودند چون نصیب روزی ایشان بود بدیشان رسید
و این پسر تو آخر الامر قلندر شود او همچنان شد اگرچه متعلم و فاضل شد فاما در لباس قلندری میبود سر و
ریش میتراشید مدتی در دولت آباد بخدمت مولانا برهان الدین غریب قدس سره بود و ملفوظ
حضرت ایشان نیز نبشت بعد فوت ایشان از دکن بدهلی آمد و بخدمت حضرت شیخ نصیر الملة
والدین محمود اودهی ملازم میبود و کتاب خیر المجالس که ملفوظ ایشان است بقلم آورد اگرچه در لباس
قلندری بود در ریاضت و مجاهده جهد مینمود و نماز بجماعت میگزارد فاما چون بزبان در بار آنحضرت
زبدة الابرار گذشته بود که این پسر قلندر خواهد شد هم بدان لباس ماند نقل است از مولانا
شهاب الدین امام که روزی حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس روحه بزیارت مزار
متبرک حضرت سلطان المشایخ شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره رفته بودند من بخدمت
مولانا برهان الدین غریب در رکاب ایشان بودیم بعد از زیارت حضرت شیخ را بر حوض شمسی
گذر افتاد تا بر مزار بعضی بزرگواران که بالای حوض مذکور آسوده اند فاتحه بخوانند ناگاه خواجه حسن
علای سجزی شاعر با جمعی یاران خود در کناره حوض مذکور شراب میخوردند او را با حضرت شیخ در بدایت حال
در بداون آشنائی و صحبت بوده است مست پیدا گشت و این دو بیت بر زبان راند
سالها باشد که ما هم صحبتیم ـ گر ز صحبتها اثر بودی کجاست * زهد و تقوی از دل ما کم نه کرد ـ
فسق ما یاران بهتر از زهد شماست * چون حضرت شیخ این ابیات از وی شنیدند بر فور فرمودند از صحبت
اثرهاست این سخن چنان در دل او اثر کرد که فی الحال سر بر سینه ساخت و خود را بپای حضرت
شیخ انداخت و تائب و مرید گشت و جمعی یاران که همراه او بودند نیز تائب شدند و بشرف ارادت
مشرف گشتند و این خواجه حسن در آنجه توبه کرد هشتاد و سه ساله عمر داشت و یکی از مقبولان و محبوبان
حضرت شیخ شد و کتاب فوائد الفواد بعد از ان بقلم آورد و آن کتاب اهل الله را مونس جان
و هادی راه است چنانکه بارها خواجه خسرو رحمة الله علیه بر زبان رانده که ای کاشکی
تشریف قبول نسخه فوائد الفواد مرا منسوب گشتی و تمام تصانیف من بخواجه حسن رفته بودی

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

همه صاحب کمال و اهل حال اند و این معنی از برکت حالت ایشان در جمیع درویشان تاثیر
نموده است و در حضرت رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند و تواجد فرموده اند چون مولانا
مذکور این معنی ادا نمود سلطان برخاست با عزاز و اکرام تمام حضرت شیخ را معذرت نمود و بازگردانید
میگویند چون حضرت شیخ بمنزل خود که غیاث پور است رسید همان زمان یکے خبر آورد که بعد
مراجعت شما سلطان بسیار منفعل گشت و قاضی رکن الدین ولوالجی را از عهده حکومت
معزول ساخت و **ایضاً** از سید مذکور **منقول است** در زمانیکه اخی سراج
بنده وار جد خدمت شیخ نور که در بنگاله آسوده است رحمة الله علیه بخدمت حضرت سلطان المشائخ
نظام الملة والدین از برائے ارادت در دهلی آمد و حضرت شیخ را دریافت و مرید گشت حضرت
شیخ فخر الدین زرادی قدس سره حاضر بود حضرت شیخ فرمود مولانا فخر الدین این جوان بسے قابل است
حیف اگر بقدارے علم ظاهری حاصل بودے بدرویشی استحکام نمودے مولانا فخر الدین
چون این سخن از زبان دربار حضرت شیخ بزرگوار شنید سر بر زمین نهاده عرض نمود اگر اشارت
باشد این جوان را چندگاه در صحبت خود بدارم و مسایل لابدی او را یاد دهم حضرت شیخ
فرمود بسیار مستحسن است که بصحبت شما باشد و دستش بگرفت و مولانا زرادی شیر
مولانا مذکور اخی سراج بنده وار را بخانه خود آورد و بتعلیم او اشتغال نمود چنانکه در
مدت چهار ماه چنان ساخت که هیچ دانشمندے را یارائے آن نبود که با او بحث نماید
بعد از ان پیش شیخ آورد و حضرت شیخ از اخی سراج سوالے چند از هر علمے پرسید چنانچه
مے بایست دید خرقه خلافت داد به بنگاله فرستاد و **نقل است** از سید مذکور حضرت شیخ
شیخ المشائخ نظام الملة والدین را بول وغائطه نه شدے روزے خواجه اقبال خادم را
پیش خود طلبید و فرمود هرچه اسباب و نقود در ملک خود مانده باشد حاضر گردان تا مستحقان
بخش نمایم خواجه اقبال عرض نمود که هر نقودے و فتوحے و اسبابے که مے آید تا روز دیگر
نمے ماند هر روز صرف میرسد مگر چند هزار من غله در انبار است که خرج لنگر میشود حضرت

شیخ فرمود که اے مرد ریگ را برائے چه داشته زود ترین بدر آرد و بمستحقان رسان بعد از ان
بقیه جامه طلبید و یک دستار خاص و پیراهن و مصلا با شال خلعت برائے مولانا
برهان الدین غریب قدس سره عطا نمود و بجانب دکن رخصت فرمود و یک دستار و پیراهن
خاص با مصلا شیخ یعقوب را عطا فرمود و بجانب گجرات فرستاد و یک پیراهن با دستار و
مصلا خاص برائے مولانا شمس الدین یحیی که از اهل تحقیق بود عطا فرمود و قرار پرانوار آن
بزرگوار دیار ان صفهاست که اکثر مریدان خاص آنحضرت در آنجا آسوده اند۔
استماع شده است که حضرت اختر برج سعادت و گوهر درج سیادت سید جلال الدین بخاری
از حضرت شیخ المشائخ شیخ شمس الدین نیز جامه خلافت دارد چنانکه هیچ شئے در بنچه نگذاشت
و در آن روز که این بخششها نمود حضرت شیخ المشائخ نصیر الملة والدین قدس سره حاضر نبود
و در آن هیچ نفر نبودند چنانکه مردم حضار متحیر شدند چون باشد که همه را نعمت ایثار نمایند و حضرت
شیخ نصیر الدین محمود را چیزے نفرمایند بعد نماز روز چهارشنبه شیخ نصیر الدین محمود را طلبید و خرقه
و عصا و مصلا و تسبیح و کاسه چوبین و آنچه از حضرت سلطان المشائخ فرید الملة والدین قدس سره
یافته بود تمام بشیخ نصیر الدین محمود عطا کرد و گفت که شما را در شهر دهلی باید بود و جفائے و قفائے مردم
باید کشید نماز عصر گزارده هنوز مغرب در نیامده بود که بجوار رحمت حق تبارک و تعالی رحلت
فرمود سفر حضرت ایشان در روز چهارشنبه در هژدهم ماه ربیع الآخر است و در آن
ایام خواجه خسرو رحمة الله علیه برابر سلطان غیاث الدین تغلق در بنگاله بود - بعد
استماع این واقعه خواجه خسرو بے رخصت سلطان به تعجیل تمام در غیاث پور رسید
و روئے گرد آلود خود بمزار پرانوار آن بزرگوار مالیدن گرفت و لباس سیاه پوشید۔
بعد از ان روضه متبرک بماند بعد سه ماه هم در روز چهارشنبه سنه خمس و عشرین و سبعمائه
بجوار رحمت حق پیوست و مزار آن بزرگوار در پایان حضرت شیخ واقع است ۔

در ذکر حضرت شیخ المشائخ نصیر الملة والدین محمود اودهی رحمة الله علیه

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

این غزل بعد از توبه در قلم آورده است که تخلص او انیست ؛ **بیت** اے حسن توبہ آنگہے
کردی کہ ترا طاقت گناه نماند ؛ **نقل است** از سید وجیه الدین مبارک کرمانی المعروف به
سید خورد که کتاب سیر الاولیا مرقوم نموده است بعد از آن خسرو خان برادر سلطان قطب الدین
را بکشت و اساس اولاد او برانداخت خود را بادشاه ساخت و بجائے او نشست درویشانے که
در شهر دهلی بودند و دکان سه کان لک تنکه بنام هر کسے فرستاد اکثر درویشان قبول نمودند دو تن
درویش قبول نکردند یکے سید علاء الدین جیوری دوم وجیه الدین خلیفه حضرت شیخ فرید الملة
والدین قدس سره و سیوم شیخ عثمان سیاح خلیفه حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح قدس سره و
حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین را پنج لک تنکه فرستاد حضرت ایشان نیز گرفتند و
بفقرا و مستحقان شهر بخش نمودند بعضے درویشان شهر که آن فتوح قبول نموده بودند امانت داشتند
تا چه انجامد بعد چهارم ماه غازی ملک والی خطه مشهور دیبالپور جمعیتے نمود بسمت دهلی خسرو خان را
بکشت و بپادشاهی نشست و خود را سلطان غیاث الدین تغلق مخاطب ساخت چنانچه در
تاریخ فیروز شاهی مسطور است القصه بعد از استقرار سلطنت تفحص خزانه کرد و آن مالیکه خسرو خان
برائے درویشان داده بود طلب نمود بعضے که امانت داشته بودند ادا نمودند و پنج لک تنکه
از حضرت شیخ نیز مطالبه کرد شیخ جواب داد که این بیت المال بود باهل استحقاق رسید من از آن
مبلغ درمے و دینارے بحق خود خرچ نکرده ام سلطان چون این سخن شنید ساکت شد لیکن
آن الحمد بغض در دل گرفت هیچ حجتے نداشت که بدان مواخذه نماید مدعی چند که با حضرت شیخ
حسدے داشتند و انکار سماع مینمودند درین میان فرصت یافته بعرض سلطان رسانیدند
که این درویش یعنی حضرت شیخ با جمیع مریدان خود غیر از سماع و سرود که در مذهب حنفی حرام است
کارے ندارد و روزگار و اوقات بدان لهو و لعب و طرب میگذراند والبته بحضرت سلطان واجب است
که علماء شهر را طلب نموده محضرے سازد و شیخ را با اصحاب و ارباب که بدین امر نامشروع اتفاق
دارند نیز حاضر آرد تا حق بمرکز خود قرار گیرد آخر الامر سلطان هم در حصار تغلق آباد که خود آبادان ساخته

محضر ساخت و حضرت شیخ را طلب نمود میگویند در بست و پنجاه و سه دانشمند که در علم مشیخت ممتاز بودند
با حضرت شیخ و اصحاب او در مسئله سماع نزاع مینمودند و در آن محضر حاضر شدند و حضرت شیخ نیز با درویشان
خویش که همه دانشمند و متبحر بودند علی الخصوص مولانا فخر الدین زرادی که دم از اجتهاد میزدے حاضر گشت
و سلطان غیاث الدین تغلق بحضور خویش ایشان را در بحث انداخت مولانا فخر الدین زرادی رحمة الله
علیه رو بسلطان آورد و گفت چندین علما را که سلطان حاضر آورده است از میان ایشان ده کس را
که عالم ترین این گروه باشند جدا سازد تا با ما بحث کنند اگر ایشان جهه حرمت نمایند ما جهه اباحت
در آخر سلطان رو بجانب قاضی رکن الدین ولوالجی آورد در آن وقت حاکم او بود قاضی مذکور در عداوت
حضرت شیخ الد الخصام بود قاضی متوجه بحضرت شیخ گشت و گفت اے درویش درین شک نیست
که تو با ارباب و اصحاب خویش در سماع و سرود اکثرے باشی روایتے داری که در میان آری حضرت
شیخ تمسک بحدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم نمود قاضی مذکور گفت تو مجتهد نیستی که تمسک بحدیث
نمائی مرا مقلد روایتے از ابو حنیفه بیار تا قول تو معرض قبول افتد شیخ فرمود سبحان الله که با وجود
قول مصطفوی از من قول حنفی میخواهد باز قاضی گفت اے درویش اگر در ذکر سماع و سرود رائے
حاضر وره شریعت باشی حضرت شیخ فرمود که ترا رعونت حکومت برین میدارد انشاء الله تعالے
زود ترا ازین عهده معزول شوی بدین بے ادبی که با دوستان خدا میکنی سلب ایمان نکردی هم
درین گفتگو بودند که مولانا علم الدین علامه نبیره حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره رسید
سلطان باستقبال او دوید و مولانا علم الدین قبل از دریافت سلطان متوجه حضرت شیخ گشت
و باعزاز و تکریم احترام نمود بعد از آن سلطان را دریافت و گفت حضرت شیخ را بچه معنی در اینجا آورده اند
سلطان گفت که علما محضرے در باب سماع ساخته اند الحمد لله شما را نیز خدا تعالے آورده تا حق
ظاهر گردد مولانا علم الدین جواب داد که من در مکه و مدینه و مصر و شام گردیده ام همه جا مشایخ
کرام با وجود علما و عظام سماع نغمے میشنوند و هیچکس مانع نمیگردد و سماع لا اسیما بے شک و شبه مباحست و
حضرت شیخ و اصحاب او همه اهل الله اند و بکمال اخلاق و تزهد و تقوے در ظاهر و باطن آراسته و

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

همه صاحب کمال و اهل حال اند و این معنی از برکت حالت ایشان در جمیع درویشان تاثیر
نموده است و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند و تواجد فرموده اند چون مولانا
مذکور این معنی ادا نمود سلطان برخاست باعزاز و اکرام تمام حضرت شیخ را معذرت نمود و باز گردانید
میگویند چون حضرت شیخ بمنزل خود که غیاث پور است رسید همان زمان یکے خبر آورد که بعد
مراجعت شما سلطان بسیار منفعل گشت و قاضی رکن الدین ولوالجی را از عهدهٔ حکومت
معزول ساخت و **ایضاً** از سید مذکور **منقول است** در زمانیکه اخی سراج
هندوانه جد خدمت شیخ نور که در بنگاله آسوده است رحمة الله علیه بخدمت حضرت سلطان المشائخ
نظام الملة والدین از برائے ارادت در دهلی آمد و حضرت شیخ را دریافت و مرید گشت حضرت
شیخ فخر الدین زرادی قدس سره حاضر بود حضرت شیخ فرمود مولانا فخر الدین این جوان بسے قابل است
حیف اگر مقدارے علم ظاهری حاصل بودے بار درویشی استحکام نمودے مولانا فخر الدین
چون این سخن از زبان دربار حضرت شیخ بزرگوار شنید سر بر زمین نهاده عرض نمود اگر اشارت
باشد این جوان را چندگاه در صحبت خود بدارم و مسایل لابدی او را یاد دهم حضرت شیخ
فرمود بسیار مستحسن است که بصحبت شما باشد دستش بگرفت و مولانا فخر زرادی شیر
مولانا مذکور اخی سراج هندوانه را بخانهٔ خود آورد و بتعلیم او اشتغال نمود چنانکه در
مدت چهار ماه چنان ساخت که هیچ دانشمندے را یارائے آن نبود که با او بحث نماید
بعد از ان پیش شیخ آورد و حضرت شیخ از اخی سراج سوالے چند از هر علمے پرسید چنانچه
مے بایست دید خرقهٔ خلافت داد به بنگاله فرستاد **نقل است** از سید مذکور حضرت شیخ
شیخ المشائخ نظام الملة والدین را بول و غایط نه شدے روزے خواجه اقبال خادم را
پیش خود طلبید و فرمود هرچه اسباب و نقود در ملک خود مانده باشد حاضر گردان تا بمستحقان
بخش نمایم خواجه اقبال عرض نمود که هر نقودے و فتوحے و اسبابے که مے آید تا روز دیگر
نمے ماند همانروز مصرف میرسد مگر چند هزار من غله در انبار است که خرج لنگر میشود حضرت

شیخ فرمود که اے مرد ریگ را برائے چه داشته زود ترین بدر آر و بمستحقان رسان بعد از ان
قبچه جامه طلبید و یک دستار خاص و پیراهن و مصلا با شال خلعت برائے مولانا
برهان الدین غریب قدس سره عطا نمود و بجانب دکن رخصت فرمود و یک دستار و پیراهن
خاص با مصلا شیخ یعقوب را عطا فرمود و بجانب گجرات فرستاد و یک پیراهن با دستار و
مصلا خاص برائے مولانا شمس الدین یحیی که از اهل تحقیق بود عطا فرمود و مزار پر انوار آن
بزرگوار و یاران صفه صفا است که اکثر مریدان خاص آنحضرت در آنجا آسوده اند۔
استماع شده است که حضرت اختر برج سعادت و گوهر درج سیادت سید جلال الدین بخاری
از حضرت شیخ المشائخ شیخ شمس الدین تبریزی جامهٔ خلافت دارد چنانکه هیچ مسند در نتیجه نگذاشت
و در آن روز که این بخششها نمود حضرت شیخ المشائخ نصیر الملة والدین قدس سره حاضر نبود هم
او را هیچ نفرمودند چنانکه مردم حضار متحیر شدند چون باشد که همه را قسمت ایثار نمایند و حضرت
شیخ نصیر الدین محمود را خبرے نفرمایند بعد نماز روز چهارشنبه شیخ نصیر الدین محمود را طلبید و خرقه
و عصا و مصلا و تسبیح و کاسه چوبین و آنچه از حضرت سلطان المشائخ فرید الملة والدین قدس سره
یافته بود تمام شیخ نصیر الدین محمود عطا کرد و گفت که شما را در شهر دهلی باید بود و جفائے و قفائے مردم
باید کشید نماز عصر گزارد هنوز مغرب در نیامده بود که بجوار رحمت حق تبارک و تعالے رحلت
فرمود سفر حضرت ایشان در روز چهارشنبه در هژدهم ماه ربیع الآخر است و در آن
ایام خواجه خسرو رحمة الله علیه برابر سلطان غیاث الدین تغلق در بنگاله بود - بعد
استماع این واقعه خواجه خسرو بے رخصت سلطان بتعجیل تمام در غیاث پور رسید
و روئے گرد آلود خود بمزار پر انوار آن بزرگوار مالیدن گرفت و لباس سیاه پوشید -
همدران روضه متبرکه جان بعد سه ماه هم در روز چهارشنبه سنه خمس و عشرین و سبعمائة او
نیز بجوار رحمت حق پیوست و مزار آن بزرگوار در پایان حضرت شیخ واقع است • و ذکر

حضرت شیخ المشائخ نصیر الملة والدین محمود اودهی رحمة الله علیه

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

مثنوی جهان معرفت جان مشیخت ۔ دانش شمع شبستان مشیخت * بعلم ظاهر و باطن صفا منبع
ز اسرار ربانی یافته گنج * بذکر آئینه دل صاف کرده ۔ نمایش مخزن الطاف کرده * ز دست عشق
شتے خورده بر دل ۔ شهادت باسعادت کرده حاصل * نقش آداب ظاهر را ادیبے ۔ دانش امراض
باطن را طبیبے * چراغے مسجد اقصائے مقصود * نصیرالدین ملت شیخ محمود * بزرگے داود در عالم فراش
جمائے کیست تا گوید ثنایش * آن مبارز نبرد حیا و اکبر و آن مشاهد شهود ظهور اظهر آن صنو بریاض
ریاضت و آن نیلوفر حیاض افادت آن شامل تنزیه و تشبیه و آن عامل تشبیه در تنزیه آن برگزیده
حضرت معبود احد الواحد نصیرالدین محمود چراغ دهلی قدس سره در مشایخ کبار
ممتاز بود و در مجردان روزگار را ولی الابصار جد بزرگوارش یحیی نام داشت تولد او در خطه لاهور
بود و تولد حضرت شیخ در خطه اوده پدر حضرت شیخ را در نه سالگی گذاشته از دار فنا بدار البقا رحلت نمود
بود و والده مبارکه او در صلاحیت و عفت نظیرے نداشت در تحصیل علم ظاهرش سعی بلیغ میفرمود در ابتدا
حال پیش مولانا عبدالکریم شروانی که یکے از ممتازان عهد خویش بود هدایه و بزدوی تحصیل نموده بمجاهده
و مجاهده نفس اشتغال کلی نموده ریاضتے عظیم داشت و عبادتے مستقیم هفت سال با یک دو درویش
نماز با جماعت او فوت نشده و بیرانهائے اندیار میگشتے و تخم سعادت بزمین استعداد میکشتے اکثر افطار
او ببرگ سنبهالو بودے و آن گیاهیست که در زمین هند مے باشد در چهل و چهار سالگی از دیار اوده
بدار الخلافت دهلی آمد و بسعادت ارادت حضرت شیخ المشایخ نظام الملت والدین محمد بداؤنی
مشرف گشت و مدتے در حضرت ایشان ملازم بود چنانچه همه درویشان حضرت ایشان او را
نصیرالدین محمود گنج میگفتند او بیست محبوب قلوب مشایخ بود در آن ایام والده مبارک ایشان در خطه
اوده در صدر حیات بود از حضرت سلطان الاولیاء نظام الملت والدین قدس سره رخصت گرفته
بخدمت والده خود در خطه اوده آمد بخدمت آن عفیفه مستوره و پرسیده بود بعد وفات آن عزیزه
چند ماه در خطه مذکور از جهت تشریف زیارت والده خود ماند آلان مقبره والده ایشان پس
پشت نمازگاه عیدگاه است و از انجا باز در شهر دهلی برسید و روئے گرد آلود خویش بپائے پیر خود

نظام الملت والدین قدس سره مالید و بملازمت ایشان در جماعت خانه که در کیلوکهری بکنار آب
جون واقع است سه بود آن جماعت خانه بامے داشت بالائے آن بام حجره خاص حضرت
ملک المشایخ نظام الملت والدین قدس سره بود حضرت ایشان در آن حجره مشغولی داشتند
حضرت شیخ نصیر الملت والدین قدس سره در گوشه آن جماعت خانه مشغول میبود همدران
ایام وقتے از اوقات چند درویش از مریدان خانواده حضرت شیخ المشایخ شیخ بهاؤالدین ذکریا
قدس سره از ملتان آمدند و چند روز در آن جماعت خانه رسیدند شبے از شبها آن درویشان
برائے تجدید وضو تهجد پوششها گذاشته بکناره آب جون رفته بودند ایام زمستان بود و بدبختے
پوشش درویش و زدید و ببرد رفت چون درویشان تجدید وضو نموده بجماعت خانه رسیدند
در پوششها خود پوشش درویشے ندیدند یکبارگی زبان تشنیع و تعنت کشیدند درین میان حضرت
شیخ المشایخ شیخ نصیرالدین محمود لباسیکه تو کرد بر داشت بدان درویش که پوششے خویش گم
کرده بود بپوشانید و از آن گفت و گوئے غوغا ایم آورد که مبادا از غوغائے ایشان در مشغولی حضرت
شیخ تفرقه روئے دهد این معنی را حضرت شیخ المشایخ شیخ نظام الملت والدین قدس سره
بنور باطن دریافت بعد از نماز چاشت حضرت شیخ نصیرالدین محمود را در پیش خود خواندند و کسوت
خاص خود پوشانیدند و بسیار استحسان نمودند و بشاشت فرمودند حضرت ایشان را در خطه اوده
خواهرے بود از ایشان بزرگ تر و رابعه عصر بوده و او را دو پسر بود یکے مولانا زین الدین علی
و دوم مولانا کمال الدین حامد حضرت شیخ مشار الیه گاه گاهے از حضرت شیخ المشایخ
نظام الملت والدین قدس سره رخصت گرفته بجانب خطه اوده برائے مرمت خاطر همشیره
متبرکه خود آمدے و باز بخدمت پیر خود نظام الملت والدین قدس سره در دهلی مے آمدے
و اکثر بودن ایشان بخانه حضرت شیخ المشایخ برهان الدین غریب رحمة الله علیه که یکے از
خلفاء خاص حضرت شیخ المشایخ نظام الملت والدین قدس الله سره است مے بود
و میان ایشان محبتے عظیم و مودتے مستقیم بودے روزے حضرت شیخ نظام الملت والدین

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

قدس سره کلاہے بمولانا برہان الدین رحمۃ اللہ علیہ عنایت فرمودہ بودند آن کلاہ مدتے بود
بعد چند گاہ از مولانا مذکور گم شد و بگم شدن آن اضطرابے عظیم بدیشان روئے نمود
حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ ہم در خانۂ ایشان بین العصر والمغرب باستغراقے
تمام مشغول بودند مولانا برہان الدین غریب پیش ایشان رفت و بنشست چون حضرت ایشان
از استغراق باطن بہ شعور ظاہر آمدند حضرت مولانا را دیدند کہ سراسیمہ شدہ مغموم و محزون نشستہ اند
حضرت شیخ نصیر الملۃ والدین محمود احوال باز پرسیدند کہ موجب تفکر و سبب تحیر چیست حضرت
ایشان قصہ گم شدن کلاہ باز نمودند حضرت ایشان بعد از تامل اندک فرمودند کہ مولانا
محزون نباشند زود باشد کہ از حضرت شیخ تبرکے بہ ازان رسد و آن کلاہ نیز یافتہ شود
دوم روز پیش حضرت شیخ خود رفتند آن روز حضرت شیخ مشارالیہ مصلا صوف خاصۂ
خویش کہ بدان جماعت نماز گزاردند عطا فرمود مولانا مذکور مسرور بہ حضور بخانہ آمد
خواست کہ مصلاے مذکور تہ کردہ در بقچہ نگاہ دارد و ازانجا کلاہے کہ گم شدہ بود نیز پیدا آمد
یکے از کرامات حضرت شیخ نصیر الدین این است کہ روزے درمیان درویشان خود
مے فرمود یاران حق کسوت نگاہ دارید تا فردا قیامت شرمندہ خدائے تبارک و تعالی
و رسول صلی اللہ علیہ وسلم نباشید و حق کسوت نگاہ داشتن آن است کہ گندم نمائی
و جو فروش نہ باشید جفا کشید و فا کنید کہ اگر حضرت شیخ نظام الملۃ والدین
اشارت نمے فرمود کہ در شہر باشے باید جفا و قفاے باید کشید ہرگز مرا دل و نیت
نبودے کہ در آبادانی باشم البتہ در کوہ و بیابانے مشغول بودمے - فاما چون حضرت
ایشان بدین منط نفس راندند عالم بجهور پیوست و حضرت ایشان مثال حضرت
شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ بودند کہ در گرد تاہل نگردیدند و اکثر مریدان حضرت
ایشان فرزانہ روش و ماندہ بودا و میبودند گوئی این بیت در شان حضرت ایشان است ؎

درویش را چو آئینہ رنگے ز خویش نیست ٭ || یا ہر کہ ترد نہاد برآمد برنگ او

و خلفائے حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ بوجود مبارک ایشان تفاخرے نمودند ٭ ٭
نقل است از حمید قلندر کاتب ملفوظ خیر المجالس ایشان کہ یکے بحضرت شیخ نصیر الملۃ والدین محمود
قدس سرہ عرض نمود کہ در ملفوظ حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ و حضرت خواجہ قطب الدین
چنین نوشتہ دیدم ایشان فرمودند کہ این سخنہا بر من رسیدہ اند حاشا کہ از ایشان باشد
دران جا بسیار کلمات مجاوران و مستقدان باوثوق نوشتہ اند کہ ہرگز موافق احوال و
اعمال ایشان نیست و نیز **نقل است** از قاضی عبد المقتدر تھانیسری کہ در سماع
حضرت شیخ المشائخ نصیر الدین ہرگز مزامیر نبودے بجز صوت و دستک سماع شنودے
روزے بدین بیت وجدے و حالے داشتہ ؎

نظر در دیدہ ہا ناقص فتادے ست || وگرنہ یار ما از کس نہان نیست

نقل است از سید خورد بن سید مبارک کرمانی رحمۃ اللہ علیہ کہ روزے سلطان محمد تغلق کہ در مبادی
حال سلطنت سلطان پاک اعتقاد بود و محبت نہاد و آخر الامر از صحبت دو سہ فلاسفہ مثال عبید سمرقندی
و مولانا علی ستی قندزی و بسیار اہتمام متتابی در فسق و فساد افتاد و در راہ کفر نہاد نمود حضرت
شیخ المشائخ شیخ نصیر الدین را در خانۂ خود خواند و بایشان خود فتنا ندرو بر زبان راند کہ میخواہم کہ در طرف
خراسان سوارے نمایم میباید کہ شما ہمراہ ما باشید ایشان فرمودند انشاء اللہ تعالی سلطان فرمود
انشاء اللہ تعالی امر تبعید است حضرت ایشان جواب فرمودند کہ بغیر این کلمہ ہرگز ہیچ کار رسیدہ بر نیاید
و میسر نگردد بسیار تاکید را باشد نہ مرتبعید را در اثنا آن سلطان طعام طلبید خواست کہ اگر حضرت
شیخ طعام نخورد ایرادے درمیان آرد و فتنہ انگیزد چون طبق طعام کشیدند در پیش حضرت شیخ بکراہیت
تمام دست در طعام می بردند درین میان سلطان گفت مرا نصیحتے فرمائید کہ بر آن عامل باشم
حضرت شیخ فرمودند غضب سباعے کہ در طبیعت شما استقرار یافتہ است زایل گردانید بعد ازان
یک بدرہ تنکہاے سفید و دو قطعہ صوف سبز و سیاہ اشارت نمود کہ پیش حضرت شیخ نہند غرضش
این بود کہ شیخ مشارالیہ این را خود بردارد - حضرت شیخ اصلا ملتفت نگشت

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

درین میان خواجه نظام دبیر خاص که یکی از نزدیکان سلطان بود و مرید حضرت سلطان الاولیاء
نظام الملة والدین او در ویدار پیش حضرت سلطان المشایخ نصیر الملة والدین محمود قدس
سره برداشت و کفش حضرت شیخ آراست و پیش نهاد چون حضرت شیخ از مجلس سلطان
بیرون آمد آن بیلفه و صوف بجادم حضرت ایشان سپرد و جبین خود برخاک پای ایشان مالید
و در پیش سلطان آمد سلطان چون او را بدید بغایت شورید بجد یکه دست بشمشیر برده گفت
ای دبیرک کوتاه ترا چه بود که از پیش شیخ بدره و صوف برداری و کفش را در پیش من بیاری
و نیز خواجه نظام الدین مذکور ریاست قدیم بود و منظور نظر سلطان الاولیاء نظام الملة والدین قدس
سره و در شعر شاگرد خاص خواجه خسرو رحمة الله علیه فی الحال سلطان را گفت که اگر من آن
بدره و صوف بر ندا شتمی البته حضرت شیخ دست مبارک خود بر آن نمی برد هم بر دریچه خاص شما افتاده
بماند اینچه حرمت و آنکه کفش ایشان برداشتم شرف روزگار من بود البته اگر مرا کشتی راضی ام
که از ننگ صحبت تو خلاص یابم چنانکه از برکت و عظمت حضرت شیخ هیچ آسیبی از سلطان بدو نرسید
روزی بعد ادای نماز ظهر رو بجماعت خانه بحجرهٔ خاص تشریف فرمودند چنانچه حضرت ایشان را
هرگز دربان نبوده و خادم خاص ایشان خواهرزادهٔ شیخ زین الدین علی بود او نیز در وقت خلوت
گاهی حاضر بودی و گاهی نبودی درین مشغولی قلندری ناپاک بیباک ترابی نام در
خلوت ایشان در آمد کاردی در میان داشت کشید یازده زخم بوجود پاک ایشان زد و حضرت
ایشان در استغراقی بودند تجاوز نفرمودند در آن حجره نادهانی بود خون مبارک ایشان از طرف
ناودان حجره بیرون آمد بعضی مریدان که حال دیدند فی الحال اندرون دویدند چه بینند که آن قلندر
ناپاک زخمهار کارد میزد و حضرت ایشان دم نمیکشند مریدان خواستند که آن بدبخت را ایذای عظیم
رسانند حضرت شیخ نگذاشت که هیچکس از هیچ وجهی مزاحم احوال او گردد خدمت قاضی عبد المقتدر
تهانیسری که از مریدان خاص حضرت ایشان بود و حضرت شیخ صدر الدین طبیب را و خدمت
شیخ زین الدین علی را بحضور خویش حاضر گردانیده سوگند داد که بپاداکسی را نگزارند که بضرر

قلندر ملتفت شود نسبت بشک قلندر را انعام فرمودند و بسیار عذر فرمودند که مبادا در وقت کاردزدن آزار
بدست او رسیده باشد سبحان الله اهل بصیرت را حسن سیرت حضرت ایشان معلوم گردد که در تسلیم و رضا
چه رتبه داشته باشند بعد از آن معامله سه سال دیگر در صدر حیات بودند و در هژدهم ماه مبارک رمضان
شب جمعه خواستند که طایر روح را از قفس قالب پرواز دهند مولانا زین الدین علی عرض نمود
که مخدوم بیشتری مریدان شما صاحب حال و اهل کمال اند از جمله یکی را اشارت شود که بجای شما
بنشیند باشد که این سلسله بکلی گسسته نگردد فرمودند برو درویشانیکه برایشان حسن ظن داشته باشی
نوشته بیار تا ملاحظه نمایم مولانا مذکور سه دفعه تذکره موسوم ساخت اعلی و اوسط و ادنی چون مولانا
مذکور تذکره پیش حضرت ایشان نهاد بعد مطالعه فرمودند که مولانا زین الدین ایشان را که غم ایمان خود بخورند
چه جای آنکه بار دیگری بردارند بعد از آن وصیت فرمودند که در وقت دفن خرقهٔ حضرت سلطان المشایخ
نظام الملة والدین قدس سره که یافته بود بر سینهٔ من بنهند و عصای حضرت پیر برابر من در لحد بخوابانند
و تسبیح حضرت پیر بانگشت شهادت من بپیچانند و کاسهٔ چوبین بجای خشت در زیر سر بنهند و نعلین چوبین
نیز در آغوش بنهند حاضران آن وقت بوصیت حضرت ایشان عمل نمودند سید محمد گیسو دراز
که در بلاد دکن آلان بشهر گلبرگه آسوده است او غسل داد و در لیمان یافته آن کهنت که بروآب بر
تن مبارک ایشان ریخته بودند آن کهنت کشید بگردن خود انداخت و گفت خرقهٔ ما همین بس است
فی الجمله سید مذکور را قبولیتی که شد نمود هم از برکت آن بود نقل ایشان در هژدهم ماه رمضان سنه سبع و خمسین و سبعمائة
بود والسلام

ذکر ششم سلطان المشایخ حضرت شیخ نجیب الدین متوکل قدس سره

آن شهنشاه ملک تجرید
فانی از خویش و باقی از توحید
رهبر وادی خداجویان
از توکل براه حق پویان
راه عرفان تمام رفته
گوهر معرفت بجان سفته
ظاهر از شرع پرسرور شده
باطن از حق تمام نور شده
پاک دین پاک ذات پاک خصال
گشته از جام عشق مالامال
کرده روشن تمام روی زمین
آفتاب جهان نجیب الدین
آن ترجمان صحیفهٔ تصرف دان
باغبان حدیقهٔ تعرف مرشد سالکان تحقیق و آن هادی رهروان صفا و تصدیق کشاف الحقایق مبین

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

اندر تاریخ قطب سپهر ولایت مرکز دایره هدایت و نهایت آن اهل کمال و صاحب دل شیخ المشایخ **نجیب الدین**
متوکل قدس سره العزیز شیخی عظیم القدر بود در زمانه خویش همتا نداشت برادر حقیقی شیخ المشایخ فرید الملة
والدین مسعود گنج شکر بود و ارادت و خلافت هم از حضرت ایشان داشت حضرت شیخ المشایخ او را بدهلی رخصت
نموده بود که بآنجا متوطن باشد پیش دروازه مندی منزل داشت از غایت استغراق مشغولی حق خبری
نداشت که امروز کدام روز است و یا کدام ماه است یا غله در شهر چه بها دارد بیگانه و خویش منعم و درویش
همیشه پیش او یکسان بودی روزی شیخ نور الدین مبارک غزنوی رحمة الله علیه نزد وی سید محمد دوم برادر شیخ فرید الملة
والدین مسعود شما باید گفت برادر صوری شما هم برادر معنوی که تو نمود بود باز شیخ نور الدین محمد پرسید که شیخ نجیب الدین
متوکل شما را بسکونید جواب داد که نجیب الدین متوکل تا متوکل که تو نموده بود **نقلست** از حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین قدس سره از دولت صحبت او بهره ور بود چنانچه در ذکر ایشان مرقوم شد و از حضرت شیخ نصیر الدین
محمود قدس سره نیز **نقلست** که در وقتی روز عید بود خلایق تبرک دست و پای ایشان می بوسیدند و قلندران
از خراسان مهمان رسیده بودند دیدند که خلق خدا را در عیدگاه بحضرت ایشان توجه بسیار است میان خود
گفتند که این شیخی بزرگ است ما امروز مهمان او باید بود حضرت شیخ از عیدگاه بمنزل خود توجه فرمود
قلندران از عقب رسیدند و عرض نمودند که حضرت شیخ شما درین شهر عظیم القدر اید ما را باید که امروز مهمان شما
باشیم حضرت شیخ شان را لبیه فرموده مرحبا و اهلا خوش آمدید در خانه هر چه باشد مهمان هر که باشد مستحسن است
اتباع او را در جماعت خانه نشاندند و خود درآمدند و با حرم خود گفتند که امروز جمعی قلندران از خراسان مهمان
رسیده اند اگر چیزی باشد دریغ نباید داشت حرم ایشان عرض نمود صاحب خانه شما میدانید اول عید است خانه
شما را روشن است دو روز است که بوی طعام در مشام فرزندان نرسیده است شیخ فرمود که اگر چادری
و سرپوشی شما باشد آن را بفروشید تا برای مهمان حاضری سازیم حرم نیک بخت سرپوشی و چادری
که بر وی رقعه بسیار پیوند زده بود لایق آن نبود که کسی آن را بخرد در هم بچند حضرت شیخ چون چنان دید کوزه آبی
و قدحی برداشته در پایان مجلس قلندران باستاد و گفت درویشان معذور دارید که ما حاضر همین است
درویشان اهل دل بودند آن آب را بتعظیم تمام برگرفتند و نوشیدند و دست و پای حضرت شیخ تبرک بوسیدند

و بیرون رفتند حضرت شیخ بالای حجره رفته مشغول شد با دل خود میگفت که این چنین روز عیدی بگذرد و در
حلق فرزندان من طعامی نرسید و مسافران بیایند و چنان نامراد بازگردند شیخ درین بود که مرقعی از فرود
بالا آمد و این بیت گویان برآمد ~ با دل گفتم ولا خضر را بینم — دل گفت اگر بمن نمائی بینم ۞
شیخ دریافت که خواجه خضر است علیه السلام برخاست و تعظیم کرد خواجه بنشست و با شیخ آغاز کرد چه چیست
با دل جنگ میکنی که این چنین عیدی گذرد و در حلق فرزندان من طعام نرود بزرگی طعام بیار شیخ
تبسم کرد و گفت خواجه میدانید که جنگ من با دل همین بود که در خانه چیزی موجود نیست خواجه گفت
بر خیز نفس را پاس دار شیخ برخاست و فرود آمد میبیند که یک خوان طعام در صحن خانه نهاده در گرفت
و بحرم رفت پرسید که این طعام که آورد گفت مردی آمد من از وی پنهان شدم او طعام نهاد و رفت
شیخ از آن طبق و دامن کرد و بالا آمد میبیند خواجه خضر نیست گفت آری این سعادت که یافتم از
برکت بینوائی یافتم **نقلست** از حضرت سلطان الاولیا نظام الدین قدس سره در مبداء حال که
حضرت نجیب الدین متوکل در شهر دهلی رسید در نزدیک خانه او ترکی بود او تمام مسجدی بنا کرده و در
پهلوی مسجد خانه خود عمارت نمود امامت آن مسجد شیخ نجیب الدین را داد و خانه هم در قبض او آورد
چنانچه حضرت در آنجا ساکن گشت و چیزی وظیفه هم معین نمود آن ترک دختری داشت در عروسی آن دختر
یک لک تنکه و چند هزار تنکه خرج کرد حضرت شیخ نجیب وقتی در مجاورات یاد فرمود که مومن تمام آن باشد
که او را دوستی حق تبارک و تعالی بر دوستی اولاد و فرزندان غالب بود اکنون یک لک و چند هزار در عروسی
دختر خود خرج کردی اگر و چندان در راه حق خرج نمائی آنگاه تو مومن و کامل باشی ترک مذکور این
سخن برنجید و حضرت شیخ را از مسجد خانه بیرون کشید و وظیفه کرده بود منع ساخت حضرت شیخ چون از دهلی
باجودهن رسید صورت حال بحضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین عرض نمود حضرت شیخ فرمود
نجیب الدین خدا تعالی بهتر ازین بیارد ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او
مثلها ۞ یعنی هر آیتی که منسوخ سازیم آیتی دیگر بهتر از آن یا مثل آن بدین سبب ملتفت نباید بود
اگر آن تموری نباشد خدا تعالی دیگری پیدا کند که او خدمت تو بواجبی نماید چون حضرت شیخ نجیب الدین

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

اما چون دہلی رسید آن ترک اتیمز نام گذشتہ بود ترکے دیگر در آن اسپکری پیدا شد و بجوار شیخ نجیب الدین
منزل ساخت و مرید حضرت شیخ شد و تجدید نگاری او قریب شد **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا
کہ ترکے بود او را تکلش گفتندے مردے پاک اعتقاد و صالح بود شبے حضرت عزت را در خواب دید بامداد
بر شیخ نجیب الدین آمد و خواب خود را عرض نمود اما اول آنحضرت را قسم داد کہ تا من زندہ باشم این
خواب را باکس نگوئی حضرت شیخ قبول کرد بعدہ تکلش گفت من امشب حضرت عزت را بخواب دیدم
شرح آن احوال و اسرار باز راند بعد دیدن خواب تکلش چہل سال زیست حضرت شیخ با ہیچ کس
اظہار نہ نمود وقت نقل تکلش بر سر او حاضر گشت تکلش بحضرت شیخ رو آورد و گفت کہ اے شیخ
یاد داری آن خوابے کہ عرض کردہ بودم فرمود آرے اکنون حال تو چیست گفت از برکت صحبت شما
بفرق آن حال میروم این بگفت و جان بحق تسلیم کرد و آن تکلش یکے از معتقدان و مریدان ایشان بود
نقل است از حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ وقتے در خانہ حضرت ایشان فاقہ گذشتہ بود
جمعے جوالقیان بخدمت ایشان رسیدند و مہمانی توقع نمودند حضرت شیخ را عادتے بود اگر چیزے برائے
مہمان موجود نداشتے کوزہ آبے بیگرفت و بمہمان قدح آب میخورانیدے و عذر میخواست بایشان نیز
ہمچنین کرد ایشان آب خوردند و با خود گفتند کہ این مرد عزیز الوجود است اگر چیزے داشتے تقصیر نمودے
ما البتہ چیزے داریم بہتر است کہ پیش او گذاریم بعد از آن ہمیانی ہائے خویش را کشادند و ہر نقدے کہ در ہمیان
داشتند پیش حضرت شیخ نہادند میگویند کہ مقدار پانصد تنکہ سفید بود کہ بشکرانہ شیخ در میان آوردند تکبیرے
درخواست و باز گفتند حضرت شیخ بجا نرود مصرف رسانیدند حاضرے گفت کہ در خانہ عسرتے تمام است
چرا چند روز نگاہ نداشتی جواب داد کہ چون حق آید بدہ و کم نیابد و چون میرود نگاہ کردن نباید **نقل است**
کہ حضرت شیخ نجیب الدین قدس سرہ را دو پسر بود یکے محمد نام دوم احمد نام ہر گاہے کہ برایشان تفت شدے
در عین غضب فرمودے اے خواجہ احمد و محمد چرا چنین کردے اگر در غایت خشم بودے نامہا محمد ایشان
با دب فرمودے کہ محمد احمد نامہائے حضرت مصطفے است صلی اللہ علیہ وسلم بے ادبانہ نباید گفت
نیز **نقل است** کہ در خطہ بداون درویشے بود او را وحید الدین صاحب دل گفتندے حضرت شیخ

نجیب الدین متوکل قدس سرہ قصداً از دہلی بدیدن او در بداون رفت چون در جماعت خانہ او در آمد
او را دید کہ بر حصیرے نشستہ است شیخ نزدیک حصیرش رفت کفش مبارک فرود آورد و از جہت آنکہ مبادا
پائے از دور فرود آورد دامن بچیزے آلودہ شود و بر حصیرے نتوان نہاد و آن شیخ بدین سبب رنجیدہ تعظیم ایشان
نکرد و ساکت بنشست مگر پیش او کتابے بود بر مصلا نہادہ چون حضرت شیخ نجیب الدین متوکل دید کہ صلا
متکلم نمیشود گفت مخدوم این چہ کتاب است فی الحال بکشاد و در اول سطر مرقوم بود کہ در آخر زمان درویشان
متکبر پیدا شوند اگر صالحے نزدیک ایشان بغرض ایشان کفشے فرود آرد از آتش تکبر بسوزند و بقصد ایذاء او شوند
حضرت شیخ آن کتاب بدست او داد و گفت مخدوم ہم شما بہ بینید کہ درین کتاب چہ نوشتہ اند سلامے کردم
برخاست و روبراہ نہاد **نقل است** از حضرت شیخ نظام الدین قدس سرہ کہ در قصبہ اندرپت نزدیک
غیاثپور واقعہ است عورتے بسے بزرگ کہ اہل کشف و کرامت رابعہ دوران بود او را **بی بی فاطمہ سام**
میگفتندے چنانکہ حضرت شیخ فرید الملۃ والدین او را بسیار ستودے و بارہا فرمودے کہ مشغول این عورت
ایں دہ مرد کامل است و حضرت شیخ نجیب الدین قدس سرہ را برادر خواندہ بود و حضرت شیخ نجیب الدین
میفرمایند کہ من نیز اکثر بخدمت او میرفتم و بسے فواید تحصیل نمودمی ہر وقتے کہ شیخ نجیب الدین را فاقہ افتادے
بی بی فاطمہ را مکشوف شدے مقدارے یک من کلچہ بجانب شیخ فرستادے و گفتے کہ در خانہ برادر من شیخ نجیب الدین
متوکل دو سہ فاقہ واقع است این کلچہ آنجا برید و سلام من برسانید کہ از وجہ حلال است و حضرت شیخ
فرمودے چنانچہ این عورت را احوال فقر ما مکشوف است اگر خلیفۂ عہد را مکشوف باشد چیزے با برکت
بفرستد و این سخن بطایبہ گفتے **نقل است** از حضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سرہ کہ آن بی بی
فاطمہ حضرت شیخ را برادر گفتہ بود عجب عورتے بابرکت و ریاضت کش بود صوم دوام داشتے ہمہ دوران
عہد او در حق او اعتقاد کامل بود و او کنیزکے بود کہ بکسب مزدوری دو نان جو و یک کوزہ آب ہر روز
بخدمت او آوردے و پیش مصلائے وے نہادے در قحط و مزدوری مشغول شدے و بی بی فاطمہ
از آن دو نان بسیار چہ اعطائے نمودے باقی ہر کرا خواستے اختیار فرمودے تا کہ آن سعادت نصیب بودے
چون عمرش باخر رسید شبے از شبہا نماز شام ادا کردہ بود چون فارغ شد کنیزک تا دم آب پیش آورد

وخواست تا بیارچه نان روزه افطار نماید در خاطرش گذشت که ای فاطمه اگر امشب آخرین حیات تو باشد افسوس باشد که حظ نفس برگرفته باشی نان و آب بانصیب فقرا کرد و خود مشغول گشت شب دوم چون وقت افطار گشت همین معامله کرد چنانکه چهل شبانروز اصلا افطار نمود و همچنان از شب تا روز و از روز تا شب مستغرق مشغولی حق می بود بعد از چهل روز مردی نورانی را در صحن خانه ایستاده دید از وی پرسید تو کیستی از کجا بیامدی گفت عزرائیل ام مرا بقبض روح تو فرستاده اند بی بی فاطمه گفت اینقدر فرصت ده که تجدید وضو بسازم و بدوگانه تحیت بپردازم و دو رکعت دیگر گزارم ملک الموت گفت این قدر فرصت هست در کار باش. بی بی فاطمه همچنان کرد بعده سر بسجده نهاد و بجوار رحمت حق پیوست همان شب حضرت شیخ نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه بر سر وقت او رسید و نماز جنازه گزارد و بر کنار حوض نزدیک قصبه اندرپت بخاک سپرد همان شب حضرت بی بی را در واقعه دید که گویی بالای عرش نماز میگزارد. از وی پرسید که بی بی منزل تو کجاست گفت در عالم جبروت بصحبت بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها میباشم نقل است

از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره که گفت بخدمت ایشان از شهر دهلی بقصبه اجودهن هفتم و هفت بار بعد نقل حضرت ایشان رفته شده است و شیخ جمال الدین هانسوی رحمة الله علیه نیز هفت بار بخدمت ایشان رسیده است و حضرت نجیب الدین متوکل رحمة الله علیه اول بار که از شهر دهلی بخدمت ایشان رسید وقت وداع فاتحه درخواست همچنانکه این بار سعادت دستبوس دریافته ام تا از برکت فاتحه بار دیگر هم بدین سعادت دستبوس مشرف گردم حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره فرمود حاجت فاتحه خواندن نیست بیا هر گاه خواهی آمد چنانکه شده بار دیگر آمد بعد از آن در نوبت سیوم بار فاتحه التماس نمود که این بار البته فاتحه بخوانید که یکبار دیگر میسر شود تا راست بیت بار شود حضرت شیخ فرید الملة والدین قدس سره ساکت گشت حضرت نجیب الدین قدس سره دانست که گر التماس من بگوش حضرت ایشان نرسیده است بار دیگر این سخن را اعاده نمود حضرت شیخ هیچ جواب نه فرمود و فاتحه نخواند همچنان رخصت داد و پیش ایشان ملاقات میسر نشد چون در دهلی آمد در نهم ماه رمضان رحلت فرمود

ذکر حضرت شیخ الاسلام حضرت بهاء الملة والدین زکریا قدس سره

آن محرم راز لامکانی — موصوف صفات جاودانی
افلاک بزیر پای کرده — در عالم عشق جای کرده
جاروفته از فنای توحید — پاکوفته در بقای تفرید
باطن بمحبت و حقیقت — ظاهر بشریعت و طریقت
آن پاک گزیدهٔ مشایخ — آن مردم دیدهٔ مشایخ
سلطان سریر ملک تمکین — یعنی که بهاء ملت و دین
او مالک ملک لایزالی — در سلک محبتش تجلی

آن گوهر درج شریعت و طریقت و آن اختر برج معرفت و حقیقت و آن راه نمای منازل تصدیق و آن ابواب گشای معارف تحقیق آن مرشد سالکان صاحب جلال و آن رهبر رهروان اهل کمال آن زبدة الاتقیا آن خلاصهٔ اولیا بهاء الدین زکریا غوث العالم قدس سره از اولیای کبار بود و در روش مشیخت صاحب اعتبار در علوم ظاهر مجتهد زمان و در اسرار باطن سلطان سریر عرفان در عهد خویش یگانه غوث عالم و بی نظیران روزگار بود و در کشف و کرامات عدیم المثال در عبادت و ریاضت مستقیم الاحوال جد بزرگوار او کمال الدین علی شاه قریشی از مکه مبارکه در خوارزم آمده بود و از آنجا بقبة الاسلام خطهٔ ملتان رسید و در آن بقعهٔ شریف متوطن شده ساکن شد و او حاجی حرمین شریفین بود بکمال صلاحیت منسوب و او را فرزندی بود وجیه الدین نام بغایت پاکیزه ذات و ملکی صفات مولانا حسام الدین ترمذی شریف از فزارت خروج ملاعین تاتار در دیار رسیده بود و در قلعهٔ کوت کروز که سلطان محمود غزنوی قبل از ضبط دیار هندوستان فتح نموده بود مولانا مذکور در آنجا ساکن بود دختری داشت در کمال عفت و طهارت شیخ وجیه الدین را نور الله مضجعه بحدیث شریعت بر توقیع تزویج حضرت شیخ بهاء الدین قدس سره همدران قلعه متولد شد و پدر بزرگوارش ایشان از دوازده سالگی بدار رحمت حق پیوست و حضرت شیخ حفظ قرآن با هفت قرائت از بر داشت و از آنجا بعد فوت پدر بخراسان آمده بتدریس ظاهر مع تقدیس باطن هفت سال مشغول گشت و از آنجا بنجارا آمده بعلم خواندن اشتغال نمود چنانچه بپایهٔ اجتهاد رسید از کمال عفت و صلاحیت که داشت اهل بخارا ایشان را بهاء الدین فرشته گفتندی و او را در خراسان و بخارا شهرتی عظیم بود از آنجا بطرف مکه عزیمت نمود و در بخارا آمده بعلم خواندن اشتغال نمود از تشریف حج بسعادت زیارت سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات مشرف گشت و مدت پنج سال بحرم رسول علیه الصلوة والسلام مجاور گشت و پیش شیخ کمال الدین محمد یمنی که سی و پنج سال

بتعلیم حدیث مشغول شد و مولانا پنجاه و سه سال مجاور حرم محترم بود او نیز هر سال زیارت بیت الله
حاصل کردے و باز بحرم رسیدے چون حضرت سلطان المشایخ تمام علم احادیث پیش مولانا مذکور
از بر فرمود مولانا مذکور حضرت ایشان را اجازت نامه نوشته و اجازت سبق حدیث گفتن نوشت چنانچه
رسم محدثان اہل تحقیق است و بعضے گویند که یک سال کم یا بیش در مدینه مبارک در حرم رسول علیه الصلوة
والسلام در موضعے معین که راستاے قبه روضه مبارک است صلعم و این احقر الانام در آن ایام که مجاور
حرم محترم بود هم بدان موضع مشغول شدے و فیض میبرد بعد ازان در طرف بیت المقدس آمد زیارت
انبیا علیهم السلام که در آن حوالی آسوده اند مشرف گشت سید نظام الدین محمود بدر غنچه سیادت و شگوفه
اشجار سعادت شاه تاج الدین حسن که شیخ الاسلام شیراز است و باین درویش در شیراز چند اقامت میسر
شده بود محبتے و اتحادے عظیم و مودتے و اعتقادے مستقیم داشت بزرگی و سیرت حضرت شیخ
الاسلام غوث بهاء الدین ذکریا قدس سره در جائے مسطور ساخته است و مرید شدن حضرت شیخ
فخر الدین عراقی و سید صدر الدین محمد معروف الحسنی رحمة الله نیز نوشته چنانچه این احقر را بعضے از
آثار آن بزرگوار آنجا تحقیق شده و این سید نظام الدین محمود بواسطه مرید حضرت شاه نعمت الله ولی بود
بعد ازان حضرت شیخ الاسلام مشار الیه بعد از حصول کرامات عالی و مقامات متعالی در بغداد آمد و
برکت زیارت درویشان اہل طهارت که در آنجا آسوده اند حاصل نمود و صحبت سعادت و دولت
ارادت حضرت سلطان المشایخ شیخ الشیوخ سفده روز بیش نبود و درین ایام معدود دانهمه دولت
جاودانی و سعادت دو جهانی حاصل نمود در آنچه این ضعیف نیز بزیارت مشایخ بغداد مشرف گشت بعد زیارت
اولیاء کبار بیشترے بزیارت مقبره مطهره حضرت شیخ المشایخ غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی قدس سره و روضه حضرت شیخ الشیوخ مشرف میشد و سعادت ابدی و دولت سرمدی حاصل میکرد
بیشترے شبها در روضه متبرکه حضرت امام اعظم نور الله مضجعه میماند شبے از شبها خدمت شیخ شهاب الدین
که صاحب سجاده حضرت شیخ الشیوخ است بزیارت امام اعظم رضی الله عنه رسید و این حقیر را دگر عز
مشغول دید زمانے بعد از تفریغ سعادت زیارت بدین حقیر رسید گرم گرم پرسید که تا شب بجا

گفتم بلے اکثر درینجا میباشم روضه حضرت امام اعظم ابو حنیفه در بغداد کهنه نزدیک دجله واقع شده است و مقبره
حضرت غوث اعظم شیخ الشیوخ شیخ محی الدین جیلانی رحمهم الله در بغداد نو است متاصل دو کروه کم بیش باشد
حضرت شیخ مذکور این حقیر را فرمود که شما از کدام سلسله اید و در چه خانواده ارید عرض نمودم که این بنده منسلک سلسله
پیر دستگیران حضرت شیخ الشیوخ است فرمود شجره شما بکدام خلیفه ایشان انتها یافته عرض نمودم ترتیبے که واقع
تا بحضرت شیخ الاسلام غوث بهاء الملة و الدین رسانده ام حضرت شیخ مرا بتمام فرحت در کنار گرفت و بسے تعظیم
برابر خود در خانقاه حضرت شیخ شیوخ العالم آورده و مخصوص در آن مقام نمود که حضرت غوث شیخ بهاء الدین
زکریا اینجا بوده شما را نیز اجازت است که اینجا باشید چنانچه قریب دو ماه این حقیر نیز آنجا بودے و سعادتها
مے ربود حضرت شیخ شهاب الدین احمد نسخه عوارف که از نظر مبارک حضرت شیخ شیوخ العالم بوده را اعطا فرمود
الآن نسخه در کتابخانه این ضعیف است القصه این حقیر را از زبان دربار گهربار حضرت سلطان المحققین برهان
المدققین شاه پیر دستگیر بهاء الحق و الدین قدس سره مسموع است که در آنچه حضرت شیخ الاسلام غوث بهاء الحق
در بغداد بسعادت صحبت حضرت شیخ الشیوخ عالم مشرف گشت و در انتظار خرقه بود که یک شب حضرت
شیخ الاسلام در خانقاه حضرت ایشان مشغول بود در واقعه معاینه کرد که اہل معرفت و صفا را خبر است
دید که گوئی یک خانه مربع و پر نور است و حضرت خلاصه موجودات و سرور کائنات محمد مصطفے علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات در آنجا جالس اند و حضرت شیخ شیوخ عالم در پیش حضرت رسالت مثال
حاجبان پیر پائے ایستاده و هم در آنخانه که اجلاس حضرت رسالت است طناب بسته و خرقه چند بر آن
طناب آویخته و درین میان شیخ الاسلام غوث بهاء الدین را طلب فرمودند حضرت شیخ شیوخ عالم
دست وے گرفته بتشریف قدم بوس حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام مشرف ساخت چنانچه آنحضرت
اشاره بخرقه از خرقها که در آن طناب آویخته بود فرمود که عمر این خرقه را شیخ بهاء الدین غوث عالم در
پوشان همچنان کرده و دستش گرفته بپاے مبارک حضرت علیه الصلوة و السلام انداخت
چون حضرت شیخ الاسلام را این معنی مشهود شد امیدوار گشت که البته خرقه ایشان نصیب
من بود علی الصباح بعد از چاشت حضرت شیخ الشیوخ قدس سره حضرت شیخ الاسلام غوث عالم را

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

اندرون طلبید چون شیخ آنجا رسید بهمان خانه که در حالتے دیده بود و خرقها همچنان بر طناب آویخته حضرت
شیخ شیوخ برخاست و همان خرقه که اشارت حضرت رسالت بود از طناب فرود آورده بحضرت
شیخ الاسلام پوشانید و فرمود که یا بابهاء الدین این خرقها را حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
من در میان واسطه بیش نیم کسے را بے اجازت ایشان نتوانم داد چنانچه شبے گذشته ترا معاینه نموده بود
حضرت شیخ نظام الدین فرموده اند که این حضرت شیخ الاسلام غوث بهاء الحق در هفده ایام نعمت عظیم
یافت بعضے درویشان که بخدمت ایشان مدت مدید ملازم بودند تعجب نمودند که مایان چندین گاه شد
که در ملازمت مجدیم این دولت بمایان رو ننمود درویش هندی آمده این سعادت را زود در ربود چنانچه حضرت
شیخ شیوخ عالم را از صفاء باطن در آئینه دل این معنی که در خطره ایشان ظاهر شده بود منعکس گشت
بر فور فرمودند که یاران شورش نباشید که شمایان هیزم تر دارید و در هیزم تر یکبارگی آتش در نگیرد و زکریا
هیزم خشک داشت آتش بزودی در گرفت بعد از آن حضرت شیخ الاسلام غوث را وداع کرده فرمود که برو
در ملتان متوطن باش و اهل آن دیار را بمقصود برسان و در آنچه حضرت شیخ الاسلام از پیر بے نظیر رخصت گشتم
حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه که در خط بغداد بخدمت شیخ شیوخ ملازم بود او نیز عرض نمود
که مرا با مولانا بهاء الدین محبت بسیار است اگر اشارت شود بصحبت او نیز بهند بروم حضرت
شیخ رخصت فرمودند میگویند که تا خوارزم همراه بودند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی چندگاه در دیار
انوار فیض آثار خراسان توقف نمود حضرت غوث العالم شیخ الاسلام بملتان آمدند و ساکن شدند
و در آنجا تاهل فرزندان حاصل شد حضرت ایشان را رشتے عجیب بود مشغول بیحد و نهایت و ایثاری بیحد
و عنایت داشتند و فتوحی بے نهایت میرسید و بیشتر مریدان او صاحب حال بودند و اهل کشف و کمال
چنانچه فرزند ارجمند بزرگ ایشان شیخ صدر الدین عارف الٰهی قدس سره مرشدے کامل بعلوم ظاهر
و باطن شامل انشاء الله مناقب او در تذکره او مسطور گردد و حضرت گوهر صدف سیادت سید جلال الدین
بزرگ بخاری در آنچه حضرت شیخ الاسلام در بخارا بود اوصاف حمیده حضرت سید علی پدر بزرگ حضرت
سید مذکور بارها تقریر می نمود چنانچه حضرت سید جلال پیش از اتصال صحبت آن صاحب کمال اعتقاد

عظیم داشت هم بران اتحاد و اعتقاد از بخارا بملتان متوجه گشت آنچنانچه است از حضرت ختم المشایخ والاولیاء
بهاء الحق والدین حضرت پیر دستگیر یعنی در آن زمان که حضرت سید جلال الدین بخاری قدس سره بملتان تشریف
فرمودند در خانقاه حضرت میبودند هوائی تموز بود و حرارت بسیار و گرما بحد بیشمار شد روزی حضرت شیخ الاسلام
غوث عالم اندرون خانه مبارک خویش بودند حضرت سید جلال بر ساباط خانقاه نشسته میفرمودند که آه شیخ
بخارا و چنین حرارت کجا یابند همدرین میان از اندرون خلوت حضرت شیخ الاسلام غوث العالم بخادم
اشارت نمودند که صفهای جماعت خانه بردارد و در صحن خانقاه را جاروب کند خادم مذکور بارشاد حضرت
شیخ همچنان کرد و آنچنان گاهی معتاد نبود که صفها بردارند و جاروب دهند نیم روز بود که پاره ابرے از
آسمان کبود سفید نمود تا یکبارگی زیاده گشت و این ابر غیر از خانقاه جائے دیگر هیچ پیدا نشد ناگاه
رعدے غرید و برق درخشید ژاله بمقدار تخم مرغ در صحن خانقاه بارید چنانچه صحن خانقاه بدان ژاله
پر گشت و ابر ناپیدا شد و یک ژاله غیر از خانقاه نبارید چون سید جلال این معنی مشاهده کرد در تحیر ماند
و بسیارے ژالها خورد و بکار برد و در آوند انداخت و خلق ملتان یکان یکان تبرک میبردند چون نماز پیشین
رسید صفها در خانقاه گستردند حضرت شیخ الاسلام قدس سره برای نماز پیشین از خلوتگاه بنیاز بیرون
آمدند و سید جلال را دیدند و تبسم کرده پرسیدند سید جلال الدین در بخارا ژاله ملتان بهتر است یا
یخ بخارا سید عرض نمود این یک ژاله ملتان از صد برکه یخ بخارا بهتر است و همدران روز بسعادت عظمی و تم
بشرف دولت خرقه مشرف گشت بعد چندگاه سید مذکور را بشرف صحبت آمیختند و زلال اسرار در کام
مرادش ریختند و بسکونت اوچه مبارک اشارت فرمودند و یکے از مریدان ایشان شیخ فخر الدین عراقی است

قصه مرید شدن ایشان بدین نمط است شیخ فخر الدین عراقی شهریار خواهرزاده حضرت
شیخ الشیوخ است دانشمندے کامل بود و در منقول و معقول مشهور و ممتاز سکونت در همدان داشت
در آنجا مدرسه عالی عمارت نموده بود و حوض بصفا در آنجا درس گفتے و بطالب علمان فیض رسانیدے
شیخ مذکور با بسیار وجود مشهور بود ناگاه قلندران بمدرسه او رسیدند او را بتعظیم تمام دریافتند و زمانے در آن
بقعه آرمیدند حضرت خدمت شیخ فخر الدین درویشان را دعوتے فرمود و در میان ایشان مردے بود

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

صاحب جمال ناگهان شیخ مشارالیه را بروی نظر افتاد و بیک دل نظر دل بره داد و بی صبر گشت و چهار
روز قلندران تراشیده روی و خط تراشیده پیکر چند بتعشق آن پسر کرد و بلباس قلندری بود چهان
داشت و زبان زمان بانواع دعوت میسر گردانید و بکلی ترک تدریس و تعلیم کرد و قلندران چهار ماه از آن
حال مطلع شدند و از آن قبه بیرون آمدند و قدم در مسافرت نهادند و راه خراسان پیش گرفتند چون
یک دو منزل از همدان گذشتند شیخ فخرالدین بی صبر و بی طاقت گشت و بدنبال پریشان دوید و بدیشان
رسید چون آن قوم نافرجام آن زبدة الاسلام را بدین آرام دیدند بیک زبان گفتند ای مخدوم تو مردی بزرگ
خوش باش و با قلندران او باش ابرو تراش میان ما تو هیچ مرتبتی و منصبی پدید نیاید مگر تو خواستی
روی نماید مگر همچو ما گیری و کسوت ما بپذیری و ریش و ابرو تراشی آنگاه در صحبت ما باشی شیخ را چون دل
از دست رفته بود ناچار این سر کار باضطرار قبول نمود و ریش و ابرو تراشید و کسوت ایشان پوشید
زمان زمان محبت او زیاده میشد و قید او مستحکم میگشت تا سیر کنان از نواحی خراسان بجد و ملتان رسیدند
و در خانقاه شیخ الاسلام بهاؤالحق کشیدند چنانچه حضرت شیخ چون نظر بدیشان انداخت از آن میان فخرالدین
عراقی را شناخت و هیچ اظهار نفرمود روز دیگر قلندران و شیخ از ملتان مسافر شدند حضرت شیخ طلب ایشان
فرمودند تا کشش باطن شیخ مذکور را از آن قید واکشید و از آن بر اخلاص گردانید تا خبر رسید که ایشان
مسافر شدند حضرت شیخ متامل شدند ناگهانی غباری عظیم و بادی شدید برخاست چنانچه از گرد ظلمت آمیز
روز روشن روی بتاریکی آورد و در راهی که آن قلندران بجمعیت خود میرفتند هر یکی بطرفی متفرق شدند
و حضرت شیخ فخرالدین باز بملتان افتاد و بی قصد بر در خانقاه حضرت شیخ الاسلام بهاءالدین زکریا
رسید و حضرت ایشان را از صفای باطن مشهود گشت که شیخ فخرالدین بر در خانقاه است او را
اندرون طلبیدند برخاست و در کنار گرفت چون سینه شیخ بسینه حضرت قطب الاقطاب و مرشد
علی الاطلاق رسید خیال آن قلندر بچه که خراب او بود اصلا در دلش نماند بجای سودا او محبت
برحسب کمال ظاهر گشت و حضرت شیخ الاسلام بعنایت و لباس خاص مشرف گردانید و خرقه
فرمود که در ان مشغول باشد شیخ فخرالدین چون بشرف سعادت ارادت مشرف گشت

در ملازمت میبود و زبان زمان کمالش می افزود و حضرت شیخ الاسلام بعنایت تربیت میفرمود تا بجائی
رسید که دختر مبارک خود که در عفت و تقوی رابعه وقت بود بحباله او درآورد و یکی از واصلان گشت تا آن
لمعات بعد از وفات حضرت شیخ الاسلام چون از ملتان عزیمت بیت الله نمود از آنجا در روم رسید و شهر قونیه
در آمد آنجا شیخ صدرالدین قونوی خلیفه شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره بود چند گاه در صحبت ایشان
بگذرانید و نسخه لمعات مذکور در قونیه تصنیف فرموده است از آنجا که تا بیت فصوص کلمات و نکات ترجمان
بجانب شیخ الاسلام صدرالدین عارف نوشته که مارا آلا ان بصوفی صحبت افتاد که کما اتش انسیت
معلوم نیست که حضرت ایشان چه جواب نوشته اند در ایام که شیخ فخرالدین عراقی در قونیه آمد
شیخ نورالدین جندی رسید که او نیز از مریدان کبار شیخ محی الدین ابن عربی است و باتفاق او
حضرت شیخ صدرالدین قونوی را دریافت و نسخه فصوص در صحبت ایشان مطالعه کرد چنانچه
در فصوص بیست و هشت فص است او نیز در لمعات بیست و هشت لمعه نوشت و خاوری که
شارح لمعات است در شرح خود مرقوم ساخته که شیخ فخرالدین عراقی لمعات در صحبت شیخ صدرالدین
قونوی نوشته چنانچه خاوری این بیت در شرح خود مرقوم نموده **بیت** چو در سنبل چرد آهوی تاتار
نسیمش نافه مشک آورد بار * فاما اگرچه خاوری بدان نسبت نوشته پیش ارباب نظر و اصحاب
بصر مخفی نیست که لمعات یک قطره سحاب فیض است که از دریای معرفت حضرت شیخ الاسلام
بهاءالدین در کام روحش چکیده و او قصاید خوب و ملیح مرغوب در اوصاف و ثنای آن قطب
سپهر حقیقت نوشته است که در دیوانش موجود است بعد وفات حضرت مولانا جلال الدین رومی از
حضرت شیخ صدرالدین قونوی رخصت گرفته در دمشق آمد و رحلت فرمود و قبر او در پهلوی حضرت
محی الدین ابن عربی واقع است چنانچه این حقیر در صالحیه دمشق که محله مشهور است بزیارت این
بزرگواران مشرف گشته چنانچه عزیزان آن دیار بدین عبارت اشارت کنند که هذا بحر العرب و هذا
بحر العجم و قبر شیخ اوحدالدین کرمانی نیز همدران بقعه است آورده اند که در آن نیته شیخ فخرالدین بملتان
حضرت شیخ الاسلام بهاءالملة والدین میبود و دختر حضرت ایشان که در حباله او میبود وفات

بعد از چندگاه که دختر دیگر کهتر از خود هر بود بحباله او در آرد بحضرت شیخ صدر الدین عارف فرمود که بابا صدر الدین
درین کار مصلحت چیست شیخ صدر الدین قدس سره عرض نمود که من روزی شیخ فخر الدین را بر باب
خانقاه ایستاده دیدم که پیراهن برداشته کسب هوا میکرد و از نسیم صبا محظوظ میگشت کسی را که این قدر
حظ نفس باشد دختر شما در حباله او حیف آید **ذکر از مریدان** صادق الاقوال و کثیر الاعمال کامل الاحوال
خدمت اختر برج سعادت سید صدر الدین احمد نجم الدین هرویست المعروف به سید حسینی او را تصنیف
بسیار است چه منظوم و چه منثور مرغوب و مقبول و محبوب اهل قلوب در نثر نزهة الارواح و طرب المجالس
و در نظم زاد المسافرین و سیر نامه و دیوان کنز الرموز هم در ملتان بخدمت ملازمت حضرت شیخ الاسلام
بهاء الملة والدین زکریا قدس سره تصنیف کرده و حضرت سلطان بشرف مطالعه رسانیده و بسیار
تحسین فرموده و سوالها که بر آن حضرت شیخ محمود شستری در گلشن راز نوشته هم از حضرت سید
حسینی ست بغایت عالی مرتبه بود چنانچه در عهد او در نواحی خراسان در علم معرفت و در روش مشیخت
همتای او نبوده ریاضتی عظیم و عبادتی مستقیم داشت اول بار در خطهٔ ملتان همراه پدر بزرگوار خود
سید نجم الدین رحمة الله علیه برسم تجارت آمده بود زیرا که پدر بزرگوارش تجارت کردی و اوقات خود
بدان محصول در گذرانیدی در ان بار بصحبت پدر بزرگوار خود به ملازمت حضرت شیخ الاسلام قدس
سره رسیده و مرید گشت مقدمات علمی بکمال رسانیده بود و هوای در سر داشت بعد وفات پدر
یکبارگی تجرید و تفرید نمود هرچه بود همه نصیب فقرا و مساکین فرمود و در ملتان آمده بشرف سعادت
ارادت مشرف گشت سه سال در خدمت و ملازمت ایشان مجد بود و بسی کرامات از برکت صحبت حضرت
ایشان حاصل کرده چنان استماع افتاده که در آنچه حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق در عهد سلطان
شمس الدین التمش از قصه قضیه محضر حضرت شیخ جلال الدین تبریزی بدهلی رسید خدمت
سید حسینی رحمة الله علیه برابر ایشان بودند و آن قصه و قضیه در ذکر حضرت شیخ جلال تبریزی
مرقوم کرده شود و مرقد منور او در شهر هری واقع است مردمان آن دیار روز دوشنبه بزیارت او
هر دو آیند و مشرف میشوند یکی از کشتگاهای آن شهر مرقد ممدوح اوست که روح را راح می بخشد

در آن ایام که این ضعیف نام در دار السلام هری بود بصحبت حضرت مولانا نور الدین **عبد الرحمن**
جامی قدس سره و مولانا عبد الغفور لاری بزیارت حضرت سید مذکور مشرف گشت
تا نماز ظهر و عصر همانجا گزاردیم و بسی فیض و راحت حاصل نمودیم و حضرت سید آمدن خود بشهر دهلی
در نسخه طرب المجالس نوشته است و دیگر از مریدان حضرت شیخ الاسلام شیخ حسن افغان است
رحمة الله علیه که حضرت شیخ بارها بر زبان مبارک آورده که اگر روز قیامت پیش کشته قضاء
حضرت حق تبارک و تعالی ندا دهد که زکریا چه آورده عرض نمایم که حسن افغان را آورده ام
این حکایت و مناقب دیگر از حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره در کتاب
فواید الفواد مرقوم فرموده است و چنین نوشته که او مردی عامی بود هیچ نخوانده بود یکحرف نمی شناخت
اما لوح محفوظ در آینه دلش عکس انداخته بود بعضی مردم سطر بکاغذ مسوده کردند سطری از
احادیث رسول صلی الله علیه وسلم و سطری از نقل دیل مشایخ و سطری از قرآن مجید پیش او داشتند
و گفتند درین سطور اختیار رسول کدام است و قرآن مجید و اقوال مشایخ کدام او با اول نگاه انگشت
بر سطر قرآن نهاد و گفت این کلام حق تعالی ست که نور او تا عرش مجید است که می بینم باز اشارت
بر سطر حدیث کرد و گفت این حدیث مصطفی ست صلی الله علیه وسلم که طلعت او تا سپهر هفتمین می بینم و
باز دست با قول مشایخ می نهاد که این سطر از اقوال پر کمال مشایخ است رحمهم الله که نور او تا افلاک
ترے یابم او مردی کوهستانی بود که در آن کوه افغانان ساکن اند و آن کوه را کوه سلیمان میخوانند
و هم حضرت شیخ نظام الحق والدین فرموده که او در آنچه که در دهلی آمد براهی میرفت بمحلی گذشت
که آنجا ملکی مسجدی بنا میکرد و دانشمندان کبار بسیار در آنجا حاضر آورده بودند که محراب آن مسجد
باحتیاط تمام بسمت بیت الحرام اساس نهند و او در آنحال که علما مختلف الاقوال بودند بعضی بطرف
راست میل مینمودند و بعضی بجانب چپ حکم میفرمودند درین میان چون حسن افغان آنجا رسید
و علما که در گفتگوی محراب بودند روی بدیشان آوردند او دست ایشان کشیده و بسمت قبله
ایستاده شد و اشاره بانگشت جانب بیت الله کرد که ببیند کعبة الله مقابل شما ست ایشان

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

همه را بنظر جمال با کمال کعبه آمنا و بعد از معاینه سر در قدم او نهادند و او از آنجا برگذشت تا به
مغرب بمسجدی رسید و امامی بجماعت نماز ایستاده بود برکعت اول بدو اقتدا نمود و بعد از تمام سلام
دست امام بگرفت و بگوشه برد و پرسید که ای خواجه ما درین نماز بجماعت پیوستیم و بشما اقتدا کردیم
شما درین نماز از دهلی به هندوستان رفتید و از آنجا برده خریده به ملتان آوردید و از ملتان نیز به
بره بدیگر تجره رسیدید و ما بدنبال شما سر و پا و حیران و پریشان گشتیم این نماز را چه نام نهیم [illegible]
خواجه حسن مذکور بنماز پیوست خطره امام این نوع بود که در میان آورده بزرگی و کشف و کرامت
حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام بهاء الحق والدین قدس سره تا آن جا نشست که در تحریر و تقریر
گنجد اگر اسامی خلفا و مریدان ایشان کما ینبغی ثبت نمایم دفتری علاحده باید **نقل است**
در ایامی که سلطان شمس الدین التمش در دهلی پادشاه گشت سلطان قطب الدین ایبک طاب
ثراه سلطان شمس الدین مذکور را آزاد ساخت بخلعت سلطنت آراست چتر سرخ و سیاه
با خرگاه خاص که از سلطان معز الدین سام یافته بود بخشید و او را ولی عهد خود گردانید و بر کلانی که در
شجاعت و مبارزت ممتاز و سرفراز بود ند بیشتری تا مرد و تابع او کرد چه قباچه بیک ترکی جلد و مبارز بود
ولیکن مزاجی درشت داشت او را نیز شهر اچه مبارک و قبة الاسلام ملتان تا حد و تته موجب داد
تابع و نامزد سلطان شمس الدین مذکور گردانیده تا از خط فرمان او گردن نتابد و هر جا که مصالح [illegible]
حکم نماید بطوع و رغبت بشتابد و قباچه مذکور اکثر در ملتان میبود بعد از وفات سلطان قطب الدین
پادشاهی به سلطان شمس الدین قوتی تمام گرفت که او مردی متعبد و مجتهد بکمال از اولیا و خدا تعالی بود
و منظور نظر مشایخ کبار گشته بود چنانچه **نقل است** از مولانا سراج صاحب منهاج طبقات که سلطان
شمس الدین طاب ثراه ترکی بود در کمال عفت چون در بند آمد اول خواجه جمال الدین خرید
در غزنین آورد چون در خور او خریداری نیافت او را با زبتجارا ببرد و از آنجا بجهت تجارت به هند
رسید سلطان مذکور بر ایراد بود خواجه جمال الدین بخاری در کاروان سرا نزول داشت
سلطان را از جهت طعامی بازار فرستاد در آن ایام سلطان شمس الدین در پانزده سالگی بود

جمال با کمال او داشت و صلاح بسیار نگهبان پیش خانقاه شیخ شیوخ شهاب الدین عمر سهروردی قدس
سره گذشت نظر سلطان بر ایشان افتاد و شیخ اوحد الدین کرمانی نیز بخدمت ایشان حاضر بود سلطان
در خانقاه درآمد فراصه چند در میان داشت کشاده پیش حضرت شیخ شیوخ نهاده فاتحه التماس کرد
چنانچه ایشان فاتحه خوانده لفظی بزبان مبارک راندند که من در چهره این شخص انوار سلطنت لامع میبینم
شیخ اوحد الدین نیز گفت که از برکت شما در سلطنت و دنیا و دین سلامت باشد چنانچه حضرت
شیخ الاسلام سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره در فوائد الفواد نیز آورده است که سلطان
شمس الدین التمش منظور و مقبول این دو بزرگوار است یعنی حضرت شیخ الشیوخ و شیخ اوحد الدین کرمانی
قدس سره العزیز قباچه چون رونق سلطنتش بدید و بشنید رگ گردنش بجنبید خواست که بسلطان
شمس الدین بغی ورزد و قدم مخالفت در راه طغیان کشاید این [illegible] بحضرت مهر سپهر مشیخت شیخ الاسلام بهاء الحق
والدین انکشاف یافت حضرت شیخ رحمة الله علیه مضمون شطط و فتنه انگیزی قباچه بجانب سلطان شمس الدین
مکتوبی ارسال فرمود در آن ایام قبة الاسلام قاضی شرف الدین اصفهانی بود عالم و عامل و متدین کامل
او نیز همدرین مضمون خطی روان ساخت قضا را هر دو کتابت بدست کسان قباچه افتاد قباچه مذکور
چون خطها بدید نائره قهر خود جهید چنانچه دود نائره غضبش بکاسه سرش رسید هم در صفه بار خود محضری
ساخت حضرت شیخ الاسلام نور الله مرقده قاضی را طلبید و چون ایشان حاضر آمدند حضرت طرف
راست او بنشست قاضی را بمقابله خویش نشاند خطش کشاد و بدستش داد چنانچه قاضی خواند
ساکت ماند مبهوت ساعتی بیانی بی اتفاقی را اشارت شود که در طرفة العین گردنش انداخت
و از خون مسلمان پاک بساط خدا را رنگین ساخت بعد از آن مکتوبی دیگر بدست مبارک حضرت شیخ خود
حضرت شیخ الاسلام چون خط خود دید بر فور فرمود که آری این خط من است هر چه در آن نوشته ام
باشارت حق نوشته ام تو چه میتوانی کردن چون حضرت شیخ این کلمات بر زبان مبارک راندند قباچه مذکور
سر فرو انداخت و بعد رفتن تمام حضرت شیخ الاسلام قدس سره را باز گردانید **نقل است** که روزی در
خانقاه خود نشسته بودند بجانبی اشاره فرمود بروند و که در دو پنج هزار سرخ است حاضر گردان

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

خادم سوے خزانہ دوید اسباب مخزن درہم پاشید نشانی از آن صندوق ندید بضرورت چون صندوق نیافت
بخدمت حضرت شیخ شتافت واقعہ حال باز گفت کہ آن صندوق پیدا نیست حضرت شیخ اندک تامل نمودہ
وچشم کشادند و فرمودند الحمد للہ و چنین گویند کہ بعد مدتی دو ایام خادم بحضرت شیخ الاسلام اعلام داد کہ آن
صندوق کہ پیشین روز نایاب بود اکنون از زیر بعضی اشیا پیدا شدہ است حضرت شیخ در حال بیان
سؤال از اندک تامل الحمد للہ بزبان مبارک راندند و خادم مذکور را بطلب صندوق دواند و بحضار مجلس
شریف بعبارت لطیف فرمود الحمد للہ گفتن بہر دو حال بنا بر آن بود کہ در پیش اہل اللہ عدم و وجود دنیا
مساوی است نہ بر رفتن او فکریست نہ بآمدن او بہجتی بعد از آن پنج ہزار دینار را باہل استحقاق نثار ساخت
وچشم التفات بدان نینداخت مسموع است کہ والی ملتان را احتیاج بغلہ شد و دران روزگار غلہ بسیار
عالی بود و بہاے گلی مو از دید التماس غلہ بحضرت شیخ نمود حضرت شیخ یک انبار ربدو انعام و ایثار در نمود
چون والی مذکور غلہ از انبار کشیدن گرفت ہفت کوزہ پر تنکہاے نقرہ از انبار پدید آمد والی بحضرت
شیخ الاسلام اعلام داد کہ حضرت شیخ مارا غلہ انعام ارزانی داشتہ است نہ کوزہ ہاے پر از تنکہا
از حضرت شیخ فرمود کہ مرا این کوزہ ہاے پر نقرہ معلوم بود ترا با غلہ ہم بخشیدم سبحان اللہ چہ دل داشت
کہ گوشہ چشمے بدنیا نگماشت ہر کہ را چیزے انعام فرمود بے سبقت گلی بود نقل است کہ قوالی شیرین
مقالے خوش کلامی عبد اللہ نامی از جانب روم بملتان رسید و طفیل قدوم حضرت مخدوم المشائخ
بہاء الحق والدین قدس سرہ مشرف گشت و عرض داشت کہ من بندہ بشرف ملازمت و خدمت
شیخ الشیوخ مشرف گشتہ ام و حضرت ایشان بحسن صوت من در سماع شدہ اند در آن حین حضرت شیخ
الاسلام بہاء الحق فرمود چون حضرت ایشان شنیدہ اند زکریا نیز بشنود بعد از ان اشارت بخادمی کرد
عبد اللہ را یاد دہ یار کہ بزبرا او بنہند در فلان حجرہ بیرون بستان و این اشارت بعد از نماز خفتن بود خادم
مذکور بدانچہ مامور بود ہمچنان کرد بعد از یک پاس شب حضرت شیخ بحجرہ تشریف فرمودند و اجلاس
نمود بعد از نہ دو سیپارہ قرآن شریف بمخرج و ادای لطیف بخواندند و اشارہ باستماع سماع فرمود عبد اللہ
چون زبان بصوت کشود این بیت بتکرار نمود ع مستان کہ شراب ناب خوردند - از پہلوی خود کباب کردند

حضرت شیخ سرے جنبانید و برخاست چراغی در آن حجرہ نبود بنشاند عبد اللہ مذکور گفت چون حضرت
شیخ نزدیک ما رسید ما دامن پیراہن او سپید دیدیم دیگر ہیچ نمی دانستم کہ حال تواجد ایشان چیست و چہ
سؤال است بعد از زمانے از حجرہ بیرون شدند ما بدو یار خویش ہمدران حجرہ ماندیم چون صباح شد
خادم حضرت شیخ خلعتے مکلف و بیست تنکہ نقرہ آوردہ کہ حضرت شیخ انعام فرمودند عبد اللہ مذکور را از
ملتان بقصبہ اجودہن آمد و بشرف سعادت ملک المشائخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ مشرف گشت
چند روز بخدمت ایشان ماند و از آنجا بدہلی آمد حضرت سلطان صوفیان نظام الحق والدین قدس سرہ
میفرمایند کہ من آن عبد اللہ را دیدہ ام و از دہلی باز با اجودہن رسید و روے خود بپاے مبارک
حضرت فرید الملۃ والدین بار دیگر مالید بعد چند روز از حضرت ایشان رخصت طلبید کہ باز بملتان آید
از حضرت شیخ فرید الحق فاتحہ خواست کہ از ملتان بسبب خوف قطاع طریق وارد ہمتے فرمایند کہ بسلامت
بدانجا رسم حضرت شیخ فرمودند کہ از اینجا تا فلان موضع تعلق بمن است و از فلان حوض تا پیشتر حد
شیخ بہاء الدین زکریا ست تعلق بدیشان دارد القصہ چون عبد اللہ رومی نزدیک آن حوض رسید
کہ آنجا سرحد ملتان بود از جانب حوض قطاع طریق با شمشیرہاے برہنہ نمودار شدند چون عبد اللہ این
فتنہ بمعاینہ را مشاہدہ نمود وحشت و تشویش افزود و لرزہ در اندامش افتاد و دل بر مرگ نہاد و از سخن
سلطان الواصلین فرید الحق والدین قدس سرہ کہ در وقت رخصت بدو اشارت فرمودہ بودند
کہ آن فلان حوض سرحد ملتان است او را یاد آمد گفت از قصبہ اجودہن تا بدین موضع در زمرہ
قطب الاقطاب شیخ فرید الحق والدین از برکت نفس متبرک او بسلامت رسیدیم یا حضرت سلطان
المشائخ شیخ بہاء الملۃ مددے فرما و این گروہ انبوہ را از سر این غریب دفع گردان کہ این زمین
در زمرہ حمایت شما ست ہمان زمان بفرمان اللہ تعالے آن دزدان کہ نمودار شدہ بودند توجہ
بطرف دیگر نمودند بعد چند روز چون عبد اللہ در روزے کہ قدمبوس حضرت دریافت گلیم لوئیہ
سرخ کہ بطرف خود تا گو دے با فند پوشیدہ بود حضرت شیخ چون بدان گلیم نظر نمود فی الحال فرمود
کہ گلیم سرخ چرا پوشیدہ این لباس شیطان است بطبیعت بشریت عبد اللہ را این سخن گران آمد

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

سید جمال مجرد ساوجی است نیز فرود آمده بودند چون شب در آمد حضرت شیخ بعبادت حق مشغول شد
بعد از زمانے که از عبادت فارغ گشت چشم از مراقبه گشاد نظر مبارک او بجانب قلندران افتاد دید
که از وجود یک قلندرے نورے مانند مهر بسمت سپهر ساطع و لامع است حضرت شیخ متعجب شد
که درین کسوت و صورت این معنی را چه مناسبت باشد آهسته نزد آن قلندران آمد و فرمود که اے
مرد خدا در میان این قوم پر لوم چه میکنی قلندر گفت اے زکریا تا بدانی که در هر قوم عامی و خاصی
می باشد که از قوم عام را هم بدان خاص مے بخشند این حقیر را از جائے دیگر استماع است که چون
قلندر بدین دستور سخن راند حضرت شیخ زمانے در تامل ماند و بقوت باطن او را از ان کسوت و [illegible]
که داشت بیرون آورد و در حجره خاص خود مشرف گردانید چند روز در صحبت خود داشت و بر کلیات
و اسرار مدد و ایثار فرمود و او سید بود بعلوم ظاهر و باطن آراسته سید عبدالقدوس نام داشت فرزند
موصل بود جذبه و سکر بدو غلبه نمود چون از موصل بزیارت رسول به بیت الله مشرف گشت [illegible]
مراجعت بمصر رسید و از انجا بزمین دمیاط آمد کسوت قلندری بقبره حضرت سید جمال [illegible]
از بابا احمد آقروسی که شهریست در مغرب زمین چنانچه این کاتب چون بمغرب زمین رسید در شهر
اندوس پنج ماه بود و این بابا احمد جوالق پوش سفرے از سفردان حضرت سید جمال مجرد ساوجی
بود در دمیاط که روضه سید جمال در آنجاست تکیه داشت چنانچه این حقیر در ایامی که زیارت انبیا
علیهم السلام بمقام دار السلام مصر رسید و هفت ماه در آنجا بود و از انجا قاصد دمیاط از برائے زیارت حضرت
سید جمال مذکور رسید پانزده روز به بقعه مبارکه بود و هم حضرت شیخ المشایخ نصیر الملة والدین محمود قدس سره
در نسخه خیر المجالس مرقوم فرموده اند که سید جمال ساوجی مدتے در مصر مفتی بود چنانچه مصریان او را
کتابخانه روان گفتندے و هر استفتا که مشکل بودے او جواب فرمودے و هرگز رجوع کتابی نه نمودے
ناگاه او را جذبه و حالتے پیدا گشت سبلت و ریش تراشیده بگورستان رفت مستقبل قبله متحیر شده چشم
بآسمان دوخته نشست در مصر دانشمندے بود چون او را خبر شد که سید جمال الدین ساوجی را این چنین
حالے بظهور آمده است که ریش و بروت تراشیده و ترک صلوة نموده بیهوش و مبهوت نشسته و آن دانشمند

ملک العلما مصر بود از مصر مجمعے ملایان ظاهر بعیادت رسید و حضرت جمال الدین را بدان حال دید فرمود که
ارزیز گرم سازید و در حلقش بریزید آخر همچنان کردند و او را هیچ تفاوت نکرد فاما آنچه این احقر الانام بدان
مقام فرجام رسید از اکابر و اخیار آن دیار که اهل اعتبار بودند چنان شنید که حضرت سید جمال مدتے
در مصر بود و بصورت و معانی جمال و کمالے عظیم داشت چنانچه مردم مصر او را از فرط جمالے که داشت یوسف ثانی
گفتندے و هم چنان که زلیخا بر حضرت یوسف صلوات الله علیه عاشق شده همچنان زنے از زنان مصر امرائے
یکبار که در آنجا نامدار بودند فریفته جمال حضرت سید گشت چنانچه اغلب اوقات مشوش حالات او میبود
و زبان بزبان وحشت می افزود چنانچه سید مذکور نیم شب از مصر گریخته در زمین دمیاط که از انجا هفت هشت
روزه راه باشد رفت و دران ایام آن مقام از عهد مهتر یوسف علیه السلام ویران بود رفت و منزوے گشت
بعد چند روز آن زن شیفته پر سوز خبر یافت بدنبالش بشتافت چنانچه این خبر بحضرت سید مذکور رسید
مضطرب گشت و دست بدعا آورد که بار خدایا جمالیکه فتنه حال ما شده است مبدل و متغیر گردان که
هیچکس را بجانب ما میلے نماند چون دست مبارک بروئے خود فرود آورد موئے ریش و سبلت و ابرو همه
ریخته یافت و آن زن که فریفته او بود فرمود که زود بحضور آ ندر زن مذکور چون این خبر شنید بے سر و پا
بسویش دوید سید مذکور را بدان حال دید و روئے از وگردانید حضرت سید از وے خلاص یافت بعد از
رحلت حضرت سید جمال هر درویش که بمقام او نشست ریش و ابرو تراشید و این صورت و کسوت
ورزید القصه چون سید عبدالقدوس را حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق از ان کسوت و صورت بیرون
کشید فرمود بابا عبدالقدوس سید جمال را آن حال بود او باختیار خود ریش و ابرو نه تراشیده
بلکه از خودش ریخته سید عبدالقدوس مذکور نیز یکے از پیوستگان [illegible] حضرت شیخ الاسلام
بهاء الحق والدین قدس سره بود و سید مذکور صاحب حال و جذبه بود دایم الاحوال در استغراق [illegible]
میبود و از ین مقام حضرت شیخ الاسلام او را در عالم صحو آورد که این مرتبه اهل تمکین است و مقبره [illegible]
او در قصبه نا این است که میان یزد و اردستان واقع است این حقیر نیز در آنجا رسیده است
در جوار روضه خود معبد مالیده مردم آنجا از فراد آن بزرگوار را زیارتگاه ساخته اند فتقل [illegible]

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

از حضرت سلطان المشایخ نظام الحق والدین بداؤنی قدس سره که شبے از شبها حضرت شیخ الاسلام
در میان خلفائے خویش نور الله مرقدهم نشسته بودند بدیشان توجه نمودند و فرمودند که میان شما کیست که
بدو رکعت نماز اقامت و بیک رکعت قران مجید و فرقان حمید را تمام بخواند از یاران مجلس متوجه این معنی
نگشت آنگه حضرت شیخ مشار الیه پیش رفت و در رکعت اول ختم کلام الله تمام نمود و در دوم چهار سیپاره
دیگر خواند و نماز بسلام اتمام رسانید و میفرمودند که هرچه از اوراد و اعمال مشایخ اهل حال بمن رسید
حق تعالی توفیق رفیق من گردانید مگر یک چیز که بمن رسیده بود که فلان بزرگوار هر روز از آغاز صبح
تا طلوع آفتاب ختم قران میکند و من از طلوع صبح صادق تا هنگام نماز فجر میخواندم که ختم کلام الله کم
و بے میسر نمی شود هرچند که قصد می نمایم چهار سی پاره باقی میماند و این احقر الانام از حضرت شیخ کرام
پیر دستگیر بهاء الحق والدین قدس سره چنین استماع دارد که حضرت ایشان را اعتقاد بود که بعد از فرض نماز
تهجد تا سنت نماز فجر ختم کلام الله میسر بود **نقل است** که حضرت شیخ الاسلام قدس سره مریدان را
کم قبول مینمودند در وقت بیعت قبل از نصایح دیگر میفرمودند باید که چون دست من به بیعت میگیری
و مرا به پیری می پذیری هر درے و هر سرے نباشی یک در باید گرفت و محکم باید گرفت گویند روزے ساده
بوالفضول بملاقات حضرت شیخ الاسلام بهاء الحق والدین قدس سره آمد و بنشست و سلامے کرد
حضرت شیخ بدو چندانے التفات نفرمود و چیزے ما حضر از جنس طعام پیش نیاوردند آن مسافر مذکور
گفت که حدیث از رسول صلی الله علیه وسلم است من زار حیا ولم یذق منه شیئا فکانما زار
میتا چرا حضرت شیخ برین حدیث عمل نمیفرمایند حضرت شیخ الاسلام فرمود که خلق دو نوع است عوام
و خواص مرا با عوام کار نیست و ایشان را نیز اعتبار نیست اما چون خواص بر من می آیند بقدر حال خویش
فیض میربایند و فرو نمیگیرند معنی حدیث اینست **نقل است** که حضرت شیخ الاسلام والمسلمین
بهاء الدین قدس سره روزے در خانقاه نشسته بود سپاهیے در آمد و عرض نمود که مخدوم من
این چنین خوابے دیده ام تعبیرش چیست حضرت شیخ مشار الیه فرمود که برو به توبه بپیوند که مرگ تو
نزدیک است بعد چند روز صوفی نیز عرض نمود که من نیز مثل آن سپاه خوابے دیده ام تا چه پیش آید

حضرت شیخ تامل نمود و خبر داد و مرد لشکری بود کشته شد از تو نماز بے یاد و وے فوت شود که آن نیز حکم مرگ دارد همچنان از شیخ
که حضرت شیخ فرموده بود و هم **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا نظام الحق والدین قدس سره روزی حضرت
شیخ الاسلام بهاء الحق والدین زکریا قدس سره در خانقاه خویش نشسته بودند جمعے قلندران جوالق پوش
در آمدند و چیزے از ایشان توقع کردند حضرت شیخ را از ایشان تنفرے تمام بود و چیزے اشارت نفرمود
قلندران مذکور برخاستند و هر یک سنگے که بر زبان آن زمان در دستان بدستان آمد گرفتند و در شوخی و عربده در آمدند تا بغایتے
که دست بسنگ و خشت بردند حضرت شیخ الاسلام فرمودند که در خانقاه را ببندند خادم همچنان کرد چون آن قوم
ملامتیه باک نداشتند بدان خشت تنها بر خانقاه زدن گرفتند در آن حین حضرت شیخ الاسلام متامل شد و فی الحال
فرمود که در خانقاه بگشایند که من بیچاره شاه حضرت شیخ شیوخ حضرت شیخ شهاب الدین قدس سره هم در آن
خود نشسته ام خادم باشاره حضرت شیخ در خانقاه بگشاد و در طرفة العین هر قلندرے سر بزمین نهاد و ترسان و لرزان
محترز شدند تا بدیشان چه نوازش شده باشد والله اعلم بالصواب **نقل است** یکے از پیوستگان حضرت
ایشان که در لاهور متوطن بود بسے صاحب حال و اهل کمال بود او را شیخ زنده سجستانی میگفتند همانا در
روز عید بعد از نماز هم در عیدگاه روئے سوئے آسمان کرد و گفت بار خدایا روز عید است هر بنده بخواجه
خویش دست پیش میبرد و عیدی میخواهد باید که مرا از خزانه خود عیدی انعام فرمائی چون این سخن
با تمام رسانید همدران حین دید که حریر پاره بخط سبز مرقوم فرود آمد و بر دستش افتاد و در آنجا تحریر بود ما
آتش دوزخ بر تو حرام گردانیدیم و ترا از مشقت و حرارت او آزاد ساختیم چون حاضران عید این حال
مشاهده کردند جا بدست و پائے او تبرکا بوسیدند درین میان معتقدے که از مخلصان او بود متوجه گشت و
عرض نمود که اے شیخ تو از حضرت حق عیدی یافتی اکنون باید که تو مرا عیدی دهی چون حضرت شیخ زنده این سخن
بشنید فی الحال آن حریر پاره از بغل کشیده و برا بخشید و گفت این عیدی تو باشد فردا من دانم و دوزخ
سبحان الله مریدان حضرت او را این حال و کمال بود از اینجا توان دانست که مرتبه آن حضرت چه باشد
نقل است از سلطان الاولیا نظام الحق که حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا را در آخر عمر دوام حلاوت
ایام او فی بود و در سطح طعامهائے الوان پخته میفرمودے و آن نعمتهائے گوناگون در مانده ایشان جا ضرر بودے

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

وبرابر برآنیده تناول نموده گویا که کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا در شان ایشان است و هر که دیده کار
نعمت خدای تعالی را برغبت تمام میخورد خوشحال گشتی چنانکه روزی از روزها درویشان حاضر بودند بعد از آن
حال مائده درمیان آوردند حضرت شیخ الاسلام در حین طعام هر درویشی هم کاسه میشد از میان ایشان درویشی
دید که نان با شوربا تر میکرد و بکار میبرد و میخورد حضرت شیخ گفت سبحان الله میان این درویشان هم مزه
طعام خوردن میدانند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است که نان ترید را بر طعامها دیگر فضیلت
که مرا ابنا و عایشه را بر زنان در آنکه این حقیر غربت مکة الله داشت بملتان رسید و بزیارت حضرت شیخ
الاسلام بهاء الدین قدس سره مشرف گشت و دست بوس شیخ المشایخ شیخ صدر الدین رحمة الله علیه
که صاحب سجاده حضرت ایشان بودند دریافت میان این حقیر و حضرت ایشان در شهر دهلی اتحادی
و محبتی کامل بود حضرت ایشان از دیدن این حقیر فرحتی و بهجتی بجد رسید نمود در حجره متبرکه که حضرت ایشان
قدس سره مشغول میشدند حضرت شیخ صدر الدین علیه الرحمة این حقیر را بدانجا فرود آوردند و هر چه زود
نموده شد که ما را چه حد باشد که درین مقام باز جا م آرام تمامیم معذور ندانستند و هر روز طعام بدان نظام
عالی می‌طلبیدند و بدین اضعف العباد تناول میفرمودند القصه یک اربعین در آن حجره متبرکه
کشیدم تا شبی حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره را در خواب دیدم گوئی از حضرت ایشان
التماس فاتحه مینمایم که حق تبارک و تعالی بصحت و سلامت بزیارت سرور کائنات مشرف گرداند و
از انجا بکعبة الله رساند بعد از آن التماس حضرت شیخ دست مرا گرفت و روی مستقبل قبله آورد و دعا ارزانی
داشت و فرمود که برو بسلامت تو را می رسید چون بروضه مطهر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم برسی سلام من
برسانی علی الصباح مسرور بحضور برخاستم و نشستم بحضرت شیخ المشایخ شیخ صدر الدین رحمة الله علیه
عرض نمودم و رخصت خواستم که امشب حضرت قطب الاقطاب رخصت فرموده اند شما نیز رخصت فرموده
در حق این فقیر فاتحه لطف فرمایید ایشان فی الحال سوگند خوردند که تا یکماه دیگر اینجا باشید از انا رخصت
عرض نمودم که چون از حضرت شیخ الاسلام رخصت یافته ام یکماه از جهت خاطر شما بروضه متبرکه
حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح نور الله مرقده باشم در روضه ایشان از روضه حضرت شیخ الاسلام

بهاء الحق والدین قدس سره علاحده است مقدار تیر پرتابی کم و بیش حضرت شیخ صدر الدین شهر الله از بجانب
اخوات که داشتند برابر این حقیر خود بودند روضه متبرکه حضرت رکن الحق والدین تشریف فرموده ندو آنجا نیز جای
فرح کشایی تعیین نموده اند و حضرت شیخ صدر الدین شهر الله رحمة الله علیه غلیب در آن بقعه جا بوده تشریف
میفرمودند و درویش نوری میکردند و در آنجا درویشی بود او را مولانا کمال الدین حاجی میگفتند حجره داشت
در آن مشغول میبود و بوقت نماز برای جماعت بیرون آمدی مولانا مذکور چون در ذکر آنجا مستغرق مداوم
نموده بود که اغلب اوقات دل او متحرک بودی چنانچه مردم را علوم و مفهوم گشتی که دل او در ذکر است
و این مولانا پیری معمر بود هم بدان خانواده بیعت داشت او را با این احقر الانام محبتی تمام بود اکثر بجانب
احیاء علوم مشغول بودی و عوارف المعارف در اکثر جا از بر داشتی از وی شنیده ام که مزار حضرت بزرگوار
حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین زکریا قدس سره در مزارات پیران تبریزی است که هم در ملتان
واقع است و خطیره حضرت بی بی راستی والده حضرت شیخ رکن الدین قدس سره هم در آن مزارات است
و درانجا گوری است کهنه و بر سینه آن گور درختی بیر واقع است و بر هر شاخ او لفظ الله بر آورده است
چنانچه این حقیر از حضرت پیر دستگیر استماع داشت که در مزارات تبریزی بر سر گوری درخت بیری هست که بر تنه
و بر شاخهای او لفظ الله بر آمده است چون این حقیر در ملتان رسید از آن مردم حال درخت پرسید
و معاینه نمود فی الواقعه همچنان بود که خدمت مولانا کمال الدین حاجی رحمة الله علیه گفتی که آن مزار حضرت بزرگوار
حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین است که بر سینه او این درخت بر آمده است والله اعلم اکثر مریدان و
پیوستگان حضرت شیخ الاسلام صاحب کشف و کرامات بوده اند و اهل کمال و در شریعت و طریقت مستقیم
الحال و حضرت ایشان را همچو نمود که پیوستگان و منتسبان پیش حضرت ایشان سر بر زمین نهند و یا سجده
کنند چون پیش ایشان می آمدند السلام علیکم وفق سنت نبوی میگفتند و ایشان نیز علیکم السلام
میفرمودند **نقل است** از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین یعنی چند مریدی از حضرت
ایشان بر لب حوض وضو میساختند همدران حین حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره
بر سر وقت آن درویشان طالع شدند چون درویشان جمال ایشان دیدند همچنان در تسلیم

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

وضو ساختن بجانب او دویدند و سلام کردند درویشی از میان ایشان ضرور را باتمام رسانید بعد از آن آمده سلام کرد
حضرت شیخ مشار الیه جواب سلام داد و فرمود انت فضلهم و انتہیهم * و هم از ایشان **منقول است**
که در نزدیکی خطه لاهور دیهی بود و در آن دیه مذکور مریدی از مریدان ایشان سکونت داشت و در کنار آن دیه
سیه آبی بود و آن درویش در آنجا زمین داشت و در فصل غله میکاشت و اوقات خود بدان غله
میگذرانید ناگاه آن موضع مذکور بچوداری تفویض یافت و آن شخص شحنه را و را آن موضع تعین
نمود چون وقت درو غله برسید آن شحنه زراعت او را جریب کشید و محصول طلبید و بدان درویش
گفت که تو این زمین را چندین سال بغصب و مفت خورده و غله برده اکنون کراماتی بنما
محصول گذشته و حال ادا بنما هرچند که آن درویش میگفت که از فقیران بگذر و کرامات از درویشان
اهل کمال طلب شحنه مذکور بر حرف خویش بود و او را تعرض نمود چنانچه مردم بسیار رسید و شفاعت آمدند
هیچ گونه آن شحنه لئیم تفهیم نگشت درویش چون این معامله بدید از شحنه پرسید تو از گذشت و گو نخواهی
گذشت شحنه گفت تا کراماتی ننمائی از من خلاصی نیابی آن درویش زمانی در تامل شد و با شحنه گفت
از من چه کرامات میخواهی که ترا بنمایم شحنه گفت که بر سر این آب قدم بنه و بگذر تا از تعرض تو باز آیم
درویش فی الحال برخاست و همت از حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره درخواست
بسم الله الرحمن الرحیم خواند و قدم بر آب راند و بسلامت ماند چنانچه بر زمین روند بگذشت دوم رسید
وضوی تجدید ساخت و دوگانه نماز ادا نمود بعد از تفریغ دوگانه آواز داد که کشتی بیارید تا سوار شوم
و در آنطرف بیایم مردمانی که در آنطرف بودند گفتند چرا همچنانکه رفتی باز نمی آئی گفت از آن سبب
میترسم که نفس را غروری حاصل نگردد و عجبی روی ننماید بعد از آن بکشتی در آنطرف گذشت
الآن آن زمین تحت بعضی مریدان این خانواده هنوز هستند بمجاهده و ریاضت مشغول و آن زمین را
زمین اهل گویند و این حقیر بدان زمین رسیده است و از میان ایشان آن دو درویش صاحب
حال دیده است دیهی است از قصبه سیوهان آن دیه را بجری نام است در آن دیه درویشی بود
مولانا علاء نام بسیار متواضع و پاک اعتقاد چون بدان موضع رسیدم او را دیدم عوارف در پیش داشت

چند محل از این حقیر پرسید مردی صاحب دل بود از آن بیشتر در موضع دیگر درویشی عزیز او جوده طاعت صحیح و
استغراق تمام داشت مردی حاجی الحرمین بود او را حاجی آرام میگفتند چون بملاقاتش رسیدم طعامی
پیش آورد و صحبت با این حقیر آمیخت چندی تناول نمود و او را گله گاو و گوسفند بسیار بود اکثر بدان شیر برنج می‌پخت
و نصیب درویشان میکرد و هرگز گله گاو او را چوپانی و شبانی نبود که بچراند بامداد رود و روان دریا
بسیار است که هرگز گاوی یا گوسفندی از گله او بزراعت غله مردم در نیامده است و درین ... اخته است
در کشف و کرامات خانواده بر خانواده حضرت سلطان المشایخ شیخ بهاء الملة والدین هیچ کسی را
و شبهه نیست یعنی از آفتاب روشن تر است **نقل است** از حضرت سلطان المشایخ
نظام الملة والدین رحمة الله علیه که من از درویشی شنیده ام که مرید ایشان بواسطه بوده روزی حضرت
شیخ الاسلام در جائی مشغول بودند که یکایک فرمودند انا لله وانا الیه راجعون * چون
از حضرت ایشان این معنی استفسار نمودند فرمودند که حضرت شیخ سعد الدین حمویه همین ساعت
از دار فنا رحلت فرموده و هم از حضرت سلطان الاولیا نظام الحق والدین **نقل است** که
شریفی و دانشمندی از بخارا متوجه بدار الخلافت دهلی گشت چون بملتان رسید از فرط رعونتی که
داشت بملاقات حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره میل ننمود وقت عزیمت او
بجانب دهلی همراهانش مزاحم شدند که البته حضرت شیخ الاسلام بهاء الدین را باید دریافت آخر الامر
از ابرام ایشان بجانب حضرت شیخ الاسلام متوجه گشت چون حضرت شیخ را دریافت آن
عجبی و رعونتی که در وی بود یکبارگی برطرف شد و او دستاری معتقد بر سر بسته و دو نباله در آن
آویخته و جبه فرو پشته در آمده بود چون حضرت شیخ الاسلام بروی نظر فرمود بتبسم گفت که
کرباد و بار هم در آمدی آن بزرگوار بر فور بخدمت ایشان ملحق شد و دو نبالهٔ دستار را درهم پیچید
و بشرف بیعت مشرف گشت و ملازمت ایشان ماند و هم از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره
نقل است چون مولانا قطب الدین کاشانی رحمة الله علیه که او در آنچه در خطهٔ قصبة الاسلام ملتان
رسید قباچه که والی آن مقام بود بمراد او مدرسه بنا نمود و بگذاشت که جای دیگر رود ... اختیار ...

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

و اکرام فرزندان مقام مشیخت وا مولانا قطب الدین کاشانی علامهٔ روزگار و شریعت شعار بود نماز با بنا زمهتران مدرسه
گزاردے و بدرس مشغول شدے و حضرت شیخ الاسلام بهاؤ الدین زکریا قدس سره هر روز بامداد آنجا
حاضر شدے و نماز فجر در پس او گزاردے چنانچه مولانا قطب الدین کاشانی از حضرت ایشان پرسید
چون سنت که هر روز از مقام خود چندین دور مے آئی و اقتدا بمن مینمائی حضرت شیخ الاسلام جواب داد
که بدین حدیث کار میکنم مصرع خلف عالم فکانما صلی خلف نبی مرسل مولانا مذکور
ساکت گشت روزے دیگر بامداد حضرت شیخ پاک نهاد بدان مقام حاضر شد مولانا قطب الدین در نماز بامداد
امامت نموده بود و یک رکعت گزارده و حضرت شیخ برکعت دوم آمد و پیوست چون مولانا قطب الدین
بتشهد نشست پیش از انکه سلام گوید حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین نور الله وجهه بنور الیقین
برخاست و نماز تمام کرد مولانا قطب الدین روی سوے حضرت شیخ آورد و گفت چرا پیش از سلام
نماز باید خاست شاید که امام را سهوے افتاده باشد و خواهد که سجدهٔ سهو بجا آورد و چون مقتدی
پیش از سلام برخیزد سجدهٔ سهو نتواند نمود حضرت شیخ بهاء الملة والدین قدس سره فرمود که اگر
کسے را بنور باطن معلوم شود که امام را هیچ سهوے نیفتاده است روا باشد که برخیزد مولانا قطب الدین
مذکور گفت هر نورے که موافق احکام شرع نیست آن ظلمت است حضرت شیخ چون این سخن شنید
پیش آنجا حاضر نگشت و هم از حضرت سلطان الاولیا نظام الحق قدس سره منقول است
که عزیزے مهتران جمیع مولانا قطب الدین را گفت که ای مخدوم تو چرا بر درویشان اعتقاد نمے آری و اورا
این قوم تنگ فیلوی مولانا مذکور جواب داد که آن درویش را که من دیده ام دیگر هیچیک ازیشان نمی یابم مولانا مذکور
حکایت کرد که من و [illegible] در کاشغر بودم قلندرے داشتم ناگاه دو شبانه از شکست [illegible]
[illegible] گفتم این قلندرش را [illegible] که بوده است سازید [illegible] جواب داد [illegible]
انکه چیزے کم شود [illegible] گفتم [illegible] که پنهان شود که اول بود یکے ازیشان [illegible] داده پیشتر
در فلان دکان برد آنجا کار دیگرے پیرے است [illegible] صلاحیت منسوب و در نهایت طهارت
مشهور [illegible] او برود [illegible] بدرد [illegible] رسیدم پیرے دیدم

پرنور در حضور قصهٔ قلندرش بدان پیر و لینه عرض نمودم پیر گوید که جانب من و دید قلندرش طلبید و
گفت زمانے چشم بر بند من بر اعراد چشم بستم بگوشهٔ چشم نگاه میکردم و دیدم که دست قلندرش را از [illegible]
لب رسانید و در [illegible] آهسته در دهن میبرد بستم داد و دیدم چنانچه بود بهتر ازان نمود بپایش افتادم
و در قصهٔ پیش نهادم قبول نفرمود چون بسیار الحاح نمودم که البته قبول باید کرد جواب داد که قلندر اقش [illegible]
درست شده است پیش ازین تشویشم مده چون مولانا قطب الدین این حکایت تمام کرد [illegible]
که او را گفته بود که تو بر درویشان اعتقاد نداری گفت که مولانا آن پیر کار دیگر نجم الدین یوسف نام
دارد و او یکے از مریدان حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین قدس سره چون مولانا
قطب الدین کاشانی این سخن شنید در تعجب ماند و ازان گفت و گوئے که با حضرت شیخ الاسلام
از محل اتمام صلوة بزبان رانده بود پشیمان و خجل ماند بعد معدود ایام ازان مقام بیرون آمد
و بدهلی رسید و در آنجا وفات یافت و هم از حضرت سلطان المشایخ والاولیا نظام الحق والدین
قدس سره منقول است که روزے از روزها حضرت شیخ الاسلام شیخ بهاء الملة والدین قدس
سره نور الله مرقده بحجرهٔ خویش بحق تبارک و تعالی مشغول بودند ناگاه شخصے نورانی پیدا گشت و
نامهٔ سر بمهر بدستش بود بدست حضرت زبدة العارفین خلاصة العاشقین شیخ صدر الدین که فرزند ارجمند
حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین است داد و گفت این بشیخ برسان حضرت صدر الملة والدین قدس
سره چون آن نامه از دستش گرفت و در عنوانش نظر نمود متحیر و متغیر گشت همان زمان در حجرهٔ حضرت
شیخ الاسلام بهاء الملة والدین در آمد و آن سر نامه را که آورده بود بدست مبارک حضرت شیخ الاسلام
بهاء الملة والدین قدس سره داد و خود قدم از حجره بیرون کشید آرندهٔ نامه را نیافت حضرت شیخ
الاسلام بهاء الملة والدین چون این نامه برخواند همان زمان در طرفة العین جان بحق تبارک و تعالی
سپرد و نیز از گوشهٔ حجره آواز برآمد که دوست بدوست رسید چون حضرت سلطان العارفین صدر الملة
والدین این آواز شنید فی الحال در حجره درید و دید که حضرت ایشان از معمورهٔ خاک بمعمورهٔ پاک
رحلت فرموده اند منقول است از حضرت سلطان المشایخ والاولیا نظام الملة والدین قدس سره

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

کہ حضرت شیخ المشایخ سعدالدین حموی و حضرت شیخ المشایخ سیف الدین باخرزی و حضرت سلطان العارفین
بہاء الملة والدین زکریا و حضرت سلطان المشایخ فرید الملة والدین اجودھنی قدس الله سره العزیز در
یک عهد بوده اند اول حضرت شیخ سعدالدین حموی رحلت فرموده بعد از ایشان سه سال حضرت سلطان
المشایخ سیف الدین باخرزی قدس سره رحلت فرموده بعد از ایشان بیسال حضرت خلاصة المشایخ
بہاء الملة والدین زکریا قدس سره رحلت فرموده بعد از ایشان بیسال حضرت سلطان المشایخ
فرید الملة والدین مسعود اجودھنی قدس سره رحلت فرموده اند والسلام ورذکر حضرت سلطان شمس العارفین
والا گوہر شیخ صدرالدین عارف گوید نظم

داده ز پاکی بهوا یک ... | عرقه وحدت مبتلا ...
خاک در ش ... عز و جلال | سرمه چشم دل اہل کمال
صدر نشین گشته بقرب برین | تحفه خلافتش ... صدر دین

آن گہر معدن حق آمده | تازه تر آبی کز رشش باغ ...
بیده اصلاح دل پاک او | عقل خرد مانده ز ادراک او
نور روشن سوی یقین تافته | قرب مع الله ز صفا یافته
یافت جمالی خوشی ... او | ذکر جمیلش شده اوراد او

آن جامع آثار انوار جبروت آن جامع اخبار اسرار لاهوت آن سوار میدان فتوت و آن گلشن ارستان
مروت آن شافی شهود سرپا بشد و آن نافی وجود ما سوی الله آن مست میخانه مراد و آن گنج ویرانه نیاز
آن عالم علماء اسرار و معارف سلطان المشایخ صدرالدین عارف قدس سره در مشایخ کبار مشهور و متابعت بود
و در خطایر انوار توحید ساز در اصل و فرع معمور و در زهد و ورع مشهور در سیر وحدت صاحب معراج
و در علم معرفت رسائے شروح داد و از شیخ عارف از ان میگویند هر بار که کلام الله خواندے معنی سے
فکرت بیشتر راندے و هر حرفی که در تلاوت بودے اور امعانی دیگر روی نمودے عجب حالی داشتے
که هیچ اسباب دنیاوی بگرد خود نگذاشتے چنانکه این حقیر از حضرت بشیر بہاء الملة والدین قدس سره
استماع دارد و در زمانی که حضرت خورشید سپهر شیخ شیخ بہاء الحق والدین قدس سره از مشرق حیات بجانب
مغرب ممات در شش پسر دیگر ونعم حضرت شیخ صدرالدین قدس سره گذاشت متروکات اجناس و نقود
بقسمت ایشان رسید و حضرت ایشان از استعداد رفعت ملک حکمت اسباب اجناس گیر از ارث رسید هم
اول روز نصیب درویشان گردانید در مهر دنیا عود در ملک خود نگذاشت چنانکه درویشی اندر شان او

عرض نمود که از خزانه بابا بزرگوار تو چندین اجناس و نقود موجود بود او تمام خرچ میفرمود تو چرا یکبار
نهب و تاراج کردی و هرگز تبرک و تجرید اورد حضرت شیخ صدرالدین قدس سره در جواب فرمود که حضرت
بابا من همیشه بر دنیا غالب بودے و او را دنیا مغلوب خرچ میفرمود و من اگرچه بیشتر و دنیا غالیم کاسب
ساوی هم میایم نه غالب و مغلوب بنابر که غالب آید ناچار آن مردم آزار را اگر دخود و دور انداختم
و دل خود از تفرقه او جمع ساختم و بیشتر مریدان او اہل کشف و کرامات بوده اند عالمی را ارشاد و انابت نموده اند
پسرے آفتاب عالم افروز سے بجو شیخ رکن الدین ابوالفتح و خلیفه او صاحب حال و اہل کمال شیخ
حضرت شیخ جمال خندان رو بود اگرچه او مرید حضرت شیخ بہاء الملة والدین قدس سره بود فاما تربیت او
حضرت شیخ المشایخ صدرالدین میفرمود که حضرت سلطان المشایخ بہاء الملة والدین قدس سره در حال نزع
بحضرت شیخ صدرالدین عارف وصیت فرموده بودند که در آنچه مبارک در دیش جمال ست بسی قابل و مستعد واد تا
غایت هیچ درویشی پیوند ننموده است او را از خانواده ما نصیبے کامل ست اگرچه بما نرسیده بعد رحلت ما
بشما توجه خواهد نمود والتماس خرقه خواهد کرد او را آن زمان جذبه مغلوب ساخته است در آنچه بملازمت رسد
باول روز بخود او شوی سے روز بخلوت بنشانی و بتلاوت قران امر نمائی تا از غلبه جذبه بشعور آید و او را
صحبت بجا آرد تا در روش سلوک او نقصانے روی ندهد بعد از آن بپیش خود بخوانی و هر آنچه رسیده
از جنس لباس ما تو رسیده باشد غیر از خرقه حضرت شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین قدس سره که آن
تبرک ازلی باشد نصف از آن لباس بعد بوی بستانی و بگوئی که نصف لی و نصف لک و آنچه میگویند که حضرت
شیخ الاسلام بہاء الملة والدین قدس سره شیخ صدرالملة والدین چنین نصیحت کرده است که او را که بحق یگانگی
بما داد تمام نعمت از تو اخذ نماید و نصف دست زدی و بگوئی نصف لی و نصف لک غیر واقعست از آنکه
این سخن در میان درویشی وزنے ندارد که مرید از پیر نعمت بخود کشد و او را خالی گرداند بلکه پیر را کر النعمت ایثار
بما بر از خزانه جاه و آنانه حضرت عزت بیرساند که در آنجا هیچ نقصانے نیست و دیگر شغل درویش صدرالدین سیستانی
که بیشتر در کوه ہائے کشمیر بودے چنانچه معجز کسان کشمیر بیش نیز میگویند انشاء الله کمال او در تذکره حال او نموده آید
دیگر مریدی و محبوبی شیخ احمد بن شیخ محمد معشوق که حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الملة والدین محبوب الهی

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com
Optimized by www.ImageOptimizer.net

قدس سره در سلوک کتابت فوائد الفواد مرقوم فرموده است که جذبه او غالب بودی و او در کمال استغراق از مشغولی حق
چشم تنگ شودی وقتی برای زمستان بود و آب در کمال برودت بامداد از برای غسل آب در آمد و وے
مرید و روی استاد و زبان بمناجات کشاد که الٰهی تو بالحقیقت بادشاهی و از طاعت بندگان خود بے نیازی
و از لطف و عنایت مخلصان بے بضاعت بطاعت را می نوازی بحق محبت تو تا مرتبهٔ خود ندانم ازین آب
هرگز قدم بیرون ندارم در سر او ندا دادند که مرتبهٔ تو آنست که بسے خلایق را از شفاعت تو از داغ دوزخ برهانم
و بباغ جنت خوانم شیخ احمد گفت خدایا بخشش و نعمت ترا حدی نیست و عنایت ترا عدی نه بدین بسنده نکنم فرمان شد
که همه طالبان خود را عاشق من ساخته اند من ترا بخواستم و معشوق خود ساختم احمد مذکور چون این معنی بشنید
از آب بیرون دوید و لباس خود پوشید از آنجا روان گشت هرجا که میرسید آوازے شنیدے که احمد معشوق
مرا آید آخر الامر چند بار او بجائے رسید که از نماز هم باز ماند چنانکه فقهای زمان تکلیف نمودند که از بے شعوری در
مستی خود را بهشیاری در حق پرستی بیا آورد و نماز بحضور حق ادا باید نمود شیخ احمد معشوق رحمة الله علیه گفت
که من ادای نماز نتوانم که فاتحة الکتاب بخوانم فقها گفتند پس بے فاتحه نماز را اثباتے نیست باز شیخ احمد گفت
اگر فاتحه خوانم ایاک نعبد و ایاک نستعین بگویم القصه علما و فقها او را برین داشتند که تو بهمین صفت فاتحه میباید خواند
و نماز را تمام میباید رسانید عاقبت بمزاحمت ایشان خواه مخواه نماز رسانید و زبان بفاتحه کشاد چون بایاک نعبد و ایاک
نستعین رسید از مسام اندام قطرهٔ خون چکید چنانچه خرقه آن خون آلوده گشت رو بفقها آورد که ای عزیزان
من زنے حائضم نماز من روا نیست این حقیر از خدمت مولانا عزیز الله ملتانی که مدرس شهر بود استماع دارد که این
شیخ احمد مذکور پیر احمد بیدار او را محمد قندهاری میگفتند که شیخ احمد مذکور از قندهار در ملتان تجارت کرده
داعیے بسیار و اسباب بے شمار داشت شارب الخمر بود لحظه بے شراب نمی آسود و در خانه بازار بدکانی نشسته بود که
حضرت سلطان العارفین صدر الملة والدین بقصد زیارت مقبرهٔ سلطان المشایخ بهاء الملة والدین توجه فرموده
گوشه چشم مبارکش بروے احمد مذکور افتاد خادم خاص را برو فرستاد هرچه که دانی او را پیش من رسانی
خادم مذکور احمد را بخدمت حضرت سلطان العارفین صدر الملة والدین آورد و حضرت شیخ مشار الیه متوجه مقبرهٔ
مطهرهٔ حضرت سلطان المحققین بهاء الملة والدین بودند بعد تفریغ زیارت توجه بخانه فرمودند و احمد مذکور را

برابر برده و نشستند ایام گرما بود حضرت شیخ صدر الدین شربت طلبید و قدرے از او آشامیده و باقیه که در کاسه بود
نصیب احمد مذکور گردانید چون جرعه از شربت پس خوردهٔ ایشان در کامش افتاد در دل احمد ابواب معرفت کشاد
فی الحال انابت نمود و بسعادت ارادت مشرف گشت و هر اسبابے و قصورے که در ملکش بود ایثار درویشان تخلیه نمود
و مجرد گشت مقدار هفت سال در یک میزر که ستر شرعی باشد بگذرانید حضرت شیخ صدر الملة والدین او را در
بهر فیض میرسانید تا که از اهل ولایت گشت کارش بمعشوقی انجامید دیگر از خلفای ایشان در دیار سند و هندوستان
خدمت مولانا علاؤ الدین قدس سره فرزند خجند است در علم و عمل ممتاز و در صدق و صفا محرم راز سوز نهاده و حال
ملازمت حضرت شیخ الاسلام صدر الملة والدین قدس سره مقام قرب یافته از الفیض وافر داشت و حضرت سلطان المشایخ
صدر الدین عارف قدس سره او را محبوب الله میخواندند و اکثر خدمت مولانا علاؤ الدین نخبه نهاد در صحبت آن سلطان
الاوتاد بودی و او را در شبانروزے دو ختم کلام الله لازم بودے در کتاب فوائد الفواد از حضرت نظام الملة والدین
مرقوم است که حضرت شیخ صدر الملة والدین مبارک حال بحضرت پدر صاحب کمال خود عرض نمود نسخهٔ مفصل
که تصنیف صاحب کشاف است برائے استحکام نحو مطالعه نماید حضرت سلطان المشایخ بهاء الملة والدین قدس سره
فرمود که امشب صبر نمای که اول مصنف او معلوم کنی بهمان شب در واقعه دید زمخشری را که مصنف این کتاب است
در سلاسل و اغلال کشیده بدوزخ میبرند از مباشرت این معاینه ترک مفصل کرد و این حقیر الانام از مولانا
امام الدین مبارک ملتانی استاد شیخ ابابکر زنده پوش حاکمی بود استماع دارم که روزے حضرت شیخ المشایخ و
الاولیا شیخ صدر الدین عارف بکناره آبے بمقدار یک فرسنگے از خطهٔ ملتان است وضو ساختند و شیخ
شیخ رکن الدین ابو الفتح رح هفت ساله بود و هم پیش حضرت پدر بزرگوار خود قرآن یاد میگرفت چنانچه شیخ المشایخ
صدر الملة والدین قدس سره هرجا که بودی شیخ رکن الدین قدس سره را از خود جدا نفرمودی که زیر اثر ایشان
بود ناگاه از طرفے گلهٔ آهو پیدا گشت در آن گله ماده آهو بود غزالے همراه اش حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح رح
قدس سره را نظر بران غزال افتاد که بدنبال او در خود میدید حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح چون طفل بود میل
آهو بچه کلی میل نمود آن گله تمام از نظر ناپدید گشت و نظر شیخ مذکور هم بران جانب بود که آن گله آهو
روان گشت بعد زمانے چون حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین از وضو فارغ گشت و گله

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

وجیه الدین احمد که امام آن بقعهٔ متبرکه بود اقتدا نموده‌ام و مولانا مذکور حافظ بود خوش الحان با استماع قرآن خواندن
او هوش از دل مردم زائل میگشت چنانچه بر خود لازم نموده‌ام که هر روز بامداد و زیارت شیخ سلام و
نماز فجر ادا کنم همچنان میکردم و روز بروز ساعت بعد ساعت طلب من تحریض تعلیم زیادت میگشت
تا سوره‌ئی روزی حال خویش بخدمت مولانا وجیه الدین احمد ره باز نموده‌ام و قصهٔ واقعهٔ لقمهٔ شیر برنج
که حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین قدس سره بمن ارزانی داشته بودند و عمر بحفظ آوردن سورهٔ
یوسف فرموده بودند مولانای مذکور در میان آوردم چنانچه مولانای مذکور بر … و مرا در کنار گرفت
و بشاشت نموده فرمود که البته همچنان باید کرد و سعی بلیغ باید نمود هیچ شکی نیست که چون سلطان المشایخ
صدر الملة والدین قدس سره در باب تو این عنایت فرموده اند زود باشد که ابواب سعادت بر دل تو
مفتوح گردد دوم روز مصحف صحیح داشتم پیش مولانا مذکور را اول همین سورهٔ یوسف آغاز نموده‌ام چنانچه در
پنج روز ضبط آوردم مولانا مذکور در تعجب ماند و در قرآن خواندن من مبالغه نمود بعنایت الله تعالی و
ببرکت حضرت شیخ بمقدار هفت ماه کم و بیش تمام قرآن از بر ساختم و خود را در تحصیل علم انداختم پیش حضرت
سلطان العلماء والصلحا مولانا … الدین قدس سره که چند سال در شهر شیراز پیش سید شریف تحصیل
علم نموده بود برکتی تمام داشت و در صلاحیت مستثنی بود رفتم و احوال واقعه دیدن حضرت سلطان المشایخ
صدر الملة والدین قدس سره میسر شدن حفظ قرآن کلام ربانی تمامه عرض داشتم چنانکه حضرت ایشان
نیز در کنار کشیدند و بشاشت استبشار در دل مرا قوتی بخشیدند و فرمودند که پدر مولانا قطب الدین بهرام
هیچ اولادی نداشت و من در کبر سنی متولد شده‌ام و خدمت پدرم حافظ کلام علی الدوام در تلاوت قرآن
عظیم قیام مینمود و هر جمعه در روضهٔ متبرکه حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین قدس سره بسعادت زیارت
مشرف میگشت و یک ختم کلام الله ثواب آن بروح ایشان تمام میکرد بنیت آنکه مرا فرزندی به حصول آید
و هم شب جمعه بود که بعد از اتمام ختم کلام خود دید که حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین قدس سره
دو خرما عطا نموده فرمودند که مولانا قطب الدین برو یک خرما خود بخور و خرمای دیگر منکوحهٔ خود بخوران انشاء الله تعالی
ترا فرزندی نیک بخت حاصل شود … این خواب از آن بقعه عالیجناب بیرون آمد دید که پیری

حضرت شیخ رکن الملة والدین … پیش خود … مصحف … قرآن تعلیم کنند
حضرت شیخ رکن الدین ایشان نزدیک بود که روز … جزو قرآن یاد نموده … تعلیم و سه بار آن را تکرار میکرد حضرت ملک …
شیخ سعد الدین عارف … تعلیم نمود چون … برجا بود و از بر گشت حضرت شیخ …
باز … تعجب حاضران که واقف بودند قصه گذشتن آهو … دیدن حضرت ایشان آهو بره را که بدنبال ما
در گذشت باز نمودند چنانکه حضرت شیخ صدر الملة والدین قدس سره دریافت که دل برین سبب برجا نیست
زمانی تامل نموده فرمود که کلاه آهو که … سوی گذشتند حضرت شیخ رکن الملة والدین قدس سره گفت که بابا
عجب آهو بره بدنبال مادر بود و نظرش بگذشته بود باز نمود حضرت شیخ المشایخ والاولیا صدر الملة والدین
قدس سره زمانی نظر بدان جانب گماشت بعد از آن همان آهو ماده آهو بچه را … دید که در دیده … آورد
که هم نزدیک حضرت شیخ رکن الدین آمد استاد و حضرت شیخ رکن الدین آن آهو بره را در کنار گرفت
پیشانی او بوسید پستان مادرش در دهانش نهاد و شیرش داد و میگویند که در آن روز نیم جزو کلام الله از یاد
گرفت چنانکه آن بره و مادرش را آورده در خانقاه گذاشت مدتی همانجا میبودند و نیز استماع … استاد
مولانا فتح الله کاتب که استاد شهر ملتان بود و دانشمندان آن جا … سبق میفرمود چنانکه مولانا ابراهیم
پسر او و مولانا عزیز الله و مولانا تمام الدین همه شاگردان او بودند و ایشان نیز در مقام قبة الاسلام ملتان
درس میگفتند و ملک العلما مولانا فتح الله با این درویش اتحادی عظیم داشت گفت که من تا هنوز دست
سالگی هیچ علمی تحصیل نموده‌ام و قرآن نیز کما ینبغی در ضبط نیاورده تا شبی از شبها حضرت سلطان العارفین
شیخ صدر الملة والدین قدس سره را در واقعه دیدم که در مسجد نشسته‌ام و کاسهٔ چوبین پر از طعام پیش
داد و من نیز در گوشهٔ مسجد نماز میگزاردم بعد از آن پایبوس ایشان مشرف گشتم گویی فاتحه التماس نمودم
بدین نیت که اگر علمی دیگر میسر نیست باری از برکت ایشان قرآن میسر شود همچنان نیت داشتم بعرض آوردم
… از آن کاسه لگر شیر و برنج بوده بر داشتند و بدستم دادند که بخور سورهٔ یوسف یاد گیری همان زمان
که آن لقمه شیر و برنج که در دهن انداختم و فرو بردم چون بیدار شدم دیدم که در دل من یک راحتی و
روشنائی ظاهر شده است چون صبح شد بزیارت حضرت ایشان مشرف گشتم و نماز ظهر با حضور مولانا

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

توانی دو خرما سلیمان بدستش داد و از آنجا مسرور و روی بحضور بخانه رسید خرمای خود خورد و خرمای دیگر
بمادرم خورانید از برکت ایشان من بوجود آمدم خدمت مولانا فتح الله رحمه الله فرمود که چون من خواب از ایشان
شنودم بدویدم و روی بخاک پای حضرت ایشان مالیدم و محبت ایشان در دل را مالامال دیدم از همان
روز باز بتحصیل علم مشغول گشتم چنانچه در مدت اندک بمقصود رسیدم و این درویش از حضرت سلطان المشائخ
والاولیا پیر دستگیر سما الحق والدین قدس سره استماع دارد که از رجال اثابت پدر بزرگوار خود شیخ بدر فتح الدین
سفیر سود کند در همسایگی ایشان ملکی بود در غایت صلاحیت با خدمت خواجه بدر مودتی داشت مگر یک مذکور
دیهی چند بود تجواجه مشار الیه الحاح و منت نمود که بموضع قریات من بروند و بر زمین آن قریات مساحت کنند
و جریب کشند و محصول آن قریات جمع نموده معین نمایند خواجه مذکور از غایت الحاح و منت در آن قریات
نزول کرد و مساحت شروع نمود ناگاه شب را بواقعه دید گوییا از انکار خواجه مذکور را شیخ میفرمایند که این کار
در خور حال تو نیست باید که زودتر محترز شوی و بخانه خود روی علی الصباح رعایای آن قریات پیش خواجه جمع
شدند و گفتند که خواجه بیگاه میشود زودتر سوار گردد تا از بعض مواضع زمین به پیمایش رسد خواجه همان لحظه
سوار گشت و توجه بخانه خود نموده رعایا ترسیدند که مبادا بواسطه امری که معلوم ما نیست بدان سبب
محترز میشود خواجه فرمود که ای یاران خاطر جمع دارید احتراز از این نه از سبب شما است بلکه حضرت
سلطان العارفین صدر الملة والدین قدس سره را در خواب دیده ام و مرا از این کار باز داشته است
لا البته از این کار محترز می باید بود و بخانه می باید رفت القصه چون بخانه رسید صاحب قریات شنید که خواجه
از کار موضع محترز گشته و بخانه آمد گمان برد که مگر رعایا انقیاد ننموده باشند و تمردی کردند تا محصول قریات
کما ینبغی بدست ما نیاید بار دیگر بمنت و شفاعت پیش آمد هر چند که خدمت خواجه عذر نمود کیفیت
خواب تمام بیان آورده ملک مذکور معذور نداشت و گفت یکبار دیگر هر چه باشد بموضع قریات باید رفت
و مساحت باید کرد خواجه اهتمام و ابرام او بی غایت و بی نهایت دید یکبار دیگر بیت تمام قبول نمود و بخانه خود
به بالاخانه بقصد تجدید وضو رفته بود که حضرت سلطان المشائخ ظاهر گشت و فرمود نه ترا منع نموده بودم
که قلم بدیه مساحت نرانی و بدین کار مشغول نگردی دست خواجه مذکور گرفت و بر زمین انداخت

چنانکه بیهوش گشت فرزندان و متعلقان او چون حالش بدین نمط دیدند آبی بر رویش زدند چون بهوش
آمد آن معاینه بایانه حضرت شیخ بتمامه بیان آورد از نویسندی مستغفر گشت و یکی از مقبولان حق گشت
ایضاً این حکایت مرقوم و معلوم است بابای که سلطان غیاث الدین بلبن پسر بزرگ قدر خان
نام را چتر و مسند داد و بجانب خطه قبة الاسلام ملتان فرستاد حضرت سلطان العارفین شیخ صدر الملة
والدین قدس سره در آنجا بودند بتشریف سعادت خدمت شیخ قدر خان مذکور مشرف گشته در اندک ایام تمام
ولایت را ضبط نمود و او جوانی بود در غایت خوش طبعی و بلطف مزاجی منسوب خواجه حسن و خواجه خسرو ملازم
او بودند زبان زبان آوری و انعام میبردند طبعش در غایت موزون بود اگرچه خود شعر نمی فرمود اما دلش پیوسته
بصحبت شعرا مایل بود او منکوحه داشت در غایت حسن و جمال پیوسته بصحبت او خوشحال میبود مردی
شارب الخمر بود و در نشر شرب منکوحه او را از افراط مدمن الخمری او کراهیتی تمام روی نموده او دختر سلطان
رکن الدین ابراهیم پسر سلطان شمس الدین التمش بود ناگهان قدر خان مذکور را بدان عزیزه بواسطه
امری رنجش واقع شد و این قدر خان تنگ مزاج و زود رنج بی پروا و بی تحمل بود او را سه طلاق مطلقه ساخت
بعد دو سه روز در خیال جمال او بسی پریشان حال گشت چون بکلی صبر و آرامش نماند علماء شهر را
پیش خود خواند و ماجرا که بود پریشان راند علما چنانچه مسئله هست عرض نمودند که بی نکاح و زفاف ثانی
هرگز بشما روا نباشد صحبت واقع نشود قدر خان چون این سخن را از علما شنید بغایت در خود پیچید و
سرخی رویش بزردی مبدل گشت از مسند برخاست و اندرون رفت و قاضی اثیر الدین خود را
که همدم و محرم او بود اندرون طلبید و تمامی رود دل پیش او ریخت و فرمود در این کار چه مصلحت می بینی اگر
بجانکه نسبت او را بخود بجا نم بیشک و شبه در صدق یات شرمنده مانم و اگر بجانان علاحده بگذارم طاقت
انکار ندارم قاضی اثیر الدین گفت اگر امان باشد بهر مصلحتی که روی دهد بعرض آرم قدر خان گفت آنچه
بهر مصلحتی که روی دهد که از مقصود بمحصول پیوندد اصلا نباید نهفت قاضی مذکور معروض داشت
که درین مقام با لذات و ملکی صفات حضرت سلطان المشائخ صدر الملة والدین است باید که او را از
جهت مصلحت بنکاحش در آرند و از وجدا گردانند تا شما را حلال و مباح باشد قدر خان خوش حال گشته

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

چنانکه قاضی اثیر الدین مخفی از خلق انکار بانجام رسانید بعد مدتے قدر خان قاضی اثیر الدین را تنهائے بر
حضرت شیخ مشار الیه فرستاد و اعلام داد که اکنون او را مطلقه باید ساخت حضرت شیخ تامل و تفکر گشت چنانچه
آن منکوحه بپائے حضرت شیخ افتاد و عرض کرد که مرا از خدمت خود محروم مکن حضرت شیخ فرمود که انشاء الله تعالی
ترا همین جا دارم هرگز بعد نسپارم قاضی اثیر الدین خود رسول را فرمود که هرگز این معنی شدنی نیست که او را
مطلقه سازم و از منزل خود بیرون اندازم قاضی مذکور چون از حضرت شیخ این معنی شنید ظاهر در خشم و کینه
پر واز رسید و از آنجا برخاست و پیش محمد خان آمد قدر خان مذکور از تغیر و تحیر او معلوم نمود که حضرت شیخ به
طلاق و افتراق او راضی نیست رو بقاضی اثیر الدین آورد و مستور حال پرسید قاضی [illegible]
رسانید بمجرد این سماع قدر خان دست بشمشیر برد تا خونش بریزد که ناراین فتنه از وسر برزده [illegible] باز زدند
تامل نمود و فرمود که حالا خون بهوتون ریختن بے فائده است فردا در هر چه گویا باشد اگر از خون شیخ بیازد خواند
زنکین نسازم از آن زن کشته باشم که حالا در خانه اوست این سخن بر زبان راند و معتمدان خود را پیش خواند
و اشارت نمود که مقدار ده هزار سوار جرار شمشیر گذار نیزه باز و تیرانداز اگر وقت صباح مستعد و کمال حاضر شوند
از سر خود گذشته باشند و این سخن در وقت نماز ظهر گفته بود از نهایت قهر و غضب طعامی و شرابی هم نخورد چنانچه
در تمام ملتان هول قیامت روی نموده بود فردا تا چه زاید و حضرت شیخ را از این گفت و گو هیچ اصلا تغیر پیدا
نبود بفرمان الله تبارک و تعالی بین العصر و غرب خبر رسید که موازنه بیست هزار سوار خون ریز
جگر خوار از تک بالا بنواحی ملتان در آمد قدر خان مذکور در تحیر افتاد و او در جنگ خود را [illegible] دستان بگفت
حکم نمود که تمام شهرے و سپاہے مستعد گشته بلا درنگ بدر آیند تا اول اینها را بر اندازم آخر کار شیخ بسازم
تا چنین گویند که در وقت چاشت لشکر شهید قریب نیم روز به لشکر مخالف رسید جنگے عظیم نمود که هر کسے را
آنچنان جنگ یاد نبود و اکثر لشکر مغل را پراگنده ساخت و دیگر پیر انداخت وقت نماز ظهر بر سر حوضے
فرود آمد مقدار پانصد سوار برابر او و لشکر دیگر در پے مغلان افتاده بود در عین نماز بود که امیرے از لشکر
مخالف ناگهانے مقدار دو هزار سوار برابر او بر سر حوض رسید و دید که جماعتی از مسلمانان در نماز اند شمشیر کشیده
بر سر ایشان تاختند و قدر خان مذکور را با تنهائے که برابر داشت شهید گردانیدند اسپ و درع مقتولان [illegible]

رو براه کردند چنانکه این خبر در وقت نماز شام در خطه قبة الاسلام در خاص و عام انتشار یافت نقل است در راه خود
کشیده بود [illegible] ملتان هیچ آسیبے نرسید و آن عورت مستوره مذکوره از برکت صحبت حضرت شیخ صدر الملة و
الدین قدس سره در رستگی دین فاطمه زمان و در راستی یقین مریم عصر گشت از حضرت شیخ رکن الدین [illegible]
قدس الله سره پسر شیخ المشایخ شیخ نجیب الدین رحمة الله که او پسر شیخ المشایخ شیخ شرف الدین منیری باشد که در
بیان چسپیده است که وقتی آیا که من از خراسان عزیمت شهر دهلی نمودم چون بملتان رسیدم حضرت
شیخ الاسلام صدر الملة والدین قدس سره را دریافتم ایام چند [illegible] بود [illegible] یوم حضرت شیخ طعام خواست
و غالب مردم بخدمت ایشان بودند چه از علما و چه از فقرا چون سفره کشیدند طعام حاضر آوردند دیدم که
طعام بسیار بود و تکلف چنانچه در سفره سلاطین باشد و من بحضرت شیخ [illegible] از درویشان و دیگر گفتم
پیش حضرت شیخ [illegible] کلان پر از برنج و زعفران آورده نهاده اند و [illegible] دیگر [illegible] حضرت شیخ بجانب من
اشارت نمودند که بسم الله درویشان خوش باشید من اگر چه صوم [illegible] بحکم من اکل مع المغفور [illegible]
خواستم که از این سعادت مقصر گردم آنچه گفتم و در تناول طعام شروع نمودم و دیدم که حضرت شیخ [illegible]
طعام بکام میبردند و بهر چیزے از نعمت میل میفرمایند در خاطرم گذشت اگر از ما [illegible] بعضی از جهت رعایت
خاطر مهمانان باشد تا رسم تقلیل طعام بهتر است بمجرد این خطره که در دلم گذشت بر نور روشن مبارک
بسوی من آورده فرمود درویش رکن الدین هر که تواند طعام را از حرارت نور گرداند و حق رساند
لازم نیست که مقید به تقلیل طعام باشد ۵ چو نخورد لقمه مشود در تو گهر | تن فزون بر خورید تواند خور
نقل است از حضرت مولانا [illegible] ملتانی که در خطه [illegible] آسوده است او یکے از مریدان اهل کمال
حضرت شیخ المشایخ صدر الملة والدین قدس سره بوده است چنانکه ذکر او حضرت سلطان الاولیاء نظام الملة
والدین قدس سره در کتاب فوائد الفؤاد آورده است که مولانا مذکور شبے از شبها حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم را در خواب دید که در موضعے نشسته وضو میسازند علی الصباح مولانا حسام الدین بدان موضع
رسید ظاهر دید که زمین آن موضع تر بوده است گفت آیت قرآن همین جا [illegible] الان [illegible]
مذکور [illegible] همدران زمین واقع است روزے بخدمت حضرت خلاصة المشایخ صدر الملة والدین

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

قدس سره در زیارت روضهٔ متبرکه حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین غوث قدس سره حاضر
بودم حضرت شیخ صدر الملة والدین قدس سره بعد از فراغ زیارت بیرون فرمودند و در خاطر گذشت که
مقدار یک مزار زمین از پایان ایشان درخواست کنم تا باشد که از برکت جوار ایشان از عذاب دوزخ نجات
یابم حضرت شیخ المشایخ صدر الملة والدین قدس سره بمجرد این اندیشه که در دلم راه داشت بجانب من
نگاه نمود و فرمود که مولانا حسام الدین زمینی برای مزار شما از ما دریغ نیست فاما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
زمین پاک از برای مزار شما در خطهٔ بداون اشارت فرموده است البته خاک شما در آنجا خواهد بود [illegible]

مصنف این کتاب معتقد اهل الله جمالی فضل الله وقتی که حضرت سلطان سکندر طاب ثراه رحل
الغیبه شنوده دعوت اجل را اجابت نمود و بجوار رحمت حق پیوست پسر بزرگ سلطان ابراهیم سریر سلطنت
جلوس یافت سلطان سکندر مذکور پادشاهی با اخلاق حمیده آراسته و باوصاف پسندیده پیراسته طبعش
بغایت لطیف بود بیشترے اشتغال بشعر گفتن می نمود و با ارباب صلاح اتحادش بسیار بود و با اصحاب صلاح
اعتقادش بسیار علی الخصوص با این درویش محبت و مودت از دیگران بیش داشت بعد وفاتش در میان
او را تفرقه عظیم افتاد نمود و سلسله جمعیت ایشان گسستن در آمد و مردم کج طبع و کم فهم در خلق بدیوان سلطان
ابراهیم مذکور ظاهر شدند و افغانے چند که در دیوان بے ستمی بودند و در فتنه انگیزی ممتاز در خلا و ملا با سلطان
محرم راز گشتند و سلطان را استادے بود فرید نام در غایت رذالت و بطالت مشهور که هرگز از منشیه ما
تفکر و تدبر او جز اطفال فتنه و فساد متولد نمی گشت صاحب اختیار شد و زیرے و بے نظیرے صاحب
فراست و اهل کمال و کیاست مربی علما و فقرا بهوه نام که مدار سلطنت از وے باستحکام بود بتهمت
جرم و خطا از سلطان ابراهیم کشانیدند و این درویش در آن ایام مرثیه سلطان سکندر در قلم آورده بود
چنانچه مشهور و معروف در آنجا بیتے بود ~ ای سلیمان زمان آه کجائی آخر تا کنم پیش تو از فتنه دیوان
فریاد ~ و آن فرید مذکور این بیت را در میان انداخت و سلطان ابراهیم با افغانان دیگر باز نمائید که
شیخ جمالی شما را دیو گفته است چنانچه سلطان را با افغانان دیگر بکلی از من مکدر ساخت اگرچه بیکسی را
یارائے آن نبود که بحضرتے تواند نمود فاما بحکم بشریت تجسس و جرأتے در من پدید گشت شهود در اقدام

تحفهٔ نورانی بجامه صوفی سبز پیش من آورده است که این را حضرت سلطان المشایخ صدر الملة والدین
قدس سره از ملتان برای شما فرستاده است آنرا بپوشید چنانچه من آن صوف را پوشیدم و دوگانه شکرانه ادا
نمودم چون بیدار شدم اندک تشکیکے که در این رابطه بود بکلی مرتفع گشت و سلطان ابراهیم آن کدورت را
بمحبت و مودت بدل گردانید و تمام در آن ترک [illegible] خدمت زبدة العلماء و خلاصة الصلحاء شیخ المشایخ
شیخ عبد الغفور المعروف بشیخ لادن رحمة الله تعالی در دو قصبه بدین درویش فرمود که گوئی قصه
بند شما بالا آن حضرت رسالت پناه برای من بگذرم چون مرا از گذر در فی الحال از قصه فرود آمد
[illegible] با صفا در حلقه آن زمره باب شما نام حضرت مخدوم پیر دستگیر نوشته اند شاه
سماء الدین چون در شمار آن زمره دیدم پرسیدم این چنین زر که هرگز به هیچ جا دیده نشده
از کجا حاصل شده است شما میگوئید که سلطان المشایخ صدر الدین عارف الهی قدس سره
برائے ما عنایت فرموده اند همدرین بیدار شدم والقصه این احقر تمام در ایام عزیمت کعبه در جام
و شهر هری رسیده بود به اکابر آنجا نے مثل حضرت شیخ صوفی که از خلفائے حضرت شیخ زین الدین
خافی بود و حضرت شیخ محمد رومی که یکی از واصلان حق بود و حضرت شیخ عبد العزیز جامی که در شیخیت ممتاز
بود و حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمان جامی قدس سره که یکے از محققان روزگار و در عالم ظاهر
و باطن یگانه روزگار و در شاعری **سعدی** روزگار بود با حضرت خلاصه علماء عظام شیخ الاسلام که از
دست شاه اسمعیل شهید شهادت بجام شهید و از شدت ظلم بے باک ذره از عقیده پاک و حضرت مولانا
مسعود شیروانی که در مشیه هر علمی شیرے بود و حضرت مولانا حسین واعظ که از مشاهیر روزگار بود و
حضرت مولانا عبد الغفور لاری که یکے از مقبولان حضرت باری بود اگرچه تمام این بزرگواران با
این حقیر محبتے عظیم بود و مودتی مستقیم داشتند فاما تکیه گاه این درویش خانهٔ حضرت مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی بود رحمة الله علیه روزے بخدمت ایشان در حجرهٔ خاص نشسته بودم و لمعات حضرت
شیخ فخر الدین عراقی در میان بود تا گاه حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در تعریف حضرت شیخ صدر الدین
قونوی که مسترشد حضرت محی الدین ابن عربی است مبالغه نمودند و فرمودند که این لمعات نتیجه برکات

التفات آں عالی درجات است کہ حضرت شیخ فخرالدین در قلم آوردہ ایں ادا را ایشاں بخاطر ایں درویش
رہ نیافت چھٹم مرتبہ ہر کسے پیش حضرت حق تعالیٰ مخفی نیست کہ اثر نتیجہ عطیۂ اوست لبفرمان اللہ تعالیٰ ہماں شب
بخطاب مولانائے مشارالیہ در خواب شد کہ گوئی صفۂ پر نور است در آنجا حضرت شیخ المشائخ والاولیاء شیخ
صدرالدین عارف قدس سرہ با جمعے درویشاں نشستہ اند و مولانا فخرالدین عراقی کفش حضرت ایشاں
گرفتہ با ادب ایستادہ است و اشارت بایں فقیر کرد کہ شما نیز در آں مجلس حاضر بید من در آمدم و بسر قدم بوس
آں حضرت مشرف شدم چنانچہ درمیان ایشاں درمیان اشر کرد و شما با من بگوئید کہ مرتبہ حضرت ایشاں معلوم
شد من بگویم کہ حق بطریقہ شما بود چوں وقت صبح صحبت حضرت مولانائے مشارالیہ بود تعجیل پیوستہ
ایں خواب تقریر نمودہ [illegible] پاک ایشاں خواندند ۔

ذکر حضرت شیخ المشائخ شیخ رکن الملۃ والدین ابوالفتح قدس اللہ سرہ العزیز گوید ؎

جہان معرفت سلطان حقی ۔ [illegible] ۔ دلش از طلعت [illegible] سر ۔ ہمیشہ جانش از انوار معمور
بباطن در حقیقت حق بیباک ۔ بظاہر در شریعت پیش چالاک ۔ سر مدیرہ گردن شیطان [illegible] ۔ مریدانش [illegible]
بملک [illegible] کشف و کرامات ۔ زدہ بر عرش کوس [illegible] ۔ بمالش پاک از [illegible] تعظیم ۔ یگانہ شیخ رکن الدین ابوالفتح
بملک فقر بر نعمت بود دش ۔ بجمالی [illegible] ۔ آں مخزن شہود آگہی و آں شیخ جود نامتناہی آں

ادریس خاندہ وحدت و آں [illegible] فرخ معرفت آں گوہر معدن صفات لاریب آں لولو بحر یا [illegible] غیبیہ
آں مفتاح قفل [illegible] شیخ المشائخ قطب المدار **ابوالفتح رکن الدین** قدس اللہ سرہ العزیز
در زمرۂ مشائخ برگزیدۂ حق بود و در ارباب ولایت پسندیدہ مطلق شیخ بسے عظیم القدر بود بعلوم ظاہر و
باطن مجموع مشہور و در کشف و کرامات مشہور و ضعے عجب داشتہ و طورے غریب نظر یافتہ جد بزرگوار خود شیخ الاسلام
غوث بہاء الملۃ والدین قدس سرہ بود و نور دیدۂ حضرت شیخ المشائخ صدرالدین عارف الٰہی قدس سرہ
و والدۂ مبارک او راستی تمام داشت و نیز در راستی و در تقویٰ خویش رابعہ عصر بودہ حفظ قرآن داشتہ
و ہر روز یک ختم کلام اللہ تمام نمودے و ولادت بخیر خود حضرت شیخ الاسلام بہاء الملۃ والدین قدس سرہ
داشتہ ہر وقتے در شب ماہ آن برائے سلام بخدمت حضرت شیخ الاسلام غوث بہاء الملۃ والدین قدس سرہ

آمدہ بود و حضرت شیخ رکن الدین ہفت ماہہ در رحم داشتہ حضرت شیخ الاسلام تعظیمش پیش از ایام ولادت نگاہ داشتہ
چنانچہ او را عجب آمد کہ ایں تعظیم و اکرام نہ بر منوال عادت است حضرت شیخ فرمود کہ اے بی بی ایں تعظیم
شخصے است کہ حالا در شکم تست و چراغ خاندان و شمع دودمان ماست و **ایضاً** از حضرت
[illegible] نیز خود شیخ بہاء الملۃ والدین قدس سرہ احتیاج دارم کہ روزے حضرت شیخ المشائخ غوث بہاء الملۃ [illegible]
قدس سرہ بر پلنگے تکیہ فرمودہ بودند و دستار مبارک خود بر پایۂ پلنگ نہادہ و حضرت شیخ المشائخ شیخ
صدرالدین عارف قدس سرہ در شیب پلنگ بدو زانوئے ادب نشستہ حضرت شیخ الشیوخ رکن الدین
ابوالفتح در آں ایام چہار سالہ بودند و گرد پلنگ بازی میگردیدند چوں بپایۂ پلنگ رسیدند کہ بالا او
دستار حضرت شیخ الاسلام بود یکبار برداشتہ بسر خود نہاد و حضرت شیخ صدرالدین قدس سرہ بانگ زدند
کہ اے رکن الدین بے ادبی مکن دستار حضرت ایشاں از سر فرود آر و بہم بداں پایۂ پلنگ [illegible] حضرت شیخ المشائخ
بہاء الملۃ والدین قدس سرہ فرمودند کہ بابا صدرالدین منعش مکن کہ باستحقاق بر سر نہادہ است من
ایں دستار ہم بدو عطا فرمودم چنانکہ آں دستار ہم چناں منعقد در صندوقے داشتہ بودند چوں بعد
وفات پدر خود حضرت شیخ صدرالدین قدس سرہ بر سجادہ نشستند ہماں دستار بر سر نہادند و خرقہ پدر
عزیز خود شیخ المشائخ شیخ صدرالدین عارف قدس سرہ کہ حضرت شیخ شیوخ شہاب الملۃ والدین
قدس سرہ برائے حضرت شیخ بہاء الدین زکریا قدس سرہ عطا فرمودہ بود و نیز پوشیدہ ایثارے عظیم و اثرت
بر حالٰہ کہ بدو رسیدے ہر چہ دعا او بود بدے البتہ بدو رسانیدے چنانچہ خلائق حضرت ایشاں را
قبلۂ حاجات مے گفتے روش حضرت ایشاں مانند روش حضرت سلطان ابوسعید ابوالخیر بودے
قدس سرہ و ہر چیزے کہ در مجلس ایشاں بخاطر خطورے یافتے البتہ ایشاں را مکشوف شدے
سبحان اللہ زیادہ ازیں چہ بزرگی باشد کہ مثل سید جلال بخاری المعروف بہ مخدوم جہانیاں قدس سرہ
مسترشد و مریدش باشد و مثل شیخ عثمان سیاح قدس سرہ کہ در دہلی آسودہ است مرید و معتبر [illegible]
نقل است از حضرت سلطان المشائخ شیخ نصیر الملۃ والدین محمود اودھی قدس سرہ در آنچہ حضرت
شیخ المشائخ رکن الدین ابوالفتح از ملتان بدہلی آمد خلق را از عطائے ظاہر و باطنی ایشاں ہر روز [illegible]

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

بودے در ہر شب شب قدر دو بار در عہد سلطان علاؤالدین آمدہ بودند و سہ بار در عہد سلطان قطب الدین
آمدند سلطان مذکور علاؤالدین باوجود اشکبار کہ داشتے باستقبال حضرت ایشان سوار شدے و
باعزاز تمام در شہر آوردے و دو لک تنکہ بوقت آمدن حضرت ایشان شکرانہ فرستادے و پنج لک تنکہ بوقت
وداع پیش نہادے آن دو لک تنکہ کہ در وقت آمدن بدیشان رسیدے ہمان روز ایثار نمودے و آن
پنج لک تنکہ کہ در روز رخصت پیش ایشان آمدے ہمانروز ایثار نمودے و آن پنج لک تنکہ کہ در روز
بخلائق بخشیدے حضرت ایشان را با حضرت شیخ المشایخ نظام الملۃ والدین محبتے عظیم بودے چنانکہ بار ہا خود
می گفت کہ از ملتان بدار الخلافت دہلی می آیم بہ عشق و محبت حضرت شیخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ
نقل است کہ روز جمعہ در مسجد کیلوکہری تا نماز گزاردند و یک دیگر ہر دو بزرگوار ملاقی شدند بعد از آن
در خانہ حضرت شیخ المشایخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ تشریف فرمودند در درویشان اہل کمال و
صاحب حال دران مجلس حاضر بودند مولانا علم الدین علامہ کہ برادری از ایشان بودہ بخاطر او
گذشت کہ چون درینجا قران السعدین واقع اند اگر میان این دو بزرگوار نکتہ علمی گفت و گو باید بسیار
مستحسن باشد ہر دو بزرگوار ہم بدو اشارت کردند کہ ہر چہ در خاطر عاطر شما بگذرد در میان آرید مولانا
علم الدین رحمۃ اللہ علیہ گفت آیا چہ حکمت بود کہ حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم از مکۃ اللہ بجانب
مدینہ ہجرت فرمود حضرت شیخ رکن الدین در جواب فرمود کہ در خاطر من این مقدار میگذرد کہ بعضے
کمالات حضرت رسالت متوقف بہجرت مدینہ بود کہ از مکۃ اللہ بدانجا رسید و آن کمالات بحصول پیوست
و حضرت شیخ نظام الدین قدس سرہ گفتند کہ در خاطر من این معنی راہ یابد کہ بعضے ناقصان اہل مدینہ
قدرت و استطاعت نداشتند کہ از مدینہ در مکۃ اللہ بیایند و از حضرت ایشان فیضے حاصل نمایند
خدای تبارک و تعالی حضرت ایشان را بمدینہ فرستاد تا آن مردم اہل نقصان بکمال رسند
الغرض درین کلام از ان نیرین و قران السعدین این تواضع بیکدیگر بظہور پیوست
نقل است کہ دو بار در عہد سلطان قطب الدین پسر سلطان علاؤالدین در شہر دہلی نیز
تشریف فرمودند و اکثر درمیان این دو آفتاب عالمتاب جمعیت بحصول پیوستی و حضرت

شیخ المشایخ رکن الملۃ والدین قدس سرہ را عادت بودے چون بدیدن سلطان قطب الدین میل
نمودے و بدیوان تشریف میفرمودے زمانے تخت روانی کہ بدان نشستے ایستادہ ساختے خلائق
اہل حاجات عرایض مرقوم نمودہ بر تخت روانی ایشان می انداختند و حاجت خود عرض میرسانیدندے و
در دہلیز تخت روان سوار میرفتندے و در سیومی دہلیز سلطان باستقبال بدر آمدے و اندرون می بردے
و بعد از لوازم ادب پیش حضرت ایشان می نشستے و قدم رنجہ نمودن ایشان عظمت می پنداشتے و حضرت
سلطان المشایخ بخادمہ اشارت نمودی تمام عرایض خلق آوردی و پیش سلطان نہادے تا سلطان
تمام آن عرایض بخواندے و ہر عرایض را جوابے باصوابے در پشت ہر عریضہ نبشتے و ثبت نمودے
البتہ حضرت از آنجا مراجعت نفرمودے تا مہمات خلائق بانجام نرسانیدے **نقل است** از سید خورد
مبارک کرمانی کہ روزے عرس حضرت سلطان المشایخ فرید الملۃ والدین قدس سرہ بود حضرت شیخ المشایخ
شیخ رکن الدین ابوالفتح نیز حاضر بودند قوالان سماع در دادند حضرت سلطان المشایخ نظام الملۃ والدین
قدس سرہ را وجدے و حالے پدید آمد و خواستند کہ برخیزند حضرت سلطان المشایخ رکن الملۃ والدین
دست مبارک خود در دامن ایشان زدند نگذاشتند کہ حضرت ایشان برخیز نمود در تواجد و چرخ آیند بعد
زمانے دیگر باز حضرت شیخ مشار الیہ بقصد تواجد برخاستند چنانکہ حضرت شیخ رکن الملۃ والدین ہیچ بدامن
ایشان دست دراز نکردند بلکہ دست بستہ بدستور مشایخ دیگر برخاستہ ایستادند بعد تفریغ سماع و دعوت
چون بمنزل خود مراجعت نمودند خدمت مولانا علم الدین علامہ عرض نمود کہ مخدوم ہیچ معلوم نیست کہ اول
در حین قیام تواجد دامن حضرت شیخ مشار الیہ کشیدند و نگذاشتند کہ حضرت ایشان در تواجد درآیند و چرخ زنند
چون بار دوم بقصد تواجد قیام نمودند ہیچ دست از آستین بدر نیاوردہ بودند داشتند موجب چہ بود
حضرت سلطان المشایخ رکن الملۃ والدین قدس سرہ در جواب فرمودند کہ من حضرت ایشان را باول بار
در عالم ملکوت یافتم دست من تا آنجا رسید بار دوم در عالم جبروت دیدم دست از دامن ایشان کشیدم
و نیز **نقل است** از مولانا ضیاء الدین مدنی قدس سرہ کہ بعد نقل حضرت شیخ نظام الملۃ والدین
قدس سرہ حضرت شیخ رکن الدین مخصوص بزیارت ایشان از خطہ ملتان بدہلی تشریف فرمودہ بودند

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

در عہد سلطان غیاث الدین تغلق و سلطان مذکور در آں ایام از بنگالہ بدار الخلافت دہلی مراجعت کرد محمود
حضرت شیخ باستقبال سلطان دو سہ کروہ رفت و او را دریافت مقدار دو کروہے از شہر دہلی سلطان محمد
پسر سلطان مذکور عمارتے نو ساختہ بود و سلطان در آنجا نزول فرمود و حضرت شیخ نیز حاضر بود طعام در میان
آوردند سلطان خواست کہ بعد تقریب طعام از آں مقام بتغلق آباد در آید در حین طعام خوردن سلطان محمود
کند و در از ین عمارت بدر آید کہ عمارت نو است سلطان گفت کہ بعد اتمام طعام ازیں مقام بیرون آییم
باز حضرت شیخ فرمود کہ بہتر این است کہ زود بیرون آیید حضرت شیخ این بگفت و از سر طعام دست ناشستہ
برخاست ہنوز بیرون نیامده بود کہ عمارت افتاد و سلطان و کسانیکہ با او بودند در زیر عمارت ہلاک
شدند و حضرت شیخ سلامت ماند چنانچہ تحقیق پیوستہ است کہ خدمت شیخ المشایخ وجیہ الدین عثمان سیاح سنامی
قدس روحہ کہ الآن مقبرہ منظر او در دہلی واقع است دراں ایام مرید حضرت سلطان المشایخ
رکن الملت والدین قدس روحہ شده است فاما خرقہ خلافت بعد از مراجعت سیاحت از خطہ ملتان یافتہ
او شیخ نامدار است کبیر خاصی وجیہ الدین عثمان سنامی بود در اول حال بسے پریشان قدم بودے در آنجا از خطہ سنام
بدہلی آمد پیش دیوانیان میدوید تا او را بجائے از جہت نویسندگی تعین کنند روزے گذرش بجانب کیلوکہری
افتاد حضرت سلطان المشایخ رکن الدین ابوالفتح قدس سرہ را دید کہ بر کنارہ آب جون نماز پیگر ادا
چون نظر او بر روئے مبارک ایشان افتاد و دید و سر بر زمین نہاد و مرید حضرت ایشان شد چنانچہ حضرت ایشان
شیخ عثمان را برابر خود در ملتان بردند دو سال در خدمت شیخ رکن الملت والدین قدس سرہ بود و قرآن
ہمدراں ایام حفظ کرده و نسخہ عوارف حضرت شیخ الشیوخ عالم شہاب الملت والدین قدس سرہ پیش ایشان
تحصیل کرد و از آنجا رخصت یافتہ بدہلی آمد نقل ست ۲ از حضرت شیخ نصیر الملت والدین قدس سرہ کہ من
شیخ عثمان رحمۃ اللہ علیہ را دیده بودم در روزے کہ او مرید گشت ترک و تجرید کلی نمود غیر از یک لنگے کہ ستر
عورت کند ہیچ جامہ بر خود نگذاشتہ چنانچہ دستار ہم از سر انداخت و ہم چنان بخدمت سلطان المشایخ
رکن الدین ابوالفتح قدس سرہ رفت روزے کہ از حضرت شیخ رخصت گرفت ہم بدراں تہ بندے کہ داشت
روان گشت چنانچہ ابریقے و عصائے ہم برنداشت و ہم چنان مجرد و سیاحی نمود چوں بمکہ مبارکہ رسید

حج گزارد و از آنجا بمدینہ آمد و بزیارت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشت یکسال در آں
بقعہ متبرکہ ماند باز در موسم حج بیت اللہ آمد و حجے در نیم روزے طواف میکرد و ایام تموز بود حضرت خواجہ خضر
در حین طواف سایہ آستین مبارک خود بر سرش انداخت برابر او گرد بیت اللہ طواف میکرد شیخ عثمان
بجانب خواجہ خضر علیہ السلام دید کہ سایہ آستین خود بر سرش از راہ دلنوازی داشتہ است فی الحال طواف شکست
از آنجا مسافر گشت بزیارت آثار انبیا مشرف گشت بعد ہفتم سال ہمچنان مجرد و سر برہنہ در ملتان رسید
و روئے گرد آلوده خود ہماں لباس کہ داشت بپایئ پیر خود شیخ رکن الدین قدس سرہ مالید چنانکہ حضرت شیخ
او را در کنار گرفت و چشم و سرش بوسید و فرمود کہ امروز در طواف کعبۃ اللہ خواجہ خضر علیہ السلام بر سر تو سایہ آستین
خود انداختہ بود خوب کردے کہ از آنجا زود تر بدر آمدے والا فتنہ خلق میشدے ہماں زماں لباس مبارک
خود را پوشانید و دستار خود را از سر برداشتہ بر سر او نہادند بعد چند روزے بجانب دہلی رخصت داد کہ برو
حضرت شیخ المشایخ نظام الملت والدین قدس سرہ آنجاست تو ہم در دہلی باش میسر بے در دہلی است
حضرت ایشان باشی چوں آنجا برسی اول حضرت ایشان را دریابی و سلام من بدیشان برسانی و بجائے
کہ ایشان اشارت نمایند باشی حضرت شیخ عثمان سیاح ہمچنان کرد چوں بدہلی رسید اول حضرت شیخ
المشایخ نظام الملت والدین قدس سرہ را دید و سلام حضرت سلطان المشایخ رکن الملت والدین قدس سرہ
بدیشان رسانید چنانچہ حضرت ایشان برخاستہ علیک السلام فرمودند و حضرت شیخ عثمان سیاح رحمۃ اللہ علیہ
را چنداں محبت با حضرت ایشان بظہور پیوست کہ در تحریر نیاید و این شیخ عثمان مذکور را غلبہ سماع
وجد و حال بودے و بسے تواجد نمودے قبل از محضرے کہ سلطان غیاث الدین تغلق از جہت حضرت
شیخ المشایخ نظام الملت والدین قدس روحہ کرده بود چناں حکم نموده بود کہ اگر مطربے و قوالے سرود کند
و نفسے از دہن بدر آرد زبانش از قفا بکشند چنانچہ ہیچ قوالے را یارائے آں نبودے کہ ہرگز در آں
ایام دمے و زبانے بر آرد لیکن بوجہے چنیں تسامع است کہ حضرت شیخ عثمان سیاح در جماعت خانہ خود
نشستہ بود امیر حسن قوال پسر امیر ساخت کہ حضرت سلطان المشایخ نظام الملت والدین او را بانواع کرم
نواختہ بودند و سردار ہمہ قوالان مجلس ساختہ بر در جماعت خانہ حضرت سلطان المشایخ شیخ عثمان سیاح

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

رحمة الله علیه بگذشت و سه همچنین برابر او بود و حضرت شیخ مشار الیه را انگشت و دید چون میدانست که او
محرم و همدم حضرت سلطان المشایخ نظام الملة والدین قدس سره است فی الحال در آمد و شیخ مشار الیه را
دریافت و بنشست و حضرت شیخ فریفته و گشته سرود او بود چون او را دید نزدیک خود خواند و فرمود که ای حسن تو
میتوانی که چیزی از نقش و عمل آهسته بگوش من خوانی او جواب داد که ای شیخ تو نیکو میدانی که حکم سلطان بچه
تاکید و تهدید بوقوع پیوسته است هیچ کس بجز صوت قران نمیتواند خواند چه جای نقش و عمل است آنگاه شیخ
فرمود که درینجا هیچ کس بیگانه نیست تخته در زنجیر میکشیم و آهسته می شنوم حسن مذکور چون ابرام حضرت
شیخ مشار الیه برین نمط دید او را ناچار شد بیتی در پرده عشاق شروع کرد. **بیت** زاهد ز دین در آمد و صوفی
ز اعتقاد ... ترسا محمدی شد و عاشق همان که هست * بمجرد استماع حضرت شیخ را از حالت خود ببرد فی الحال حضرت
شیخ رز تو جد برخاست و فرمود بوجه الله بلند تر بگو حسن نیز از حالت حضرت شیخ بی اختیار گشت بفراغ خاطر
چنانچه باید با بیت شروع کرد حضرت شیخ فرمود که در کشتانید بمجرد این تسامع قریب دو دست قوالان در آمده
و هر کجا که صوتی بود نیز در سماع آمد چنانکه غوغای عظیم پدید گشت چه اهل حال و چه اهل تفریح چندین هزار مردم که
آمده از دهلی تا تغلق آباد که سواره یک فرسنگ راه است حضرت شیخ با جمعیت راه تغلق آباد گرفت چنانکه
تمام خلایق از وضیع و شریف متحیر شدند که آیا چه فتنه روی نمود که حکم سلطان در منع سرود بدان نمط بود
القصه چون قریب تغلق آباد رسید سلطان بر بام نشسته بود از خواصان خود پرسید که آیا این چه جمعیت است
که از طرف دهلی می آید ملک شادی را که یکی از محرمان خاص او بود او را دوانید که بر صورت حال دریاب
ملک مذکور تاخته آمد و دید که حضرت شیخ عثمان سیاح است و برابر او صوفیان بعید و مطربان بعید تواجد
کنان و سرود گویان می آیند او فی الحال صورت حال ایشان بسلطان عرض نمود سلطان گفت که
مذکره خسرو خان بکشید تا بینیم که این شیخ چند لک تنکه شکرانه گرفته بود فی الحال اگر چیزی گرفته باشد انداز
عظیم برسانم و این معنی بر همه کس روشن بود که حضرت شیخ از مال خسرو خان در وجود دنیا سے قبول نموده بود
همه کس عرض نمودند که حضرت شیخ فتوح او را رد کرده بود سلطان چون این معنی معلوم نمود فی الحال
ملک شادی فرمود که حضرت شیخ را بمجلس خاص فرود آرد و دعوتی و شیرینی از مطبخ خاص بدیشان ساند

و از ما سلامی رساند و قوالان را انعامی بدهاند ملک مشار الیه همچنان کرد بلکه چیزی زیاده نمود چنین گویند
که حضرت شیخ را بدان جمعیت بهم سه روز مهمان داشت و شکرانه خوب در نظر آورد حضرت شیخ شکرانه او بگرفت
گشت و از تغلق آباد بغیاثپور که حضرت شیخ نظام الدین قدس سره مدفون بود رسید و حضرت ایشان را دریافت
و حضوری که صورت حال آن در قلم آمده است بعد ازین واقع شده است حضرت سلطان المشایخ شیخ
رکن الدین ابو الفتح قدس سره را مثل حضرت شیخ عثمان سیاح بلکه زیاده از و بسیار مرید است اگر همه را
در قلم آرم کتاب با طناب کشد از مولانا اسمعیل احمد زال استماع است سماع قبیل از تکمله رفت
و رمانید یکبارگی از خلق انزوا گزیدند و اصلا از حجره خاص بدر نیامدند مگر در وقت نماز فرض امام معهود
اندرون میرفت تعداد ای فرض بیرون می آمد در شانزدهم ماه رجب جل قدره روز پنجشنبه بعد از نماز عصر
مولانا ظهیر الدین محمد که خادم خاص حضرت ایشان بود اندرون طلبیدند و اشارت نمودند که بیرون اسباب
تجهیز و تکفین ما مهیا سازد چنانچه مولانا ظهیر الدین مذکور بیرون آمد این معنی بدیدن ایشان محرم راز
که در سرفت مستغنی و ممتاز بودند رسانید او در دهمه دانستند که البته امشب رحلت آنحضرت است
وقت نماز مغرب امام معهود را اندرون طلبیدند و نماز فرض ادا فرمودند و بعد صلوة اوابین سر بسجده
نهادند و جان پاک بقابض ارواح سپردند و حضرت ایشان را فرزند صلبی نبود که بعد سجاده و خرقه یار بدو
تا آلان اولاد برادر ایشان است که حضرت شیخ اسمعیل نام داشت صاحب سجاده ایشان مشهور در جای آن
رهنمای عالم می نشینند و به بندگان خدا تعالی نفع میرسانند **و ر ذکر حضرت شیخ محمد حمید الدین
ناگوری قدس سره میگوید** ع آن مخزن گنج ستر عرفان * و آن مطلع نور ذات سبحان *
آن قفل کشای باب تحقیق * و آن راهبر طریق تصدیق * بارید ه بکشت جانش از غیب * باران سحاب فضل لاریب
در علم و عمل و دانش یگانه * دریافته نور جاودانه * در جاده دین کشیده حق * در نور یقین گزیده حق *
خورشید سپهر عز و تمکین * دریند که حمید دولت دین * بمعموره محبتش ملایم * در جام جمالی است دایم *
آن کوه قاف علم و وقار و آن بحر صاف علم و اسرار آن فیض بخش طالبان اله و آن پیشوای رهروان درگاه
آن ثانی سفیان ثوری شیخ محمد حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه در زمان خویش همتا نداشت و بهواره در

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

کشف و محبت تخم معرفت میکاشت و او فرزند تجار البود برابر پدر خود عطاء الله محمود از تجار او در عہد سلطان معز الدین
سام در دار الخلافہ دہلی آمدہ در علم ظاہر بپایہ اجتہاد رسیدہ بود فاما در آں ایام بدست کسے بیعتے وارادتے
نداشت پدرش ہم در دہلی برحمت حق پیوست او را قضاء ناگور دادند سہ سال قاضی ناگور بود فاما در
دیانت و تقوے نظیر نداشت شبے از شبہا حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دید کہ گوئی [illegible]
میخوانند علی الصباح ترک و تجرید نمود مجلس را خیر باد کرد و از آنجا مسافر گشت چوں بہ بغداد رسید حضرت شیخ الشیوخ
شہاب الملۃ والدین را دریافت مرید گشت و خرقہ خلافت یافت یکسال بخدمت حضرت ایشاں بجد ملازم بود
و چشمہا باطنی وے در آنجا کشودہ شد و فیضہا نامتناہی بدو روے نمود حضرت شیخ المشایخ خواجہ قطب الدین قدس سرہ
آنجا بودند ایشاں را دریافت اخلاص و محبت فوق الحد بدیشاں داشت از حضرت شیخ الشیوخ شہاب الملۃ والدین
قدس سرہ رخصت گرفت و بزیارت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشت یکسال و دو ماہ بخدمت روضہ
در حرم حضرت رسول علیہ السلام مجاور بود و از آنجا بمکۃ اللہ آمد سہ سال در آنجا نیز مجاور گشت و بسے اولیا
کبار را دریافت و نعمتہائے حاصل نمود نقل ست از حضرت سلطان الاولیا نظام الملۃ والدین
قدس سرہ کہ وقتی شیخ حمید الدین محمد ناگوری قدس سرہ در گرد بیت اللہ بطواف مشغول بود بزرگے را دید
طواف بیت اللہ میکرد در عقب او گام کشادن گرفت ہر جا کہ آں بزرگوار قدم مے نہاد شیخ حمید الدین نیز از عقب
برکت قدم بجائے قدم او مے نہاد آں بزرگوار صاحب کمال بداں حال اطلاع یافت روئے بشیخ مذکور آورد و فرمود
کہ تقلید مطابعت ظاہر آوردن سہل است متابعت آں کن کہ مرا در طواف میسر است شیخ حمید الدین قدس سرہ
عرض نمود کہ حضرت مخدوم شما را چہ چیز در طواف میسر است کہ من نیز خواہم کرد آں بزرگوار فرمود کہ مرا در ہر قدم
ختم کلام اللہ میسر است شیخ حمید الدین متحیر گشت و در دل گذرانید کہ مگر معانی قرآں بوہم در دل میگذرد
بمجرد ایں خطرہ آں بزرگوار فرمود اقرأ المعنی کالامر ہوہما۔ القصہ آنچناں کسا نرا دریافت و از آنجا مراجعت نمود
و سیر کناں بدار الخلافۃ دہلی رسید حضرت شیخ المشایخ والاولیا قطب الدین بختیار اوشی قدس سرہ آنجا بود
ایشاں را دریافت در حیات و ممات از ایشاں جدا نگشت چنانکہ مزار آں دو بزرگوار در یکجائی واقع اند
پیشتر در خلا و ملا از حضرت شیخ قطب الدین جدا نگشت ایضاً از حضرت سلطان المشایخ نظام الملۃ والدین قدس سرہ

منقول است کہ حضرت شیخ محمد حمید الدین قدس سرہ را در غایت طبعے لطیف بود و بیشتر سخن و لطائف
و ظرائف بودے روزے شیخ کبیر خوارزمے قدس سرہ کہ یکے از علماء کبار بود مولانا برہان الدین بلخی و دیگر یاران
عراقی سوارہ میرفتند و حضرت شیخ حمید الدین محمد قدس سرہ با ستر میانہ سوار از عقب رسید ایشاں چوں وے را
بدیدند عناں اسپاں خود کشیدند و شیخ مشار الیہ را در میان خود جائے کردند و رواں شدند شیخ کبیر روئے بشیخ
مشار الیہ آورد و بتبسم گفت کہ مرکب شما بسیار صغیر است شیخ جواب داد اگرچہ صغیر است فاما در روش
با از کبیر است و ایضاً از حضرت نظام الملۃ والدین قدس سرہ منقول است کہ اگرچہ حضرت شیخ محمد
حمید الدین ناگوری قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین عمر سہروردی قدس سرہ بود
فاما در سماع غلوے تمام داشت اگرچہ بعضے از سہروردیاں سماع بر سبیل ندرت بشنوند فاما او را بواسطہ صحبت حضرت
خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس سرہ در ینکار استغراقے و غلوے تمام بود بلکہ در دار الخلافۃ دہلی با وجود
مدعیان و منکران سماع او سکہ اینکار درست ساخت بگویند کہ نزدیک کوشک سفید سلطان شمس الدین جانب شہر
در خانہ درویش اجتماعے بود چنانچہ حضرت قطب العالم شیخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سرہ آنجا حاضر گشت
و حضرت شیخ محمد حمید الدین نیز برابر ایشاں بود و در وقت اہل حال و صاحب کمال دیگر ہم بودند
ناگاہ مولانا رکن الدین سمرقندی را خبر کردند کہ در فلاں جا اجتماع سماع است مولانا مذکور مدعی عظیم بود
از خانہ خود با چند منکران طالبعلماں جمعیت نمودہ رواں شد تا اہل سماع را بہ تشدید و تہدید باز دارد
ناگاہ درویشے بود او را علی شوریدہ گفتندے از بیروں در آمد و حضرت سلطان المشائخ قطب الملۃ والدین
قدس سرہ صورت حال رسیدن مولانا رکن الدین سمرقندی با جمعیتے تمام معروض داشت حضرت شیخ
قطب الملۃ والدین قدس سرہ روئے مبارک بسوئے شیخ حمید الدین کرد شیخ صاحب خانہ را طلبید و گفت تو
رو بگو مخفی باش ہرچند کہ ترا طلب نمایند حاضر نگردی اگر بے اجازت صاحب خانہ کہ توئی مولانا رکن الدین
اندروں آید اول مواخذہ ما بر ایشاں ثبوت نماید ایں بگفت بسماع مشغول گشت در آنچہ مولانا سمرقندی
بدر رسید صاحب خانہ را طلبید ہرچند گفت کہ او حاضر نیست بہمہ مشغول است مولانا مذکور با خود اندیشید
کہ اگر بے اجازت صاحب خانہ اندروں در آیم مواخذ باشم نزد ایستاد و قدم بیرون نہاد و در آمدن نتوانست

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

ایضاً هم از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره منقول است علمای که ایشان را بحریان گفتندی
نیز از شیخ حمید الدین محمد منازعتی عظیم میکردند و انکار بی مستقیم داشتند تا وقتی که مولانا شرف الدین بحری رنجور
گشت حضرت شیخ حمید الدین محمد قدس سره چون خبر زحمت او شنید از صفائی و صدق که در درویشان را باشد
برو ر مولانا مذکور بقصد عیادت رسید مولانا مذکور را از آمدن ایشان خبر نبود و نه بر خود گفت که کسی مانع شود
و خدای تعالی را شوق گوید من هرگز روی او را نبینم و نه روی خود بدو نمایم و او را نگذارید که برو ما باشد الغرض
اندرون نگذاشتند آخر الامر چون ذکر سماع حضرت شیخ حمید الدین قدس سره بسیار شد بیشتر علمای آن عهد انکار
کردند و بر آن کتبها نوشتند و حضرت شیخ ملتفت نمیگشت و بکار خود مستقیم الحال بود مگر در آن وقت فقیهی بود او را
مولانا داود تبریزی گفتندی او بخدمت شیخ آمد و عرضداشت او نیز بر استفتی چیزی نوشته بود و مرقوم داشته
راست است او از انفعال خویشتن سر در پیش انداخت و جیب نگشت بعد از آن حضرت شیخ
حمید الدین محمد فرمود که آنها که استفتا کرده اند و کتبها نوشته اند بجهت من هنوز از مشیمه شکم مادر بیرون نیامده اند
ترک فی الجملة از شکم مادر بیرون آمده هنوز بدان طفل میمانی که از نهایت تشنگی طبیعت شیر هم نخوانند خورد حضرت
شیخ حمید الدین محمد را در سلوک و اسرار تصانیف بسیار است لوایح و طوالع شموس که شرح نوده و نه نام است
بدو جلد اتمام یافته است و آن نسخه بغیر اهل کمال و صاحب حال در نتواند یافت و نیز منقول است
که چون قطب الدین کاشانی در شهر دهلی رسید میگفت که من بعشق حضرت شیخ حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه درین شهر آمده ام روزی مجموعه رسایل شان این طلبیده مطالعه نمودن گرفت و با دانشمندانی
که برابر او بودند فرمود که یاران بدانید و آگاه باشید که آنچه ما و شما خوانده ایم درین رسایل هست و
آنچه ما و شما نخوانده ایم و هرگز در نیافته ایم هم درینجا مرقوم است و ایضاً از حضرت سلطان المشایخ
نظام الملة والدین قدس سره مرقوم است که با وفور این کمالات و حالات که حضرت شیخ حمید الدین محمد
ناگوری رحمة الله علیه را بود بهر کس دست نداد و مرید نگرفته مگر در تمام عمر سه مرید گرفت و آن هر
مرید کاشف بوده اند و بکمال کشف و کرامات منسوب یکی از ایشان شیخ احمد نهروانی بوده است
حضرت خواجه قطب الدین قدس سره را با وی محبتی عظیم بود و مودتی مستقیم داشت چنانکه حضرت

Optimized by www.ImageOptimizer.net

شیخ الاسلام بهاء الملة والدین زکریا قدس سره از ایشان کم کسی را پسندیدی و ستودی مگر شیخ احمد نهروانی
که در شان او فرموده است که مشغولی و استغراق شیخ احمد ما به درجه صوفی است و او بافنده بود و شبی از تنها
از روی درخانه او برای دزدی آمد و در چهار گوشه خانه بشتافت و هیچ چیز نیافت خواست که بیرون رود
حضرت احمد رحمة الله علیه مشغول بود بر احوال دزد مطلع گشت و نرمک آواز داد که زبانی با بیست خالی مرو
بر بیمانه که ترتیب بافتن داده بود دوازده گز جامه بافته از بیمانه بر بیرون کرد و انداخت و گفت که این را
بردار و بسلامت برو چون صباح شد دزد با اهل و عیال خود پیش ایشان آمد و از دزدی تائب گشت
و بخدمت ایشان ماند تا یکی از مقبولان حق گشت و او را مریدان بسیار بودند چون بمسجد جمعه توجه گشتی
انبوهی مریدان آمدی چنانکه علی شوریده بهیبت او بدید و غیرت کرد روزی با جمع مریدان بجائی میرفت
شخصی را دید که ترکی بروی ظلم مینماید و بوجه جهالت میکشد شیخ جمیع مریدان خود را اشارت نمود که گرد بگیرد
آن مظلوم حلقه زدند و آن ترک را از آن باز داشتند درین میان علی شوریده از پیش رسید چون
حضرت شیخ احمد رحمة الله علیه علی مذکور را دید تبسم نمود و فرمود که ای علی ما که جمعی برای این داریم تا مظلومی را از دست
ظالمی خلاص دهیم و دوم شیخ عین الدین قصاب بود که در بازار رونق شهر دهلی قصابی استاده کردی و گوشت
فروختی بسی اهل کشف و صاحب کرامات نفس بود و در حق کسی هر نفسی که میراندی همچنان شدی از حضرت
شیخ نظام الملة والدین قدس سره منقول است که من آن قصاب را دیده بودم و بصحبت او رسیده
علاق از روی اعتبار یافتند و فیضها بردند چنانکه قاضی فخر الدین ناقله در اول حال بخدمت وی بسیار رفتی
تا وقتی شیخ عین الدین قصاب گفت فخر الدین مطلوب چیست او گفت مطلوب آنست که جای قاضی شوم
او را در جواب گفت که برو قاضی شهر تو خواهی گشت همچنان شد مردی دیگر هم بخدمت او آمدی او را گفت
که ترا مقصود چیست او گفت مرا میباید که امیر داد شوم او را هم گفت برو امیر داد خواهی شد او نیز همچنان گشت
و مولانا وجیه الدین در سه دار حال در خدمت او ملازمت میکرد او را گفت که ترا مقصود ملازمت چیست
او گفت که مرا میباید که عالم ربانی شوم او نیز از نفس مبارک او عالم و اهل تقوی گشت مرد دیگر مولانا
احمد نام بخدمت او بسیار میبودی او را گفت که ترا چه میباید او نیز گفت مرا محبت حق تبارک و تعالی می باید

ذکر شیخ عین الدین قصاب

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

و نیز از جملهٔ واصلان حق گشت سیوم از مریدان و شیخ شاهی روشن تاب بود که در بداؤں میبود وے و
روشن تابی میشود وے و نسبت اہل کشف و اہل معاملہ بود و او را مردمان شیخ شاہی روشن ضمیر گفتندے
روزے که حضرت حمید الدین محمد ناگوری رحمة الله علیه او را خرقه داد و در حضرت شیخ محمود موینه دوز رفتاد که
امروز از هیچ نزاکه کاسبے صاحب دل هست خرقه پوشانیده ام شما چه میفرمایند حضرت شیخ محمود موینه دوز
فرمود بسیار کارے خوب و بالیق واقع شده است البته هر کارے که از حضرت شما بوجود آید بسیار پسندیده آید و
مستحسن باشد بعد ازاں او را طرف خطهٔ بداؤں رخصت نمود تا آنجا باشد چوں در بداؤں رفت روشنائی کن
گشت همواره بکار خود مشغول بودے و بندگان خدا را ارشاد فرمودے روشے عجب داشتے و ایضاً نقل است
از حضرت سلطان الاولیا نظام الملة والدین قدس سره محمد بداؤنی روایت کرده که حضرت شیخ شاهی با جمیع یاران و
مریداں در باغے نشسته بودند فرمودند که شیر برنج بپزند و دو سه مرید را طبخ شیر برنج فرمایش نموده بود چوں
شیر برنج در پیش ایشاں جمیع درویشاں حاضر آوردند باول لقمه دریافت که ازیں طعام خیانتے و نقصانے
معلوم میگردد مریدانے که شیر برنج مرتب ساخته بودند ایشاں را حاضر آوردند و فرمود یاراں چه معامله است
کسے از شما قبل از یاراں دریں طعام دستے رسانیده است آں ایشاں گفتند که ما هیچ دستے نرسانیده ایم و تا
چوں شیر بجوشید و کف نمود بر زمیں بخیز گرفت ما آں را انگشت چشیم که خالی شود البته آں را انکار بر دم و اندکے ازاں
بخوردیم شیخ مذکور فرمود بایستے که بر زمیں ریختے یا در کاسهٔ دیگر انداختے و امانت داشتے تا آں نصیب حاضراں
گشتے آں ایشاں گفتند حالا هم چناں واقع شد استاده ایم هرچه تدارک ایں کار باشد حکم نمایند شیخ شاهی
حکم نمود که ایشاں را در آفتاب گرم ایستاده کنند تا آنقدر که قبل از یاراں شیر خورده اند عرق از اندام ایشاں
بریزد آخر الامر همچناں کردند چوں بسیارے عرق از ایشاں بریخت بعد ازاں ایشاں را در سایه خوانده
طلب حجام نمود و فرمود آنقدر که از یاراں من عرق بیروں ریخته است آں از اندام من خون بیروں آید و بر زمیں
ریزند تا بشرط انصاف و ادب همچناں باشد و شرط انصاف و محبت همچنیں روے نماید بعد ازاں از اندام مبارک
خود خون کشانید و بر زمیں انداختند و ایضاً از حضرت شیخ المشایخ نظام الملة والدین قدس سره
منقول است وقتے که شیخ المشایخ نظام الملة والدین به لهور بعد شیخ جمال کرد در خطهٔ کول آسوده است

از دار الخلافه دہلی بخطهٔ بداؤں آمده او را رنجوری روے نمود که برائے نماز نشستن و خاستن دشوار گشت
چنانچه خسپیدن از پهلو به پهلو متعذر است روزے شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سره گفت که البته در حق من
دعائے و همتے بگمارید که ازیں رنجوری خلاص یابم شیخ شاهی گفت که مخدوم کا طبیدمن مرد بازاری ناقص
مرا چه حد همت گماشتن در شان همچون شما باشد حضرت شیخ مشار الیه معذور نداشت گفت البته دعائے و توجه
باید نمود بعد ازاں شیخ شاهی مذکور گفت چوں مرا البته بکار میفرمائید یارے دارم شرف الدین لقب که نزدیک
دوکان من دوکان دارد و خیاطی روزگار بسر مے آرد او را باید طلبید آخر حضرت شیخ همچناں کرد او نیز حاضر
آورد شیخ شاهی مرد شرف الدین خیاط را آورد و گفت حضرت شیخ را رنجوری صعب روے نموده است از ناف تا بالا
در عهدهٔ من آمد و از ناف تا پائے در عهدهٔ تست هر دو ایشاں مراقبه شدند و برخاستند شیخ شاهی دست خود را
از سر تا ناف شیخ فرود آورد و شرف الدین خیاط از ناف تا قدم دست کشید همان زمان شیخ نظام الدین ابو المؤید
برخاست قامت خویش در نماز آراست صحت کلی یافت ایضاً نقل است از حضرت شیخ نظام الملة
والدین قدس سره در آنچه کرامت استخفاف شیخ شاهی گشت عالمے بدو روے آورد و جمعیت بسیار بوقوع پیوست
در بداؤں درویشے بود او را محمد نجاسی گفتندے کیبار در مسجد با شیخ شاهی واخورد و ایں شیخ شاهی مذکور بسته دام بود
درویش محمد نجاسی چوں او را بدید بر فور از زبان کشید که اے سیاه بے هنگامه را گرم ساخته ترسم که سوخته نگردی
بفرمان الله تعالی همدراں ایام در خانهٔ شیخ شاهی آتش گرفت میخواست که خود را بیروں اندازد نتوانست
همانجا سوخت القصه دراں عهد ایں نوع درویشاں اهل کسب بودند که فیض از حضرت شیخ حمید الدین
محمد ناگوری رحمة الله علیه میبودند و حالا نیز طالبان حق از تصانیف او فیض مے یابند ایضاً نقل است
از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره که روزے بخدمت سلطان المشایخ شیخ فرید الملة والدین قدس
سره حاضر بودم حضرت شیخ بخدمت مولانا بدر الدین اسحاق اشارت نمود که برو خریطه که دراں مکاتیب
درویشاں است که بجانب من مرقوم داشته اند حاضر گرداں مکتوبے که حضرت شیخ حمید الدین محمد ناگوری بجانب
من ارسال نموده است بکش و بخواں خدمت مولانا خریطهٔ مکاتیب حاضر آوردند چوں دراں خریطه دست
انداخت همان مکتوبے که حضرت شیخ میخواستند بدستش آمد و بیروں کشید حضرت شیخ مشار الیه فرمود

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

برخیز و بجوان خدمت شیخ برخاست و خواندن گرفت عبارتش این بود فقیر حقیر ضعیف نحیف بندهٔ درویشان دوار
سر و دیده خاکپای ایشان محمد عطا المعروف بحمید الدین ناگوری و این رباعی نیز در آن مکتوب مرقوم بود رباعی
آن عقل کجا که در کمال تو رسد ✦ وان روح کجا که در جلال تو رسد ✦ گیرم که تو پرده برگرفتی ز جمال ✦ آن دیده کجا که بر جمال تو رسد
بگویند که آن روز تمام از چاشت تا نماز شام هم این رباعی حضرت شیخ را وجد حال بود **نقل است** از حضرت شیخ
نصیر الدین محمود اودهی قدس سره که در عهد سلطان شمس الدین التمش انار الله برهانه بعد حاجات حضرت شیخ المشایخ
خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره در دهلی امساک باران شد و غله بس گرانی گرفت و خلق خدا تعالی را بس تفرقه
روی نمود و بسیاری مردم از بی نانی هلاک میشدند سلطان شمس الدین نور الله مرقده متعهدی را براه کرد که برو بدرویشان و
اهل الله که درین شهر اند از ما سلامی و نیازی برسان و چنین عرضه دار که حق تعالی دفع ظالم و کفار روفتند و دیگر کار
بادشاهی نسبت او در ان تقصیر نداریم قاما توجه باطن بحق تبارک و تعالی و دعای خیر اهل اسلام و خلایق خاص و عام در عهدهٔ شما
توجه بحق تعالی نمایند و دعای استسقا فرمایند تا از برکت خلاص دعا و توجه شما حق تبارک و تعالی کرم فرماید و باران رحمت
برگرفتاران زحمت رسال نماید چون این پیغام بحضرت محمد عطا یعنی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره رسید
جواب داد سلام مایان بحضرت سلطان رسانی که درویشان از دعوتی و نعمتی شکرانه کنید که بهای در آتیه و دعای باران نخستند
چون پیغام گزارنده بسلطان رسید آنچه از حضرت قاضی حمید الدین قدس سره رحمة الله علیه و آنچه شنیده بود
بیرون عرض رسانید سلطان خوشحال گشت و فرمود که چون ایشان سماع طلبیده اند بالقطع باران رحمت
خواهد بارید جائی مرجع تعیین شود که صفا دهند و فرشهای گسترانند و نعمتهای الوان پزند و گویندگان خوش لهجه
که در ادای صوت درین شهر ممتاز باشند حاضر آرند و اهل الله را استدعا کنند که فردا قدم رنجه فرمایند
دوم روز شد درویشان که در شهر بودند حاضر شدند سلطان شمس الدین و درویشان که در آن مجلس
حاضر بودند اسامی این است حضرت شیخ علی سجزی رحمة الله علیه حضرت شیخ قاضی حمید الدین ناگوری
قدس سره حضرت شیخ احمد نهروانی رحمة الله علیه که حضرت قاضی حمید الدین در شان او بارها فرموده
که مشغولی حضرت شیخ احمد با مشغولی ده صوفی است حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی که از
خلفای حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره است و پیر شیخ رکن الدین فردوسی قدس سره

و سید قطب الدین غزنوی برادر زادهٔ حضرت شیخ نور الدین مبارک قدس سره و شیخ نظام الدین ابو المؤید
غزنوی قدس سره و حضرت شیخ محمود موینه دوز قدس سره و درویشان دیگر رحمهم الله علیهم اجمعین جمع آمدند و
سماع در دادند هم در حین سماع تقاطر باران شروع گشت و چندان بارید که درویشان بتشویش بمنزل رسیدند
نقل است که وفات حضرت شیخ حمید الدین محمد قدس سره در نهم ماه رمضان سنه ثلث و تسعین و ستمائة است
چنین گویند که هیچ زحمتی نداشت و خود ختم قرآن بنماز تراویح نمود و بعده سر مبارک بسجده نهاد و جان بحق
داد و بعد از دیری معلوم کردند که او از دار فانی بسرای جاودانی رحلت نموده است **ذکر احوال**

حضرت سید جلال الدین بخاری معروف بمخدوم جهانیان قدس سره

آن گوهر معدن سیادت	سلطان سرادق سعادت	آن حامی دین سلالهٔ پاک	فرزند نبی خاص لولاک
بانی شریعت و طریقت	استاد و شیخ حقیقت	اندر پی مصطفی در اسلام	از فقر نهاده گام برگام
سیاح جهان براه دینی	برداشته توشهٔ یقینی	هم سایهٔ بیت حج اکبر	هم زایر روضهٔ پیمبر
آمد ز خدا بفتح بابش	مخدوم جهانیان خطابش	او صدر مشایخ مه البیت	در خدمت او دل جهانیست

آن اختر برج سیادت و آن گوهر درج سعادت آن سلالهٔ پاک نبوی و آن زبدهٔ اولاد مصطفوی آن برگزیدهٔ
قرب حضرت باری سید **جلال الملة والدین مخدوم** جهانیان بخاری قدس روحه
در خلاصة الابرار آورده در معرفت زبدة الاخیار در علم ظاهر و باطن و مشایخ کبار مسلم بود و انوار و اسرار محیط
اعظم نقل صحیح است که آنچه جد بزرگوارش سید جلال الدین سرخ قدس روحه از شهر بخارا بقصبة الاسلام
ملتان رسیده و تشریف ارادت و خلافت حضرت شیخ الاسلام زبدة المشایخ العظام بهاء الملة والدین
قدس روحه مشرف گشت و از رخصت حضرت ایشان در آنجه مبارک سکونت و تاهل نمود او را سه فرزند
متولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سیوم سید محمد رحمهم الله تعالی و از حضرت سید
احمد کبیر دو فرزند بی نظیر بوجود آمدند یکی آفتاب عالمتاب یعنی شیخ المشایخ جلال الملة والدین
المعروف بمخدوم جهانیان دوم شیخ المشایخ میان راجو قتال او نیز مرید و خلیفه حضرت ایشان است
نقل است از حضرت سلطان المشایخ و الاولیا شیخ نظام الملة والدین قدس روحه در تاریخ

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

شیخ رکن الدین ابوالفتح قدس سرہ رسیدند خواستند کہ التماس عیدی نمایند ایشان نیز فرمودند کہ عیدی تمام نمانند
کہ حضرت بابا وحید من عنایت فرمودہ اند از آنجا چون بیرون آمدند ہر کہ میدید ہمین میگفت کہ حضرت قطب العالم
مخدوم جہانیان میرسد و ایضاً از حضرت پیر دستگیر بے نظیر خود سماء الملۃ والدین استماع دارم کہ وقتے حضرت
ملک المشایخ شیخ رکن الدین ابوالفتح قدس سرہ از آستانہ دہلیز خود بیرون تشریف فرمودند بجائیکہ نردبان آستانہ
پارہ پست تر بود و حضرت سیادت پناہ بے فی الحال خود را غلطانیدہ و سینۂ مبارک خود بجائے نردبان نہادہ
تا بر سینۂ ایشان حضرت شیخ مشار الیہ پا نہند و از آستانہ بگذرند چون حضرت شیخ الملۃ والدین قدس سرہ این
حالت بدید بگفت انگشت شہادت بدہن کشیدہ و فرمود کہ حضرت سید جلال الدین در نبوت کلی مسدود است
آن کسے نمی رسد و در مرتبۂ ولایت معرفت خود را بجائے رسانیدہ کہ مافوق آن حد بشر نیست بعد ازین ردائے
دست حضرت سید کشیدہ و بوسیدہ و سینۂ مبارک خود بسینۂ او مالیدہ معرفت علوم حضرت ایشان کتاب مستطاب
خزانۂ جلالی بس است و تمام اہل حال صاحب کمال را از روئے فیض میرسد و کمالات و مکاشفات آن حضرت
در کتاب مناقب قطبی کہ بیکے از درویشان حضرت مرقوم نمودہ است از آفتاب شایع تر است حاجت نیست کہ
این حقیر تحریر نماید و مریدان خلفا حضرت ایشان در کشف و کرامات معروف و مشہور اند علی الخصوص برادر
صوری و معنوی مرید و خلیفۂ ایشان حضرت سلطان المشایخ صدر الملۃ والدین المعروف بہ شیخ راجو
قتال قدس سرہ کہ سپہر کمالات آفتابی بے زوال بود بعلوم ظاہر و باطن پیسے صاحب کمال و حال
بیکس تا بہ نظر او نداشت آنچہ بر زبان مبارک او میگذشت بالقطع ہمچنان میشد روزے پیر حضرت ایشان
ریش متعلقے بے جرم را تراشیدن حکم فرمود آن مسکین پیش حضرت ایشان رفت صورت حال وانمود بر زبان
مبارک ایشان گذشت کہ او ریش خود بدست خود خواہد تراشید و دران حین پیر حضرت ایشان را حالتی روئے داد
فی الحال سر تراشے را بخوانند و در پیش خود نشانند و گفت زود باش محاسن من تراش سر تراش مذکور حیرت رسید
آئینہ و استرہ در پیش او گذاشت و خود را بہانۂ دست شستن بیرون انداخت و بجائے پنہان گشت آن پیر
چون ہمچنان بدید آئینہ را در پیش نہادہ استرہ را کشیدہ و محاسن بدست خود تراشیدہ و ایضاً مشہور است
کہ پیش حضرت سیادت پناہ بے شیخ جلال الملۃ والدین مخدوم جہانیان قدس سرہ جنے آمد و مسلمان شد

ذکر حضرت شیخ راجو قتال

و مرید گشت حضرت سیادت پناہ بے او را عبد اللہ نام نہاد و اندک ایامش شہرتے عظیم روئے داد و او شغلے او
در جہان افتاد روزے آن عبد اللہ مذکور بحضور حضرت شیخ مشار الیہ رسید حضرت شیخ لبوش تیز دید جان زمان
از پا در افتاد و بفغان و فریاد بگفت سوختم سوختم ہر چند مشکہائے آب بر وے ریختند سودے نداشت ہمچنان از جہان
گذشت **نقل است** از حضرت سلطان المشایخ سماء الملۃ والدین قدس سرہ رحمۃ ورآنچہ حضرت قطب المشایخ
جلال الملۃ والدین مخدوم جہانیان قدس سرہ رحمۃ رنجور گشت در اچہ دارو غہ بود مسند و تعین نمودہ سلطان فیروز
نو آہون نام داشت مقرب فارسی نویسے او بپرسیدن حضرت قطب المشایخ مخدوم جہانیان قدس سرہ آمد
در اثنا گفت خدا تعالیٰ حضرت مخدوم را صحت دہد ذات پاک مخدوم ختم اولیا ست چنانچہ محمد صلے اللہ علیہ
وسلم ختم انبیا بود حضرت مخدوم سیادت پناہ بے دانست کہ این مہدویان اداے کہ منود بحکم شرع محمدی مسلم میشود
بجانب حضرت برادر اصغر شیخ صدر الدین میان راجو دیدہ و فرمود شنیدی کہ تو آہون چہ تقریر کرد شیخ مشار الیہ
عرض نمود کہ آرے شنیدم گفت دیگر کس مسلمانان اہل دیانت نیز شنیدند و گواہ شدند تو آہون مذکور ہمدران ساعت
برخاست و از خطا اگرچہ بگریخت در و بدار الملک دہلی آمد و چون بسلطان فیروز شاہ رسید صورت باز نمود
سلطان مذکور او را بسیار دوست میداشت گفت اگر تو بر این ادائے کہ کردی ثابت گردی مسلمان شوی
باز گفت ہرگز مسلمان نشوم ہر چہ باد اباد ہمدران ایام حضرت قطب الاسلام شیخ عظام جلال الملۃ والدین
مخدوم جہانیان قدس سرہ بجوار رحمت حق پیوست بعد زیارت سیوم حضرت سلطان المشایخ صدر الملۃ والدین
شیخ راجو قدس سرہ گواہان را برابر کردہ بسمت دہلی متوجہ گشت چون بنواحی شہر رسید سلطان فیروز خبر آمدن
حضرت ایشان شنیدہ دانست کہ قضیہ تو آہون قصد نمودہ اند و دو سہ عالمے در شہر ہستند کہ ممتاز بودند پیش خود
طلبیدہ بر ایشان مشورت نمود و صورت حال تخلیص تو آہون از ایشان پرسید پس قاضی عبد المقتدر
تھانیسری رحمۃ اللہ علیہ شیخ محمد نام دانشمندے تیز طبع بود او بسلطان عرض نمود کہ چون حضرت سلطان
باستقبال شیخ روند در اول بقیہ از حضرت ایشان بپرسند کہ حضرت شیخ بقضیۂ آن کافر آمدہ اند چون
حضرت شیخ گویند بلے بقضیۂ آن کافر آمدہ ام پس اقرار بکفر نمودہ باشند بعد ازان در بحث در آئیم چون سلطان
این تقریر شنید آن عالم را برابر کردہ باستقبال حضرت شیخ متوجہ گشت وقت ملاقات پرسید کہ حضرت

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

خدوم تقضیهٔ آں کافر اسدہ اند حضرت شیخ مشارالیہ در جواب فرمود بیٹے لقضیۂ آں مسلم آمدہ ام شیخ محمد پسر قاضی
عبدالمقتدر گفت کہ ہنوز ثبوت اسلام او من حیث الشہود نشدہ شما چوں حکم باسلام او می نمائید حضرت شیخ بجانب
او نظر تیز کردہ بزبان مبارک آوردہ کہ مخدوم زادہ از سخن شما الحمد دیانت نمو یافتم بربید ساختگی کفر خود برآید
ہمدراں حین در تکلس گرفت ہم بداں حال بخانہ اش بردند قاضی عبدالمقتدر بر دوید چوں بحضرت شیخ رسید
گفت کہ مخدوم ہمیں یکے پسر دارم او را باید بخشید حضرت شیخ فرمود کہ او گذشتہ باشد او را پسرے خواہد
شد کہ اہل تقوی گردد شیخ محمد مذکور ہمدراں حال وفات یافت منکوحۂ او حاملہ بود بعد از تقضیہ شیخ محمد
پسرے متولد گشتہ او را شیخ ابوالفتح نام نہادند او پسے صد دیش دانشمند عزیز الوجود گشت آلان مقبرۂ او در
خطہ جونپور است آں نواحی مذکور با وجود شہود اقرار اسلام نمود گردن زدند حضرت شیخ مشارالیہ از
دہلی بمنزل خویش باچہ مبارک باز آمد حضرت او را خلفائے کبار شریعت شعار حقیقت آثار بسیار بودہ اند
خلاصۂ آں خلفائے حضرت سلطان المشائخ کبیر الدین اسمٰعیل قدس روحہ کہ مرشد پیران این حقیر حضرت شیخ
سماء الملۃ والدین قدس روحہ بودہ در علم ظاہر دریائے بے ساحل و اسرار باطن لقیب [illegible] و اصل اتحاد [illegible]
کہ در ابتدا حال آں صاحب کمال پیش حضرت شیخ المشائخ صدر الملۃ والدین راجو قتال قدس سرہ خواندن
مجذوبے بودہ کیجے نام پسے صاحب کشف و کرامت او نیز پیش صدر الملۃ والدین قدس روحہ
[illegible] شبے از شبہا آں مجذوب در گنبد حضرت قطب المشائخ جلال الملۃ والدین مخدوم جہانیاں
قدس روحہ بنظر زیارت در آمدہ بود مجاوران آں بقعہ پاک در گنبد معتاد ہر شب قفل کردند آں مجذوب
ہمدراں جا ماندہ و معتاد حضرت شیخ المشائخ کبیر الدین قدس سرہ آں بود کہ در نیم شب بزیارت حضرت
قطب المشائخ جلال الملۃ والدین مخدوم جہانیاں قدس [illegible] باشارت انگشت شہادت قفل [illegible]
گنبد [illegible] تا نماز تہجد ختم کلام اللہ [illegible] نماز تہجد [illegible] بیروں [illegible] اشارت بقفل
[illegible] مجذوب [illegible] تمام [illegible] صورت حال ایشاں [illegible]
[illegible] پیش حضرت سلطان المشائخ صدر الملۃ والدین قدس سرہ آمدہ تمام شب گذشتہ ماجرا
مکشوف ساخت حضرت سلطان المشائخ شیخ کبیر الملۃ والدین قدس سرہ از نور باطن معلوم کردہ آمدہ

انفعال انصورت حال پیش حضرت سلطان المشائخ صدر الدین قتال قدس سرہ سبق خواندن نیامد
حضرت شیخ مشارالیہ خود بخانہ حضرت شیخ المشائخ کبیر الملۃ والدین قدس سرہ تشریف نمودند و بیعت فرمودند و
بخانہ خود برد تدریس اضعف الانام پسران حضرت سلطان المشائخ کبیر الملۃ والدین قدس سرہ را دیدہ است
ہر دو صاحب حال و اہل کمال و حافظ کلام ربانی بظاہر و باطن آراستہ بودند یکے را شیخ عبدالشکور نام بود دوم
را شیخ عبدالغفور میگفتند ہر دو در پیش حضرت سماء الملۃ والدین قدس سرہ پیران این حقیر سبق معرفت خواندند ہر کہ
حضرت ایشاں را میدید عاشق صورت و سیرت ایشاں میگشت گوئی حضرت جبرئیل و میکائیل متشکل بصورت
ایشاں شدہ اند آخر الامر آں ہر دو بزرگوار تشریف شہادت مشرف شدند بعد شہادت بر سبیل عادت
بہائی ایشاں بتلاوت قرآن مجید استماع دارم از حضرت سلطان المشائخ سماء الحق والدین کہ سلطان
المشائخ شیخ کبیر الملۃ والدین قدس سرہ و حضرت شیخ عبدالغفور قدس سرہ را بسے دوست میداشت چنانچہ در
وقت رحلت ہر دو را پیش خود خواندہ و جامہ خود پوشاندہ و بزبان مبارک راندہ کہ ہر چہ شما را مشکلے باشد بقبر من
باز نمائید جواب خواہید یافت سبحان اللہ قول دالست کہ حضرت مہر سپہر سیادت شیخ المشائخ
جلال الملۃ والدین مخدوم جہانیاں قدس سرہ را چہ زینت بود کہ فرزندان و مریدان حضرت ایشاں را آنحضرت
رستہ نمود اللہم افرض علینا من انوارہم و اسرارہم الضیا از سید شمس الدین رحمۃ اللہ علیہ منقول است
کہ روزے حضرت سید جلال الملۃ والدین رحمۃ اللہ علیہ بنماز چاشت مشغول بودند پسرے خورد [illegible]
چہار سالہ ہم از ایشاں نزدیک مصلائے دیگر دیدہ من پیشتر نشستہ بودم بعد سلام [illegible] گفتند
کہ اے فلاں شاید کہ ایں بچہ را در دنیا نخواہید گذاشت من عرض کردم کہ مخدوم چرا ہمچوں [illegible] فرمودند
در عین نماز بخاطر من بہ دلیل [illegible] کہ او را [illegible] در وقت [illegible] گرفت [illegible] شب [illegible] رحمت
حق پیوست نیز از مولانا وجیہ الدین محمد منقول است کہ روزے در خانہ مولانا نصیر الدین
ابو المعانی رفتہ بودم ہمانجا قیلولہ کردم در خواب دیدم کہ اجتماع خلقے انبوہ است بزرگے تذکیر میفرماید
[illegible] در دنیا بر کار دیں مقدم دارد کار او بجائی افتد و خرابی گیرد چوں بیدار شدم از یکے پرسیدم ایں
بزرگوار کیست [illegible] وعظ میفرماید او جواب داد کہ ایں حضرت سید جلال بخاری [illegible] من بگذ ایشاں را ندیدہ بودم

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

میان قصبهٔ ما واچه مبارک که حضرت ایشان متوطن بودند مسافتی بود چون بیدار شدم احرام زیارت آن روی
روز بستم و بتشریف قدوم بوسی آن گلدستهٔ گلزار سیادت مشرف شدم بهمان صورت دریافتم که در خواب دیده
و معاینه شده بود همان دو کلمه که در خواب بزبان درفشان رانده بودند فرمودند که البته کار دنیا را برکار دین مقدم
نباید داشت بمجرد استماع سرور قدم در آوردم و بشرف ارادت مشرف گشتم و نیز از قاضی شمس الدین ملتانی رحمة الله
علیه منقول است که روزی حضرت شیخ کبیر الملة والدین والد حضرت شیخ مشار الیه از ایشان پرسیدند که شما را
از ولادت خود چیزی یاد هست از کمال تواضع که داشتند بحضور پدر بزرگوار خود ساکت شدند و چون از پیش ایشان
بیرون آمدند روی بمن آوردند و فرمودند که روز ششم از ولادت عورتی که مرا شست و جامه پوشانید او را
می شناسم که بود نقل است از مولانا شهاب الدین بریانی در ماه مبارک رمضان حضرت سیادت پناه که
در مسجد جامع اچه معتکف بودند و درویشی چند که صفت هم قوم لا یفقهون تسبیحهم موصوف اند نزدیک
حضرت مشار الیه جلوس داشتند و بعضی متعلمان اهل صلاح نیز بموافقت درویشان معتکف بودند ناگاه والی اچه
سوره نام داشت بدیدن حضرت سیادت پناهی در مسجد آمد چون کثرت درویشان بگرد حضرت ایشان بدید
خوشش نیامد بر فور بعضی را از آن مجلس بیرون کشید حضرت سیادت پناهی فرمودند که ای سوره تو گردی را
گفتند که با درویشان بد در افتی بمجرد استماع این سخن از آن حین جامه که بر تن داشت در بدن [illegible] گشت
غوغا در شهر اچه افتاد که والی را این حال پیش آمد خان بچه او را در زنجیر گرفتند بعد چند روز مادر پیرزالی داشت
او گریه و زاری کنان پیش حضرت سیادت پناهی آمد و بعجز تمام التماس نمود که ای حضرت مخدوم جهانیان
شفقت شما درباره خلایق عام است این جوان را بدین پیرزال باید بخشید بعد از التماس آن ضعیفه
فاتحه خواندند و فرمودند که او را غسل دهند و جامه پوشانند و بزیارت حضرت شیخ جمال خندان رو ببرند و
از آنجا پیش من آرند فی الحال همچنان کردند چون او را بعد از شیخ جمال پیش حضرت سیادت آوردند سر بر زمین نهاد
و بوسه بکف پای ایشان داد و بپای درویشان ایشان افتاد و بحال خود باز آمد و مرید شد و یکی از مقبولان گشت
سبحان الله زهی تصرف درویش که شبانروزی پانصد رکعت نماز لازمه ایشان بود اوراد و تلاوت قرآن و
ترتیب درویشان راتبی آن نقل است از مولانا شمس الدین آنچه که در حج آخر همراه حضرت سیادت پناه

بودم چون بکنارهٔ دریا رسیدیم بکنار دریا نشستیم بعد از چند روز درویشان ایشان را آرزوی ماهی بریان نمود
حضرت سید مشار الیه از نور باطن دریافت و تبسم فرمود حق تبارک و تعالی بر همه قادر است آرزوی که یاران
دارند دور نیست که خدای تعالی برساند در همان حین تقدیر دو من ماهی از آب جهید و در [illegible] افتاد فی الحال گرفتند و بریان
ساختند و بکار بردند بعد چند روز چون بساحل رسیدند خود را بجانب جده کشیدند و بزیارت ام الخلایق حوا رضی الله عنها
برکاتها مشرف شدند از آنکه مدفن او در زمین پاک جده واقع است بقضاء الله تعالی اندران روز تابوتی
در پایان مزار او آوردند و خواستند که دفن کنند حضرت سید مشار الیه از مردم پرسیدند که این تابوت از آن کیست
که دفن میکنند مردمان گفتند که این تابوت بزرگواریست او را شیخ بدر الدین یمنی میگفتند سی سال در حرمین
شریفین مجاور بوده و دیروز در کعبه مبارک در وقت نماز ظهر بسجده رسید و بعد ادای نماز عصر بتلاوت مشغول بود
که جان بقابض ارواح سپرده بسماع این کلام حضرت سید انام سرور گریان شدند بعد از آن فرمودند که این
بزرگوار را دفن نکنند شاید که سکته رو نموده باشد تقدیر فرمودند او را بردارند و بشهر ببرند و خود نیز بر اثر تابوت بشهر آمدند
و تابوت مذکور را در مسجد که بکناره دریا واقع است فرود آوردند و بندهای تابوت باز کردند و شیخ بدر الدین مذکور را
از تابوت بیرون آوردند و بر بوریای مسجد داشتند و در مسجد [illegible] نمودند تا کسی در نیاید و خود دوگانه ادا نمودند
و بتلاوت کلام ربانی اشتغال نمودند بفرمان الله تعالی شیخ بدر الدین یمنی قدس سره در حرکت آمد و یکبارگی
برخاست و دست حضرت اختر برج سیادت بوسید چنانچه حضرت شیخ سیادت پناهی خلعت خاصه خود او را
باز پوشانید بعد از آن فرمودند که در مسجد کسانی که بانگ نماز گویند وقت عصر بود هم شیخ بدر الدین مذکور آیات
فرمود چنانچه خود در جماعت درویشان در پس اقتدا فرمود غوغای عظیم برآمد و دو ماه در آنجا بسمت کعبة الله متوجه شدند
بعد تشریف سعادت طواف کعبة الله بزیارت سرور کائنات خلاصه موجودات مشرف گشتند و شیخ بدر الدین یمنی مذکور
نیز در رکاب سعادت ایشان بود چون بحضور روضه پر نور مشرف شدند نخستین گفتند السلام علیک یا جدی آواز جواب
از قبر روضه مطهر حضرت رسالت پناه برآمد و علیک السلام یا ولدی چنانچه در مناقب جلبی مسطور است [illegible]
سعادت ابدی و دولت سرمدی بشهر اوچ مبارک که جای معروف بود و ماوای مالوف ایشان است رسیدند عمر ایشان هفتاد
و هفت سال بود [illegible] بفرمان [illegible] روز عید قربان بعد نماز دوگانه رحلت فرمودند مدفن ایشان هم در شهر

اُچه مبارک واقع است والسلام

ذکر حضرت سلطان المشایخ شیخ جلال الدین ابوالقاسم تبریزی قدس سره

از جهان معرفت پیرایه ... | شمع سان از آتش ... | شیخ اسرار حق کان کرم
در گروه پاکبازان محترم | آتش عشق خدا افروخته | جان و دل در شعله آن سوخته | در محیط عشق از پا تا بفرق
از کمال معرفت ... | در شریعت با صدق او درست | در حقیقت ایما چالاک و چست | آن ملک سیرت جلال الدین پاک
در ره دین کرده شیطان را هلاک | چون علم از سر عشق آگه است | هست او با جمالی همره است | آن رهرو ان طلاق

آن سر حلقه عاشقان آفاق آن صوفی صفه صفا آن لؤلؤ لجه وفا آن سیمرغ کوه قاف عفت آن شیرزه بیشه همت آن محیط مسیم خیزی ابوالقاسم شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره شیخ بو عظیم القدر بود و هم شیخ معرفت پدر او مرید حضرت شیخ المشایخ بدر الدین ابو سعید تبریزی بود در علوم ظاهر و باطن دریای مواج بود و در کمال خود همتای نداشت تمام مشایخ کبار او را در شیخت و معرفت مسلم داشتندی و در کشف و کرامات بی نظیر پنداشتندی در ترک و تجرید نهایتی نداشت در توحید و تفرید نهایتی نه در جذب خاطر مستثنی او ممتاز بود بعد رحلت حضرت سلطان المشایخ بدر الدین ابو سعید تبریزی که پیر او بود از تبریز به بغداد آمده بود به خدمت ... در صحبت حضرت شیخ شیوخ قدس الله سره العزیز بود + نقل است از حضرت شیخ الاسلام بهاء الملة والدین زکریا قدس سره در آنچه حضرت شیخ جلال الدین تبریزی در بغداد رسید هر سال در برابر شیخ شیوخ شهاب الملة والدین رحمة الله علیه در کعبه رفتی و حج گزاردی و زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مشرف شدی و حضرت شیخ شیوخ پیر معمر شده بودند حضرت ایشان را در راه کعبة الله توشه سرد و خشک چون کلیچه و ملحات چنانچه مسافران بردارند بطبع موافق نیامدی و حضرت شیخ جلال الدین دیگدانی را که ... معلق که در آن آتش کنده و سر آن ... ساخته بود و دیگی بروی نشانده پیاده برابر محافه ایشان میبردی و در وقت حاجت آن طعام پیش حضرت شیخ شیوخ شهاب الملة والدین نهادی القصه او به خدمت را بدین منوال رسانیده بود و تمام مشایخ آن عهد عاشق روش بودند کسی را که خدمت حضرت شیخ شیوخ بدین نهج کند معلوم نیست اندکی و خدمت پیر خود به چه حد رسانیده باشد + نقل است از حضرت سلطان المشایخ قدس سره از بیت الله به بغداد مراجعت نمود در خانقاه خویش جلوس داشت از مریدان و

معتقدان هر یکی هدیه پیش می آورد و در پیش حضرت ایشان می نهاد در میان عورتی صالحه رسید و یک درم آورده در آن هدیه ها گذاشت حضرت شیخ شیوخ اشارت به مریدان حاضر فرمود هر که را باید از هدیه ها برگیرد هر یکی هر چه خواست بر داشت حضرت شیخ جلال الدین همان درم که آن پیرزن آورده بود برگرفت حضرت شیخ شیوخ قدس سره فرمود که هر برکتی که بود بر داشتی و دیگران هیچ نگذاشتی + نقل است از حضرت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه که وقتی در سفر کعبة الله من برابر شیخ جلال الدین بودم در بریه بنی امام ... راه صعب و سنگلاخ بود ... شترهای مردم هلاک شدند و فقرا و غربا که در قافله بودند پیاده ... آمدند چنانکه اهل قافله از بی مرکبی عاجز آمدند در میان بازار بنی لام گله شتران فروختن آوردند هر شتری را بیست اشرفی بها نهاده نه هر که از اهل قافله استطاعت داشت هم بدان بها خرید و آنها که عسرت داشتند و تا در بریه ... قدر رضا بقضا داده و دست از جان شسته در میان حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه صاحب شتران را طلبید و فرمود شمار بدید که چه مقدار شتران تا فروخته مانده چون شمار آوردند معلوم شد پانصد شتر مانده است حضرت جلال الدین سه بار یا لطیف ... نمود و دست در ریگ می انداخت پر از اشرفی بیرون می آورد و شتران تجرید و به مستحقان و درماندگان می بخشید تا هر پانصد شتر به مستحقان داد و از پای پیاده بهمت بیت الله گام کشاد + نقل است از حضرت شیخ المشایخ فخر الدین زرادی رحمة الله علیه که در آنچه حضرت شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره از بغداد به دیار ... دهلی آمدند عهد سلطان شمس الدین التمش بود سلطان مذکور کمالات حضرت شیخ جلال الدین را کما ینبغی بدانست باستقبال حضرت ایشان از شهر بیرون آمد در آن ایام شیخ الاسلام آن نجم الدین صغری بود و نیز سلطان را و جمیع مشایخ حاضر بود سلطان چون حضرت شیخ جلال را دید از اسپ فرود آمده بجانب ایشان دوید و دریافت بجانب حضرت شیخ الاسلام برخود کرده روان گشت در بیان سلطان مذکور به شیخ نجم الدین صغری گفت که حضرت شیخ را در کجا فرود آرند جایی که معین بنما باید کرد که در خور این شیخ تا در بیجا حضرت ایشان را در بام ... شیخ نجم الدین را رگ حسد جنبید پهلوی قصر سلطانی خانه خوب بود در آنجا جنیان مستولی شده بودند هیچکس را یارای آن نبود که گرد آن خانه تواند گشت آن خانه را بیت الحرام ... می نامیدند

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

علی الدوام مقفول بودی شیخ را بهیبت الجن فرود میباید آورد سلطان جواب داد که چرا مهمان عزیز را در خانهٔ
مشوش و موحش فرود آرند شیخ نجم الدین گفت از دو حال بیرون نیست که این مرد کامل است یا ناقص اگر
کامل است خانه را از جنیان پاک خواهد ساخت و اگر ناقص است سزای او همین است که جنیان هلاکش کنند نقل است
ایشان آهسته در بیرون گفتگو میکردند که حضرت شیخ از نور باطن وقوف یافت و فرمود نجم الدین کلید آن خانه را حاضر
ساخته آورد تا قبل از نزول در تشریف فرستم با صفائی و بعد چون کلید آورده حضرت ایشان را خادمی بود مزار نام
کلید بدستش داد و فرمود برو قفل در بگشای و اندرون درآی و به آواز بلند بگوی که ای جنیان شیخ جلال تبریزی
میرسد زود تر بدر آئید ورنه شما ساکن نخواهید بود الآن شیخ ساکن خواهد شد و این حمایل مرا در خانه بیاویز بیگو
در آنچه خادم مذکور در آن خانه رفت و این ندا در داد تفرقهٔ عظیم در جنیان افتاد تا بیکبارگی بدر شدند حضرت
شیخ همدران خانه نزول نمود نقل است از حضرت شیخ نظام الملة والدین قدس سره در آن زمان
که حضرت شیخ الاسلام شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره رسید دوم روز بقصد ملاقات حضرت سلطان
المشایخ قطب الدین بختیار اوشی قدس سره از منزل خود آمد و شاه راه را بگذاشت و بکوچه های تنگ
رخ گرفت در آن ایام مقام با فرجام حضرت شیخ الاسلام قطب الملة والدین نزدیک کیلوکهری بود و
حضرت ایشان را نیز مکشوف شد که شیخ جلال الدین بقصد ملاقات من می آید حضرت ایشان از منزل خویش
باستقبال او روان شدند در کوچهای تاریک می آمدند در وسط راه میان دو بزرگ صحبت بحصول پیوست
آنروز هم در خانهٔ حضرت شیخ المشایخ قطب الملة والدین صحبت بود درویشان در استماع سماع مشغول شدند و بهر
حال درویشان برین بیت بود بیت در میکده ها حضرت شیخ ابی گنجد — در عالم بیرنگی اغیار نمی گنجد
و آن شب شب جمعه بود چنانچه نماز جمعه هر دو بزرگ در مسجد شاره یکجا گزاردند هر یکی بمنزل خویش رجوع نمودند
حضرت شیخ المشایخ شیخ ابو القاسم جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه هرجا که مقید بود مدام اکثر نماز فجر بوضوی
عشا میگزاردند و نماز فجر بگاه ادا میکردند و بعد از فجر تا نماز چاشت بر بستر تکیه زده میبودند همدران ایام بهزار
پانصد دینار غلامی صاحب جمال ترکی خریده بود و آن غلام در حسن و زیبائی نظیر نداشت و ساز سے را
در غایت مروت علی الضرب ساخت و حضرت شیخ مشار الیه او را بسیار دوست میداشت ایام بهار بود و سلطان

شمس الدین مذکور بر بام کوشک بود و صحن خانه از آن حضرت شیخ از آنجا مینمود روزی سلطان شمس الدین مذکور
حضرت شیخ نجم الدین صغری را بمصلحتے پیش از صبح پیش خود طلبیده بود و امامت نماز فجر او را فرموده و حضرت شیخ المشایخ
جلال الدین تبریزی قدس سره نماز فجر بر سبیل عادت بگاه ادا نموده بر پلنگے در صحن خانه تکیه فرموده بودند
و آن غلام ترک پای حضرت شیخ میمالید چون سلطان نماز فجر بگذارد و شیخ نجم الدین صغری را نظر بر حضرت
شیخ جلال الدین قدس سره افتاد و دید که رضائی بر روی کشیده در خواب است و غلام مذکور پایش میمالد
فی الحال دست سلطان کشید و یکبارگی بام آورد و گفت تماشا کن چنین درویشان اعتقاد میکنید که امام وقت
خسپیدن است و این چنین غلام صاحب حسن را نزدیک خود داشتن سلطان جواب داد که شاید نماز فجر
ادا کرده تکیه نموده باشد و هیچ باکی نیست که نزدیک پاک غلام حسنی و جمالی قریب باشد این مقتی حضرت شیخ
المشایخ شیخ جلال الدین تبریزی را همدران حین مکشوف گشت رضائی از روی کشید و باواز بلند گفت
ای نجم الدین بشنو سیدی این غلام را و کنار رضائی این گفت و رضائی بر روی کشیده و مشغول باطن
اشتغال نمود سلطان شمس الدین بشیخ نجم الدین صغری گفت که ای شیخ ندیدی که او خود را منقطع ساخته ترا
خواند گفت شخصی که شیخ الاسلام باشد اینقدر صفائی نبود که حقیقت حال بداند مرا خواند گفت که سلطان را
اینقدر دیده و داد نیست که مردے اخلاق با صفا را برزمرهٔ درویشان و صوفیان شیخ الاسلام ساخته
نقل است از سیر خورد مبارک کرمانی رحمة الله علیه چون از کلمات سلطان شمس الدین شیخ نجم الدین
صغری انفعال یافته حسد او با حضرت شیخ جلال قدس سره بقصد بدل گشت و همواره در صدد
آن شد که در شان حضرت مشار الیه تهمتی و بهتانی وضع نماید در شهر دهلی مطربه بود در غایت حسن و نهایت
نغمه سرود و اکثر ملوک شهر را بعد سیلے و محبتے تمام شده بود گاه گاهی بخدمت حضرت نیز گذر میکرد وے مر شیخ
نجم الدین هم آمدی و آن زن گوهر نام داشت شیخ نجم الدین او را آموخت که اگر تو بفضیحت حضرت شیخ جلال الدین
متهم شوی و هرجا که بگویم حاضر آرم بے محابا بگوئی که شیخ مذکور با من کارے فاحش بوجود آورده است
آنگاه من پانصد دینار سرخ بتو دهم از جمله پانصد دینار دویست و پنجاه حالی در قبض تو نهم و دویست
پنجاه بر آن وقتی که این راز مکشوف نشا زود اما تا دارم روزیکه تو در محضر مشاهدهٔ شیخ این تقریر کنی این دو

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

و پنجاه دینار سرخ آمروز از دوار ندہ آں گیری آں مطربہ دید کہ آں جنس کلیست من بوری کہ تاختہ از پنجہ
گفتن ہمراہ چہ تفاوت کند بطوع و رغبت قبول نمود شیخ نجم الدین صغری دو صد و پنجاہ دینار سرخ بتسلیم او نمود
و دو صد و پنجاه دیگر بقفائے بود او را احمد شرف بیگفت تہیہ تسلیم او کرد و آں مطربہ را متقابل او ساخت
کہ بعد ادائے آں بہتان از شیخ بگیرد و بعد استحکام انکار آں شیخ نا سزا وار در حق آں بزرگوار استہار
این تہمت اد و سہم بہ بیدینی پیش گرفت از آں فاحشہ پیش سلطان گنانید سلطان مذکور گفت کہ حالیا
ایں صورت بر زنائے خود متفرست لائق تعذیر نشود فاما بے شہود بر حضرت شیخ بے ثبوت نمی باید آورد
مدعی شدی آلان حالے دیگر باید تا محکمے در ینباب فرماید محضر مشایخ باید ساخت ایں قضیہ را در میان
باید انداخت مشاہیر مشایخ ہند را فرمان شد تا در دار الخلافہ حاضر آیند و مراتب تشریف قدوم مبارک خود مساعد
گردانند درانکہ در صحت مشایخ کبار کہ در علوم ظاہر و باطن صاحب اعتبار بودند حاضر شدند مسموع است کہ
دو صد و بست و چند اولیا رسّل حضرت شیخ المشایخ شیخ بہاؤ الدین زکریا قدس سرہ در مسجد جامع حاضر شدند
سلطان شمس الدین مُد شیخ نجم الدین صغری آورد و گفت ہر کرا کہ از جملہ مشایخ کبار باختیار خود حاکم
گردانی تا حق ہر کہ خود قرار باید شیخ نجم الدین مذکور حضرت سلطان المشایخ شیخ بہاؤ الدین زکریا قدس سرہ را
اختیار نمود و سبب ایں اختیار آں بود درا یا یکہ حضرت سلطان المشایخ بہاؤ الدین زکریا شیخ الشیوخ
شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ طرف ملتان رخصت یافتہ بودند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی
رحمۃ اللہ علیہ باہم بودند چوں بہ نیشاپور رسیدند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمۃ اللہ علیہ رفت
حضرت شیخ فرید الدین عطار را دریافت چوں منزل خود باز آمد حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا از
شیخ جلال پرسید امروز در سیر بودید از درویشاں کرا دریافتید حضرت شیخ جلال تبریزی گفت امروز حضرت
شیخ فرید الدین عطار را دریافتم ایشاں فرزند کہ میان شما چہ نوع صحبت گذشت حضرت شیخ جلال تبریزی گفت
چوں حضرت شیخ فرید عطار مرا دید پرسید کہ درویشاں از کجا رسید گفتم از خطہ پاک بعد از گفت آنجا از
مشغولان حق کیست من ہیچ جواب ندادم حضرت شیخ المشایخ بہاؤ الدین زکریا قدس سرہ فرمود چرا نگفتی کہ حضرت
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ را دریافتہ ام حضرت شیخ جلال الدین تبریزی
گفت کہ عزیمت استغراق حضرت فرید الدین عطار مرا چناں در گرفت کہ اصلا حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین

قدس سرہ بیادم نیامد ازیں سخن خاطر حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا قدس سرہ غبار گرفت ہمدراں مقام
ازیکدیگر جدا گشتند ایں حکایت بشیخ نجم الدین صغری رسیدہ بود دانستہ کہ مگر حضرت شیخ المشایخ بہاؤ الدین زکریا
قدس سرہ از وے نا راضیست البتہ بحیفی قضیہ حضرت ایشاں را قبول نمودہ آں محضر در روز جمعہ بود سلطان تیر
حاضر گشتہ بعد از ادائے نماز در صحن مسجد کہ آنجا سیلے واقع است اکابر حلقہ زدہ نشستند و شیخ نجم الدین آں مطربہ
مذکورہ را حاضر گردانید و حضرت شیخ جلال الدین قدس سرہ اندر مسجد در آمدند کفش از پا کشیدند بہ قبلہ مشایخ از عظمت
استقبال برخاستند و حضرت شیخ المشایخ بہاؤ الدین قدس سرہ دویدند و کفش او برداشتند و در آستین
خود کشیدند در مجلس نسبت سلطان شمس الدین گفت کہ محضر برخیزد کسے را کہ حکم ساختہ بودند او ایں تعظیم کرد
پس حاجت گفتگو نماند حضرت شیخ بہاؤ الدین زکریا قدس سرہ فرمود مرا واجب است کہ خاک کفش او سرمہ
چشم خود سازم زیرا کہ او بصفت حال در سفر و حضر با حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین قدس سرہ صحبت داشتہ
تعظیم او واجب است اما نباید کہ شیخ نجم الدین صغری داند و گوید کہ عیب او بدیں تعظیم پوشیدند اگرچہ بہ اہل اللہ را
روشن است کہ ازیں ذات پاک ایں معنی ہرگز متصور نیست فاما آں مطربہ را در پیش طلبند تا حق ظہور
پیوندد آخر الامر شیخ المشایخ بہاء الملۃ والدین قدس سرہ آں مطربہ را در پیش خواند و فرمان مبارک کرد کہ
البتہ ہر چہ باشد راست گوئی و الا نہ خراب گردی مطربہ مذکور بآواز بلند گفت حق حاضر و ناظر است کہ
ایں ہمہ محض دروغ و افترا است حضرت شیخ جلال الدین از آں تہمت پاک تر است شیخ نجم الدین صغری
مرا پانصد دینار سرخ قبول نمودہ و از آں جملہ دو صد و پنجاہ بمن دادہ و دو صد و پنجاہ با احمد شرف نقال
امانت نہادہ کہ بعد تقریر ایں بہتان ادا نماید احمد شرف را نیز حاضر آوردند او ہمچنانکہ بود قبول نمودہ و
آں دو صد و پنجاہ دینار در محضر آوردند چنانکہ شیخ نجم الدین از غایت انفعال ہیچ و گشت سلطان
شمس الدین مذکور ہماں ساعت او را از شیخ الاسلامی نزول ساخت و از نظر انداخت و عہدہ شیخ
الاسلام بحضرت شیخ المشایخ بہاؤ الدین زکریا قدس سرہ داد از آنگاہ تا الی الیوم عہدہ شیخ الاسلام در
خاندان کرام عظام دعا مالی خانست نقل است از حضرت نظام الحق والدین قدس سرہ کہ چوں
مشایخ عظام بعد قضیہ محضر ہر یک بمنزل خود راجع گشتند حضرت شیخ جلال الدین تبریزی رحمۃ اللہ علیہ

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

در دهلی نماند از آنجا بخطه بداؤن آمد روزے برلب آبے که نزدیک شهر است با جمعه درویشان نشسته بود برخاست
وضو تجدید ساخت و گفت درویشان بیائید نماز جنازه نجم الدین صغری بگذاریم که او همین ساعت از
شهر دهلی نقل کرده است اگرچه بواسطه تهمت وا ز شهر دهلی بدر آمده ایم و از برکت پیر انتقام بر آمد
بعد چند روز خبر رسید که او در همان ساعت که حضرت شیخ غائبانه نماز جنازه او گزارده رحلت نموده بود
نقل است از حضرت سلطان المشائخ نظام الملة والدین قدس الله روحه روزے حضرت شیخ جلال الدین
تبریزی رحمة الله علیه در خطه بداؤن بدهلیز خانه خود نشسته بودند شخصے هندوے از موَاس که نزدیک خطه
بداؤن واقع است آوندے پُر از خجرات که برائے فروختن آورده بود بر سر کرده میگذشت چون نزدیک حضرت
شیخ المشائخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه رسید نظر او بحضرت شیخ افتاد آوند خجرات که بر سر داشته بود
بر زمین نهاد و در پائے حضرت شیخ افتاد و فی الحال مسلمان گشت حضرت شیخ او را علی نام نهاد روز دیگر
بخانه خود رفت و هر چه در ملک خود داشت تمام در پیش حضرت شیخ نهاد حضرت شیخ فرمود که نقود نگهدار
هر جا که فرمایم خرچ کن عادت حضرت شیخ بود که هر گرا انعامے فرمودے کم از ده درم نبود القصه تمام آن مبلغ
بمصرف رسید یکدرم بر علی مذکور ماند او را در خاطر گذشت که اقل انعام حضرت شیخ ده درم است و بر من
یکدرم بیش نمانده است چون کسے را اشاره خواهد شد درم دیگر باید که داده شود همدران میان سائلے
رسید حضرت شیخ بعلی اشارت نمود آن یکدرم که داری بدین سائل بده **و ایضاً** از حضرت
سلطان المشائخ شیخ نظام الملة والدین قدس سره **نقل است** میان خدمت قاضی کمال الدین
جعفری و حضرت شیخ مودت و محبت بود روزے حضرت شیخ بخانه خدمت قاضی مذکور تشریف نموده بود
خدمتگاران قاضی کمال الدین جعفری گفتند زمانے بنشینید که الآن حضرت قاضی در نماز اند چون فارغ شوند
خبر کنیم حضرت شیخ فرمود قاضی نماز گزاردن میداند این بگفت و بمنزل خود مراجعت نمود روزے دیگر قاضی را
در خواب بحضرت شیخ ملاقات واقع شد قاضی گفت که این سخن فرموده اید که قاضی بارے نماز گزاردن میداند
حضرت شیخ فرمود بلے قاضی گفت که مخدوم در نماز شما بجائے قرآن چیزے دیگر میخوانید یا رکوعے و سجودے
بنوعے دیگر میکنید حضرت شیخ جواب داد که همین قرآن میخوانند و رکوع و سجود همین نمط میکنند و لیکن

نماز شما نزدیک علمائے ظاهر زیاده ازین نیست که در حین تکبیر متوجه قبله بایستند تا بر کنوز ان ارکان متوجه
شوند و اگر مشتبه شوند تجرید نمایند فاما نماز فقرا آنست تا رب کعبه را مشاهده نکنند الله اکبر نگویند و اقل مرتبه
صلوات ایشان آنست که نماز بر عرش میگزارند علی الصباح قاضی کمال الدین جعفری بخدمت حضرت شیخ
رسید هنوز خواب را تقریر نموده بود که حضرت شیخ فرمود که قاضی کمال الدین اول مرتبه صلوات فقرا آن است
که شب گذشته شما را در واقعه نمودند قاضی مذکور دست حضرت شیخ بوسید و معذرت نمود و پسر بزرگ خود را
که سیف الدین محمد نام داشت مرید حضرت شیخ المشائخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه کرد بعد ازان حضرت
شیخ المشائخ شیخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه از خطه بداؤن طرف بنگاله عزیمت نمود و شیخ علی خجرات
فروش که مسلم شده بود بدنبال شیخ مذکور میرفت چون مقدار دو فرسنگ رفت حضرت شیخ فرمود که درویش
علی باز گرد او عرض نمود که مخدوم خواجه من و پیر من تو ئی من بے تو در اینجا چه کنم حضرت شیخ فرمود که برو
من این مقام را بحواله تو نمودم آخر همچنان شد با وجود چندین مشائخ کبار خلق بهم چه او توجه نمودند **نقل است** که
شیخ وحید الدین ترمذی از حضرت شیخ جلال الدین قدس سره سوالے پرسید که مردے روزه نمیدارد و میخورد حضرت
شیخ جواب داد کو سحر هم بخورد شام و چاشت هم باید که قوتے که بدان حاصل آید و در طاعت خدائے تبارک و
تعالےٰ صرف نماید معصیت نکند حضرت شیخ المشائخ جلال الدین تبریزی رحمة الله علیه چون به بنگاله رفت
تمام خلائق آن بلاد بایشان رجوع نمود و مرید گشت و حضرت شیخ در آن مقام خانقاه ساخت و لنگر انداخت
و چند باغ و زمین بها خرید و وقف آن لنگر گردانید و از آنجا بیشتر شد و آن بندر را دیوه محل گویند
در آنجا چاهے بود کافرے بتخانه بنا نموده بود و زرے فوق الحد خرج ساخته حضرت شیخ آن بتخانه را شکست
و همدران بتخانه تکیه ساخت حضرت شیخ در آنجا بسیار کافر را مسلمان ساخت الآن مقبره مطهره ایشان هم
در آن بتخانه است و نصف محاصل آن بندر وقف لنگر ایشان است **در ذکر حضرت سلطان**
المحققین برهان العارفین سلطان المشائخ والاولیا شیخ نظام الملة والدین
قدس سره العزیز

اختر برج دین زده در اوج — آن گشاینده در مقصود — وان نماینده ره معبود — لجه معرفت زده در موج
چون بره صفا قدم بکشاد — کام بر کام مصطفیٰ بنهاد — بادشاه جهان بزرگیم

گلبن چار ترکش دیهیم	کیست جز وی بملک خویشی	گر کند سروری بدرویشی	دو جهان نزد همت والاش
کمتر از نیم دانه خشخاش	باطن او ز طلعت تکریم	داده تو صیقا بهفت اقلیم	خاک درگاه او پناه ملوک
در او سجده گاه اہل سلوک	گوہر معدن صفات خدا	قطرۂ از ابر کوشش دریا	بر جهان فیض اقدس نازل
او بدان فیض رجهان نازل	سرو باغ حدیقۂ تقدیس	نگر بزان سایۂ ابلیس	طایر قدس را بلفظ فصیح
قوت داده ز دانۂ تسبیح	ہر کہ دادار او تش داده	پا بعرش عظیم بنهاده	ز بر انس و جان زوے یقین
پیشوائے جہاں سماء الدین	چوں لشن ناظر جمالی گشت	زاں نظر گنج لا یزالی گشت	آں مخزن حقایق و آں

معدن دقایق آں محیط حضور سوچ آں بسیط سرور الوہیت آں عنقائی قاف قناعت و آں بیضائے سپهر بقا آں آسمان جہان تمکین قطب المشائخ شیخ **سماء الملة** والدین قدس سرہ اگرچہ از جملہ مشائخ کبار تا خرین بوده اما از روئے علم ظاہر و باطن آثار جنید و بایزید در اطوارش ہویدا بود در جذب خواطر تصرفے عظیم داشت تا ہر علیلے کہ نظر مبارک بر وے انداخت سینۂ او را از امراض باطن تجلی پاک ساخت اشفاق نبوی و اخلاق مصطفوی را دادار و اطوارش ہویدا بود بجانب ہر مرید کہ تبسم فرمودے کارش با تمام شدے **بیت**

فی الحقیقت بچه خورشید سپهر	بر جہان مد اختم انور مهر

ذاتش لمعات اللہ موصوف بود در کشف و کرامت مصروف نظر شفقت او بر منعم و درویش و بر بیگانه و خویش یکسان بودے در نظر و زہد و غیره فرق نمودے فاسق را بے تجدید امر معروف بالفاظ شہد آمیز بکلی از جادۂ فسق و فساد بسجادۂ صلاح و اعتقاد آوردے روزے پسر شہاب خان ساں نویس سلطان العادل **بهلول انار اللہ برہانہ** شیخ محمد نام است در مجلس حضرت ایشان در آمد آں درویش حاضر بود خواست کہ او را از مجلس بیروں کشد از نور باطن قصد این فقیر دریافتہ بر فور روئے مبارک بسوئے من کردند و ایں بیت خواجہ حافظ قدس سرہ بر زبان راندند **بیت**

ہمہ کس طالب یارند چہ ہشیار چہ مست	ہمہ جا خانۂ عشق است چہ مسجد چہ کنشت

بمجرد استماع ایں بیت حالتے در شیخ محمد مذکور کہ یکے از فاسقان مشہور بود پدید آمد فی الحال سر بر زمین نهاد و دست انابت بحضرت ایشان داد و مرید گشت بعد ازاں تا زندہ بود گرد مناہی نگردید و شیوۂ صلاح ورزید و یکے از مقبولاں گشت **نقل است** از حضرت ملک المشائخ والعلماء والصلحاء برادر حقیقی

حضرت ایشان شیخ **اسحاق** رحمة اللہ علیہ کہ در آنجا ایشان بدوازده سالگی رسیده بود ہرگز نماز تہجد ایشان فوت نبودے پدر بزرگوار ایشان اشاره نموده بود کہ چون ایں چنیں طفلان جا رسد نماز تہجد می باید گذارد حضرت ایشان از اندرون حجره لحاف بر روئے مبارک کشیده آں اشاره می دیدند و وضو تجدید نموده و نماز تہجد ادا میکردند و ہم از حضرت شیخ اسحاق رحمة اللہ علیہ استماع داریم کہ وقتے در بستان فقہ و تعلیم و علم عملی ناپدید گشت دانه جهت چوں اثر مروارید عزیز گشت در آنجا ایام اگر گاہے نیم سیر جهت یافتندے دست میداد آں را ہمچو شاید تعدد دانہاے آں شمرده با آدمیان خانه می رسانیدند ہر چه حصه ایشان میرسیدے نصیب فقیراں گردانیدے و فاقه بر فاقه کشیدے و اصلا لهو نیاوردے ایثارے عظیم داشته ہرگز روئے دنیا بملک خود نمیگذاشت باوجود ہزار ہائے فتوح رسیدے نصیب مستحقاں فرزنداں مساوی گردانیدے چنانچہ ایں فقیر مدتها در ملازمت حضرت ایشان بودے ہرگز مالک نصاب نه گشته از مولانا عطاء اللہ دانشمند کہ یکے از کہتریں شاگرداں حضرت ایشان است استماع داریم کہ در خطه ناگور عورتے بود صالحہ ارادت بحضرت ملک المشائخ داشت و را ماده گاوے بود شیر دار از آں شیر ماده گاو خیرات لیستے و پیش حضرت ملک المشائخ مے آوردے و آنچه حضرت ملک المشائخ از خطه ناگور عزیمت گجرات فرمودند ماده گاو آں عورت را دزدان بردند بعد دو سہ روز آں عورت بگفت کہ یا مخدوم سماء الملة والدین گاه گاہے شیر و خیرات آں ماده گاو بخیر شما رسیده است آں را چوں دزد برد البتہ آں ماده گاو مرا رسانید آں بگفت نماز مشغول گشت در عین نماز آواز حضرت ملک المشائخ شنید کہ بی بی اینک ماده گاو شما رسانیده شده محافظت نگاه دار چوں سلام کرد ماده گاو را در صحن خانه استاده دید و وقتے حکیمے از طرف بنگاله آمده بود بہا نر و از ایں فقیر اباره سیماب کشته در پیش ایں فقیر نهاد مقدار نیم حبه بخورده ایم بعد ازاں ایام ایں ضعیف الانام را ضعفے تمام باندام راه یافته بود و اشتها بکلی رفته از خوردن نیم حبه سیماب قوتے در بدن مقیم و اشتهائے عظیم نمودم گفتم چه باشد کہ ترکیب کشتن سیماب بمن نمائی چنانچہ او قبول نمود و ایں معنی قبل از سفر آخر بود کہ از خدمت ملک المشائخ اتفاق واقع شد چوں بخدمت حضرت ایشان رسیدیم بر فور فرمودند کہ فلاں کس سیماب بکلی گشته نمی شود نعوذ باللہ منها اگر خام باندام بماند ضرر رساند نظر بر نفع او نباید کرد دید امام کہ

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

حضرت، ایشان را این معنی مکشوف شده است آخر عرض نمودم که مخدوم مرا حرارت محبت شما کافی ست پیداست
که حرارت سیماب چه نفع بخشد فرمودند که انشاء الله تعالی قوت شما از نور باطن بظهور پیوندد و بمجرد استماع این
سخن سستی در وجود نماند روزی در ایام شتا هنگام چاشت دولت آستانه بوسی میسر گشت آن حقیر
بواسطه شرف قرابت محرمیت داشت و اشارت بود که هرگاه که فلان کس برود آید بیرون نباشد تا بحال
اندرون درآید چون درآمدم دیدم که بر تخت پوش نشسته اند و طبقی از طعام کهچری به پیش نهاده تناول
میفرمایند تبسمی کردند و هم کاسگی اشارت فرمودند و گفتند که در خوردن این طعام جز رسی یا ضیق در کار
اختیار چیست گفتم بسر و دیده چون لقمه در دهن انداختم دریافتم که طعام چون طبع طالبان خام و روغن
آن امثال روزگار همچون تیغ بشیریت کامی تناول میفرمایند تحمل نتوانستم نمود سازوار خدمتگار
که مطبخ حواله او بود بآواز درشتش زبان کشودم و ملامت نمودم که ای شور بخت تر شیر وی این چه تلخی و
خامیست که بطعام ایشان درآورده البته معلوم نمودند که تلخی و قهر بجانب او از تلخی روغن زیاده است
تبسم شیرین فرمودند که من سخن یافتم اول در میان آورده بودم شما نیز قبول نموده بودند اکنون او را
سیه نباید گفت بحکم چنانکه باید سبحان الله اخلاق محمدی در ایشان ظاهر بود و آثار بزرگی هم در ایام خوردگی
میسر شده بود و چنین استماع است که پدر بزرگوار ایشان مرید و مربوب حضرت محبوب العارفین و مطلوب
المحققین حضرت سید صدر الدین محمد نیر سپهر اجمال المعروف بشیخ راجوی قتال بود اگرچه حضرت
مخدومی مرشدی و مولائی شیخ سماء الملة والدین قدس سره مربوب و محبوب ایشان بودند ولیکن
خرقه خلافت و ارشاد از حضرت شیخ الاسلام زبدة المشایخ شیخ کبیر الدین اسمعیل که
بظاهر و باطن آئینه انوار نبوی و مظهر آثار مصطفوی بود داشتند هم از الفاظ در ربار آن لجه اسرار
مرشدی و مولائی استماع است در حین دوازده سالگی مشغول بتعلیم بوده ام که پدر بزرگوار روزی نیم شب
به پیش خودم خواندند و تلقین الفاظ بصاحبی افشاندند و کیفیت الهی بادشاها سماء الدین را از کرم عمیم خود
ابواب سعادت ابدی و اسباب دولت سرمدی مفتوح و میسر گردان پیداست که دعا آنچنان پدر
در حق این چنین پسری چه قدر تاثیری داده هم از حضرت ایشان استماع دارم یعنی بعد رحلت حضرت

شیخ الاسلام شیخ صدر الدین محمد که پیر و مرشد مادرین بوده است رغبتی به نیاز بیعت قطب سپهر معرفت حضرت
شیخ المشایخ شیخ اسمعیل که در ولی عهد حضرت ایشان بود مشرف شدیم و عرض نمودیم که از کمال حضرت مخدومی
هیچ نقصان نپذیرد اگر این ذره حقیر را بمهر و شفقت به پرورش [illegible] سرگشتگی بسعادت ارشاد و استقلال
بخشند حضرت ایشان بجواب فرمودند و اظهار تواضع نمودند که حضرت برادرم شیخ الاسلام شیخ فضل الله مهر
سپهر اهل کمال و صاحب جلال هست ترا بر ایشان رسانم [illegible] من از رعایت ادب مرید
القصه بعد از چند روز نیز همان عبارت عرض نمودم و بار حضرت ایشان همان جواب بتواضع و انکسار
فرمودند آخر زبان از رعایت اعتقاد و نهایت اتحاد [illegible] عرض نمودم که ای خداوند کار بشناسید
ارادت و معامله پیری و مریدی و مرشدی و مسترشدی [illegible] نهاده اند [illegible] نسبت
حضرت مخدومی مستحکم و مستقیم بیابم بمجرد استماع این کلام [illegible] و در حجره خاص خود برده تلقین ذکر
فرمودند و بخرقه خاص خود و بعد از آن بکلاه دو گوشه مشرف گردانیدند ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و
همدران زمان بخاطرم گذشت که فی الحال بعد ازین ترک تعلم ظاهر گیرم و بصفائی باطن کلی مشغول گردم
همینکه در دلم گذشت فی الحال بر ایشان مکشوف گشت بر فور فرمودند تعلم که بنای شرع و اساس دین
بران پیداست ترک نباید کرد از خدای تبارک و تعالی خواسته ام که اهل ظاهر و باطن از تو فائده گیرند [illegible]
پیران ما ظاهر و باطن معمور و آراسته بوده اند امیدوارم که تو نیز همچنان آراسته و پیراسته باشی سبحان الله
چه تاثیر دعاست بیت زان روز که از سپهر زاده ٭ بر گام نبی قدم نهاده ٭ سالها این حقیر
بملازمت و خدمت آنحضرت میبود و بدیده ظاهر و باطن معاینه میبود در روش و اخلاق آن مرشد
آفاق هیچم می افزود نیم شب وضوی تجدید فرموده در نماز شروع میبود مقدار یک پاس شب در نوافل
میگذشت نیم پاس دیگر تا صبح صادق در مراقبه میبود و دیده باطن بمشاهده حق میکشود و بعد از آن شروع در سنت
بوده نماز فجر میکرد و علماء اهل ظاهر و صلحائی اهل باطن بنماز فجر ایشان جمع میشدند و این حقیر از نماز
نیم شب تا نماز اشراق از حضرت ایشان منفک نمیگشت که [illegible] استنجا از بیرون شهر در سید [illegible]
نهاده بر سر کرده می آورد و آب وضو نیز مهیا میداشت و بدست مبارک ایشان می ریخت

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

بعد از تفرج نماز چاشت و اشراق بمشغول سبق و درس علما و صلحا میشدند نیز حاضر میبود و بمقدار نیم روز
در تدریس اشتغال مینمود تا بعضی درس گفتن حضرت ایشان تفاسیر و احادیث و اصول فقه بعضی
طالبعلمان که پایه دانشمندی داشتند بود بعد از آن بتربیت مریدان اهل یقین و طالبان حقیقت
دین رجوع میکرد بحکم کلموا الناس علی قدر عقولهم برحسب استعداد و اتحاد هر یکے ارشاد میفرمود و اتفاقات
رنگ میزد و ارباب طلب که اسباب ادب را ایشان مرتب میبود و بخصوصیت منسوب میبودند
بدیشان فیض میبخشید بعد از افادت بر اهل سعادت بنماز عصر امامت و بمشاهده قربت حق تعالی
دیده باطن میکشاد و مستغرق جمال الله میگشت چون اذان صلوۃ مغرب میشنود چشم از مراقبه میکشود
بعد ادائی صلوۃ مغرب تا نوافل اوابین بمراقبه مستغرق میماند بعد از نماز عشا از مسجد قدیم مبارک بسمت
دولتخانه میرسید و در آنجا چهار گوشه مربع نشسته فراز مینمود و الوان نعمت حاضر بود و خود نیز بموافقت حضار دست
تناول میکشود و اهل دل را نیز گرسنه انعام مستدام او بود و نعمه بکام مراد ایشان مے انداخت سینه طلب را
بنور سرور مسرور معمور مے ساخت بعد تفرج طعام خاص و عام را بتشریف رخصت و اجازت
مشرف میگردانید هر یکے معمور باطن مسرور ظاهر بمنزل خود مراجعت مینمود و خود بخلوت خاص
رسن برشت ساخته بود نمے طلبے پایے استراحت فراز میکرد و باشتغال باطن در معرفت اهل ظاهر چنان پیدا
که در خواب میدانستند که در بحر احدیت غرق آب است تا بود این معامله داشت تمام عبادت در شرع
سعادت بطوره میکاشت سلاطین روزگار را به پیش آن عالی وقار هرگز وزنے و مقدارے نبود و
فقیر و غنی در دیده حق بین او مساوی مینمود اگر هزار تنکه در سنج از جائے فتوحے رسید بی اقتصار قرض مے
کشید و باهل حاجت بخشیدے و موجب قرض آن بودے چون معلوم اهل فقر گشتے که امروز چیزے از فتوح
رسیده است ضرورت دست طلب پیش بردے و آن هزار تنکه چون بمستحقان رسیدے مستحقان دیگر از آن
سیم مقرض نصیب میرسانیدے شفقت درباره فقرا و غربا و یتیمان بحدے داشتی که در رسم هر روزه این طائفه را
در حضور خود نشاندے و الوان نعیم در پیش آن قوم فشاندے و خود نیز بموافقت مرافقت ایشان دست
تناول میرساندے و با وجود شکرانه و فتوح هزارها متواتر رسیدے و آن برائے قدر کفاف خود نیز قرض میکشیدے

یکبار حضور این فقیر دو هزار تنکه فتوح رسید همه را با ایثار مستحقان کشید همدران حین فتوحے دیگر رسید بخدمت حضرت
مخدوم زاده برجاده شیخ المشایخ نصیر الملة والدین را فرمان شد هر و مانیکه بعد قسمت رسیده است ایشان را
محروم نباید ساخت هزار تنکه دیگر قرض کرده بدرویشان بندرسین میان ایشان تقسیم کرد و خرسند نمود
خندیدی عرض نمودم سبحان الله اگر درویشان زمانه را فتوحے میرسد ایشان نیز قرض میکنند تا کیسه داند
متبسم شدند نیز از حضرت مخدوم زاده برجاده شیخ المشایخ شیخ نصیر الملة والدین استماع است در
ایامیکه حضرت شیخ قطب العالم سماء الملة والدین در خطه بیانه متوطن شده بودند روزے سلطان احمد
جلوانی در حضرت آن عارف ربانی بجهال آستان بوسی یافت سید خونده میر رسولدار که بخطاب مرتضی خان
مخاطب است برادر او بود و بعضی امرائے دیگر را نیز در اندرون خواندند و بمقابل خود نشاندند در ایام سلطان
حسین جونپوری بعزم اخذ دار الملک دهلی خرسها الله عن آفات و البلیات میان سرعت بکمر توت
مستحکم ساخته بود سلطان احمد جلوانی دست بموافقت بغیر اک مرافقت وا داشت القصه بحضور
حضرت آن سرو حدیقه مشیخت بتیار روزگار بایستاد و هر دو دست بالتماس فاتحه بکشاد و معروض داشت
که از حضرت مخدومی و مولائی التماس فاتحه دارم برین نیت که حضرت سلطان حسین جونپوری را
فتح دهلی شود که او پادشاه عظیم القدر است بجرد این استماع بشره مبشره حضرت مخدوم متغیر گشت
بر روز نمود که اے احمد آبا و اجداد تو نواخته سلطان بهلول انار الله برهانه بوده اند و تو نیز پرورده او ئی
تر انشاید که چندین حقوق نعمت نمک یکبارگی بخاک مذلت اندازی زیرا که کفران نعمت سبب سلب نعمت
عدم دولت است مرا چه نسبت بدعائے ظالمے که دست تظلم گشاده پایے تعدی از دایره عدالت بیرون
نهاده بقصد عزیزیکه دل و دیده بطوره خدائے آرد و شقایق وار سر تعبد از زمین تعبد عبادت برنمیدارد
باشم چون احمد این سخن شنید بسیار منفعل گشت و نشست یقین دانست که هرگز دست مراد سلطان
حسین بدامن مقصود نخواهد رسید بدرستیکه هم به سلطان بهلول خواهد پیوست مقصود ازین حکایت
این است که پادشاه را از روے دیانت و دین بدین نمط نصیحت باید و با وجود آنکه سلطان احمد مذکور
مردے متمرد المزاج و تند خوے بود و در استیلائے تعصب کلمات کفر از زبان جهید آمد و حضار مجلس را

سعایت شد که از غایت دهشت مخدومی چون حرف مقتضا در خود نمی‌دید تا آن زمان که رخصت یافت ایضاً
درایامیکه حضرت مخدومی مولائی مولانائی شیخ سماء الملة والدین قدس سره در دار الملک دہلی متوطن بوده اند
و این حقیر بزیارت ایشان بود بر طہارت قدم حضرت آدم صفی الله مشرف شده آمده بود و اغلب بحضرت ایشان مشرف
میشد روزے سلطان بہلول پدر حضرت سلطان سکندر انار الله برہانہما بزیارت ایشان آمد خبر کردند
که سلطان تشریف قدوم بیرون در آورده و مترصد است آنحضرت چه میست فرمودند که در آید سلطان بکرو
در آمد و سر در قدم حضرت ایشان نهاد و در مقابل نشست بعد زمانے سلطان مذکور عرضداشت نمود که بعضی این
معتقدے را دیده ظاهر و باطن ناظر بر چهره کرم و شفقت حضرت مخدومی مولوی است زیرا که پادشاهان
یعنی درویشان نند و ما ریزه چینیم صورت ایشان حضرت مخدومی فرمودند ریزه چیدن از صورت ایشان
اینچنین دارد اگر کسے را توفیق رفیق طریق احوال ایشان نباید بارے براه افعال و اقوال و اعمال ایشان تقویم
بستاند تا اثر صورت ظاهر درویشان زنگ کدورت بر باطن ایشان نبرداید بعد ازان بزبان مبارک ایشان
بیست کس از انعام مستدام حضرت عزت محروم میباشند اول پیرے که در معاصی بر دل و جان خود محکم بندد
دوم جوانے که امید توبه باطن خود بجمعیت ببندد سیوم سلطانے که با وجود حصول سبیل مرادات جزوی و کلی
چراغ سلطنت خود را بصرصر معصیت بیفروغ گرداند تا بیرفرمان شود که اے پیر موئے سفید و سیه دل ترا
بعد از ضعف پیری چه امید زیستن بود که دیوار توبه مستحکم گردد نساختی و از مستی غفلت لقوای معصیت
بنیاد وش انداختی و یا جوان تنداد هد که اے جوان نادان ندانستی که شیخ و شباب و اطفال رزا مبیه
حیات بید قدرت قضائی ربانی است تو که با امید توبه پیری بهوای معصیت
نخوت منیر امیدی عاقبت ندیدی که به پیری نرسیدی که تائب گردی یا پادشاه کاذب را بدین خطاب
و عتاب در اضطراب اندازند که اے غافل روزگار در دروغ از بهر طلب جهتی نباشد مگر از برای ربط و ضبط
دنیائے فانی از ان چه حکم داشتن که تخم کذب در زمین اعمال پیوسته میکاشتی که در پیری پادشاهی یافتی
دل را از خوف الٰہی آگاهی بخشی و خود را از کذب و معصیت نگاهکن بازداری و پیوسته در شکر نعمت
منعم حقیقی مستغرق مانی تا بحکم لئن شکرتم لازیدنکم ادراک نعمت یابی و در معصیت چنان نباشی که

داخل و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. شوی القصه این کلمات چنان در دل سلطان مشار الیه اثر کرد که
قطرات دمع بر صفحه رخساره میریخت و هر قطره بهتار محاسن وے می آویخت چنانچه بعجز و نیاز میگفت که
حضرت مخدوم با وجود چندین تعصیات محبت درویشان در خود زمان زمان در می یابم امید که حق تبارک و تعالی
ببرکت صحبت این قوم مرا نجات ارزانی فرماید البته بر شکوه عجز و نیاز در میان آورد که حاضران مجلس را در
گریه انداخت آخر الامر مصلای خاص بدو عطا فرمود سلطان آن مصلا را بر سر نهاد و مراجعت نمود آگاه ع
دارم از حضرت مخدوم زاده بر جاده شیخ المشایخ شیخ نصیر الملة والدین رحمة الله علیه روزے حضرت شیخ مشار الیه
بعد وفات سلطان بہلول غازی انار الله برهانه نور الله تعالی مرقده بزیارت قدم رنجه فرمود و زمانے بعد ادائی
فاتحه اخلاص سر در مراقبه آورد بعد ازان برخاستند و بزبان گوهر نثار فرمودند سبحان الله این مرد اگر چه درین
جهان در کامرانی و سلطانی گذرانید از برکت فرط محبتے و اعتقادے که با دوستان خدائی تبارک و تعالی داشت
در آن جهان نیز مرتبه عالی یافت روزے بهنگام صلوة شام امام معهود حاضر نبود اشارت امامت بقاضی بدر الدین
حاکم خطه بیانه فرمودند قاضی مذکور صف امامت مثال سنان صفدران برخواست و بجهت ادائی صدق قامت
ابیار راست و شمشیر زبان را چون زبان شمشیر بعزم ادائے مخرج قران تیز راند رفت بعد فاتحه الکتاب بسوے
سوره لایلاف شتافت از بس که شمشیر زبان را به تیزی انداز بجای و الصیف و الصیف خواند این حقیر بعد سلام
صلوة روی کلام بسوے امام نهاد و گفت مخدوم عجب حروفے صف شکن بوده که سمند سرعت را در میدان
قراءت چنان تیز تاختی که صلوة مقتدیان را از السیف لسان سازاند اختی تجوید تسامع این الفاظ بشره
آن گوهر معدن حیا متغیر گشت اگر چه فی تلک الوقت اظهار نمود فاما روز دیگر در خلوت فرمود که فلان کس قاضی
بدر الدین را از کلام شما انفعالے روی نمود او را خوشنود باید ساخت روز دیگر خوشنود کرده شد حضرت شیخ ما ایشان را
اگر چه آمیزش با بندگان خدائے تبارک و تعالی از جهت تکمیل خاص و عام بوده فاما هر که را اختلاص مع
عام بدیشان رسیدی البته دهشت ایشان در وی تاثیر تمام کردے و هیچکس آداب ایشان واجب داشتی
آگاه دارم از حضرت سلطان الموحدین برهان المتوکلین عالم اسرار ربانی شیخ عبد الله بیابانی که پسر بزرگ
حضرت شیخ مشار الیه بوده تیزی میان حضرت شیخ و میان حضرت شیخ وجیه الدین احمد که قطب زمان خود

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

آلان مقبره او در گجرات است ملاقاتے واقع شد او شیخ عظیم القدر بود در علم ظاهر ابوحنیفهٔ وقت بود و در معاملهٔ
باطن بایزید عصر بوده در آنچه حضرت شیخ المشایخ سماء الملة والدین قدس سره العزیز بگجرات عزیمت نموده بود
حضرت شیخ المشایخ شیخ وحید الدین احمد و بعد حیات بودند و عمر ایشان به صد و بیست سال رسیده و بعد
و حضرت شیخ سماء الملة والدین قدس سره در آن ایام شصت و پنج ساله بود تا در روزے برای ملاقات
حضرت وحید الدین احمد نکو رفته بشاگردی شیخ وحید الدین از شاگردان بزد وی سبق میگفت مجرد در آمدن
حضرت شیخ سماء الملة والدین قدس سره بتعظیم حضرت ایشان ز ابا دے تمام قیام نموده بود و از محو ادب نشسته
با وجود که میان این دو بزرگان هرگز ملاقات نبود و نه مجلس صحبت بود و حضرت شیخ وحید الدین احمد رحمة الله علیه
کمالات استعداد حضرت ایشان بنور باطن دریافت و بیک صلای خاص پیش حضرت مخدوم به تبرک
نهاد حضرت مخدوم قبول فرمودند و حضرت شیخ وحید الدین احمد مرید حضرت بابا اسحاق مغربی بوده است
مرید شدن ایشان بدین نمط است که آنچه پدر بزرگوار حضرت ایشان ملک اختیار الدین محمد وفات یافت حضرت
شیخ را در هژده سالگی گذاشت و ملک اختیار الدین محمد مذکور با سلطان فیروزشاه بادشاه قرابتے داشت و
از امرای کبار بود بعد وفات خزانهٔ وافر گذاشت و او را غیر از شیخ هیچ وارثی نبود حضرت شیخ از فرط
جمالے و حسنے که داشت مردمان شهر یوسف ثانی میگفتند قادر فسق و فجور مستغرق بودے و مدتی الحرو بود
روزے سواره میرفت گذرش بدر خانقاه بابو اسحاق مغربی افتاد و بابو ے مذکور در دهلیز خانقاه ایستاده بود
چون شیخ احمد را دید کلوخے نیم مثقال از زمین برداشته بشیخ احمد رسانید و فرمود که ای پسر تو تا چند
در بلای فسق مبتلا خواهی بود مجرد استماع این کلام شیخ سراسیمه و بیهوش گشت و از اسپ بر زمین افتاد چون
بابو اسحاق چنانش بدید سر او بر زانوی مبارک نهاد و بعد زمانے اندرون خانقاه آورد و قدرے آب طلبید
پس خورده ساخته ما بقی در دهنش انداخت چنانچه شیخ هشیار گشت بشرف بیعت مشرف شد و هرچه خزانه
و متاعے که داشت بجامه پیش حضرت بابو اسحاق کشید و تصرف مستحقان رسانید و در روزگارے اندک
بمقام قطبیه رسید چنانچه اکثر سلاطین هند مرید او شده بودند هرگز شیخ مذکور گرد کد خدائی نگشت پانزده سال
در روضهٔ منوره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مجاور بود از آنجا بگجرات آمد سلطان احمد گجراتی کرد دانشمند بود

علما کرام عهد داشت مرید ایشان گشت آلان مقبره آن بزرگوار نزدیک شهر احمد آباد در قصبه سرکھج است بیشتر
سلاطین گجرات ربایان و آسوده اند این حقیر نیز وقت مراجعت بیت الله بزیارت او مشرف گشته چون بخدمت
حضرت شیخ سماء الملة والدین پیر دستگیر خود رسیده و نذر کرده زیارت ایشان عرض نموده چنانچه حضرت مخدومی
نیز فرمودند که میان ما و ایشان ملاقات بوده هم بران نمط که از حضرت عارف ربانی شیخ حمید الدین بیابانی استماع
بوده آمد در ایامے که حضرت شیخ سماء الملة والدین قدس سره در قصبه پاپیه نزدیک رنتهنبور ساکن بوده اند
این درویش بعد تشریف بیعت رسید از سلوک خدمت ایشان میکرد چنانچه در حجرهٔ خاص ایشان میبود و
تا ندرو حال بیش بے نهاد و بعد از آنکه آواز دستک مخدومی مے شنید در حجره آمده وضو میکنانید و بعده تشرف
میبرد میبود روزے بعد ادای نماز اشراق در پیش مجلس ایشان در آمد مکتوبات حضرت عین القضات
همدانی برابر داشت چنانچه حضرت مخدومی مکتوبات مذکوره از دستش گرفتند و یک دو ورق مطالعه فرمودند بعد از آن
در تعریف حضرت ایشان در آمدند و بزبان مبارک راندند که در اوراد بیست جائے طعام بوده ام و ... از حجرهٔ خویش
بیرون نیامده و در بیست جا هم در یک وقت حاضر گشت با استماع این کلام چون مبتدی سلوک بودم این خطره در
خاطرم گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین بیست جا چگونه حاضر شده باشد مجرد این خطره مستغرق
شدم و با خود گفتم که در خفی هیچ شبهه نیست که حضرت مخدومی بر زبان مبارک خود میراندند القصه
وقت نماز ظهر از اندرون حجره دستک زدند این حقیر بعادت خود طشت و مشربه طیار ساخته در حجره در آمدم
بمجرد در آمدن در چهار گوشهٔ آن حجره حضرت ایشان را جدا جدا معاینه نمودم بعد زمانے همان یک مخدوم را دیدم
دانستم که این اظهار از جهت آن خطره است که در دل گذرانیده بودم بر خود لرزیدم که درویشان را قوت تمثیل
بدین حد باشد اگر خواهند در یک وقت صد جا حاضر شوند بعد از آن فرمودند که این معنی تنها ممکن
اظهار نباید ساخت چنانچه تعداد و کمالات حضرت ایشان نه بدین تعداد است که در تحریر آید و یا بتقریر
گنجد آخر روش ایشان از روح پاک حضرت خلاصهٔ موجودات و سرور کائنات بود

باطنش با نور حق پیراسته است	ظاهرش نیز از رسول آراسته است
نور حق تابنده در رخسار او	شرع احمد زنده از کردار او

Optimized by www.ImageOptimizer.net
PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

ایضاً ذات ملکی صفات او چون ذات سرور کائنات رحمة للعالمین بود چنانچه بر هیچمدانی بیسروپا
چندان نظر رحمت داشت که تحریر آن ممکن نیست سالها مرور اگرچه این مهجور از دیدهٔ ظاهر ایشان که وی بود از
زمان ارتحال التفات باطن آنحضرت رو بمزید و عدمی یافت چنانچه این دعا در وقت تهجد فوت نفرموده تا آنکه
بجاکبوسی آستانهٔ آنحضرت رسیده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارجع الجالی الینا سالماً و غانماً و
ارزقنا مشاهدة جماله و نور عینی بنور لقائه برحمتک یا ارحم الراحمین در آنچه بشرف سعادت قدمبوس مخدومی
مشرف گشتم در کنارم گرفت و رویم بوسید و فرمود که الحمد لله این دعاے من که سالها در وقت تهجد میخواندم
بارے باستجابت مقرون گشت همان زمان بحضور ایشان حضرت مخدوم زاده برجاده ملک المحققین
شیخ نصیر الملة والدین قدس سره فرمودند که شما هنوز در دریا بجهاز بوده باشید که مخدوم فرمودند الحمد لله شیخ جمالی
از بیت الله مراجعت نمود شاید این زمان ببلاد گجرات رسیده باشند بعد از چند روز مسافر رسید و خبر عزیز
الوجود رسانید و در مسافرت چند جا امرے چند بیابان و چند آبادانی به نیم هلاکت رسیده و امید حیات بکلی
منقطع گشته حضرت شیخ را بخیم سر معاینه نمودم گوئی به بشاشتے تمام بیره برگ تنبول بدستم میدادند همان زمان
آن زحمت بصحت و سلامت مبدل گشته الغرض کمالات مکاشفات و رویت حق تعالی او صحبت روح مصطفوی
و بشارت و اشارت حضرت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته در قلم آرم البته درین مختصر نگنجد و دیگران حضرت
ایشان در علم ظاهر شیخے و ممتاز و در معاملهٔ باطن یگانه سیان و ممتاز بپسر بزرگ آنحضرت پلنگ بیشهٔ ربانی و
نهنگ لجهٔ رحمانی شیخ عبد الله بیابانی که هیچ درویشی را بر تجرد مجاهده و ریاضت تجرد و توکل مثل او میسر نگشته
شصت و چند سال بیک اسلوب و منوال در بیابان گذرانیده و در شتا و صیف و برشکال هرگز در پناه
کاشانهٔ تجرید پنج نمازی بے غسل ادا ننموده و همه عمر غیر از برگ درخت یا میوهٔ جنگل افطار نفرموده و هر روز
یک ختم کلام الله لازم او بوده و اکثر در گرد او شیر و ببر و پلنگ و آهو و سایر جانوران وحشی یکجا آرمیده و
هرگز از یکے بدیگرے مضرتے نرسیده و پسری دوم حضرت سلطان المحققین برهان المدققین شیخ نصیر الملة
والدین قدس سره بصورت و سیرت آراسته و پیراسته بزرگان بزرگوار زبدة الاخیار و خلاصة الابرار بخلاف
پیروی احمد مختار صلی الله علیه وسلم قدم ننهاده در به حضرت ایشان بپسر خدمت شیخ نصیر الملة والدین برگزیده

درگاه حضرت رب العالمین نخبهٔ گلزار حقیقت و شگوفهٔ اشجار طریقت اختر برج الطاف و اشفاق گوهر درج
احسان و اخلاق در علم ظاهر و باطن مشهور شیخ عبد الغفور بشیخ لادن مشهور که حضرت مخدومی مرشدی
مولائی و ملجائی دهجانی شیخ سماء الملة والدین قدس سره در شان او فرموده که شیخ عبد الغفور چراغ خانهٔ ماست
مدت حیات حضرت والد ایشان یعنی حضرت شیخ نصیر الملة والدین بحضور این احقر الانام بدین نخبة العظام
خرقهٔ خلافت عطا فرموده الان آن نعمت در سیرت او باهرست و در صورت او ظاهر القصه در آنچه این حقیر
از مسافرت بحضرت ایشان رسیده بیکبارگی اشتیاق حضرت شیخ الماتی نهنگ دریای معانی شیخ
عبد الله بیابانی مرا بیتابانه از روی نمود چنانچه این ضعیف را با حضرت شیخ عبد الله مشار الیه محبتے عظیم و
مودتے مستقیم بود آنحضرت اقامت ببیابان نموده و این درویش قدم در مسافرت فرسوده و بادیه هائے
بیت الله پیموده بر فور بحضرت مخدومی عرض نموده که اگر اشارت حضرت مخدومی باشد من این راه نوردم
و بدست بوس ایشان مشرف گردم چون خود را بدیشان بسپارم بر چونکه باشد پیش حضرت مخدومی
بیارم بمجرد استماع این کلام شادمان شدند و فرمودند که بیا مارا از خجل گرفتند و مکتوبت خاصهٔ خود مشرف
ساختند و با نواع تلطف بنواختند و نامهٔ اشتیاق اندرد فراق بدان برگزیدهٔ آفاق مرقوم فرمودند و
این بیت بسر نامه ثبت نمودند بیت طاقت صبر جرا نیست درین بحر طویل - قدمے رنجه نما و بنه
بر سر این پیر جلیل * القصه این احقر مستعد گشت تا طرف بلاد هند و سمت بیابانے و ویرانه که آن
گنج معانی در آنجا استقرار داشت روان شود روز دوم بوقت چاشت مرا در پیش خود طلب نموده
فرمودند که والله اعلم دیدار فرزندم شیخ عبد الله میسر گردد یا نه شما را نخواهیم که از پیش من جدا شوید که نماز جنازه
من حاضر باشید بمجرد شنیدن این سخن گریه بسیار بر روی نمود سر بر زمین نهادم و باز گشتم از آن پس تعداد
یک هفته در استغراق مع الله میبودند و هیچ کس سخن نیفرمودند تلاوت قرآن مجید بر زبان میراندند و
مستغرق مشاهدهٔ حق تبارک و تعالی میبودند و در وقت هر نماز وضوی تجدید میساختند و خود را در بحر
حضرت حوالا نمودند بعد ادای نماز عشا چشم کشودند و تبسم فرمودند و رحلت نمودند وفات حضرت ایشان
در سنه [illegible] ماه جمادی الاول بود تاریخ وفات حضرت شیخ اینست قطعه مرشد انس ملک شاه سماء الدین

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com

چو رفت - اے جمالی برسریر عرش آمد جائے او ÷ بہشت خلد آمد نام او اگر پرسد کسے
سال تاریخش بگو بہشت آمدہ بر نام او ÷ در وقت غسل حضرت ایشان جمیع درویشان لاسیما
اختر برج سعادت گوہر درج سیادت نقابت مآب سعادت آیات حضرت حاجی الحرمین حاجی
عبدالوہاب حضرت مخدوم بادشاہ و مولانائے عبداللہ المہداد و سلطان المحققین برہان المدققین حضرت
مخدوم زادہ شیخ نصیر الملۃ والدین تیمم سمع العزیز و حضرت زبدۃ العارفین ملک المحققین سلطان المدققین شیخ
عبدالغفور و ایں حقیر الانام خاکپائے خاص و عام نیز حاضر بودیم و تبرکاً آب بر اندام مبارکش می ریختند
چنانچہ ہمہ معاینہ نمودند کہ بادائے کلمہ شہادت انگشت شہادت را ایستادہ کردند و چند بار اللہ اللہ
فرمودند چنانچہ حاضران شنودند ہمہ را دستے عجیب و حالتے غریب روئے نمودہ بودند مدفن حضرت
ایشان بالائے حوض شمسی واقع است چند سال قبل از رحلت آنحضرت سلطان قدس سرہ را
در واقعہ دیدہ بودند گوئی کہ بر لب حوض شمسی ایستادہ اند اشارت بصفائے نمایند کہ جائے شما اینجا است
مقبرہ مطہرہ حضرت مخدومی ہمدرال مقام واقع ہست بعد وفات حضرت ایشان حضرت خلاصۃ الابرار
زبدۃ اخیار شیخ سعود پر نور حضرت شیخ عبدالغفور حضرت خلاصۃ المشائخ والاولیاء شیخ
جمال الشوی را کہ خلیفہ حضرت سلطان المشائخ قطب العالم شیخ فرید الدین قدس سرہ اند
شبے در خواب دید و از حضرت ایشان پرسید کہ مقام حضرت شیخ ما شیخ شماء الملۃ و
الدین کجاست ایشان فرمودند کہ شیخ شما پیوستہ در چہار یار حضرت خلاصہ موجودات است
مے باشیم چنانچہ ایں بیت کاتب در ترکیب بند مرثیہ ایشان مسطور شدہ است بیت

چون ترا شد دمی در چار یار ÷ از جان و دل قبول نمودند چہار یار

الہا عالما پروردگارا آمرزگارا ایں عاصی بدکردار سیہ کار را در روشنائے کہ درین
تذکرہ مرقوم اند بدیشان ببخشی بیت

گر نیک آیم مرا از ایشان گیری ÷ ور بد باشم مرا بدیشان بخشی

÷ تمت الکتاب بعون الملک الوہاب مسمی بسیر العارفین ÷

(مطبوعہ مطبع رضوی دہلی باہتمام ہیچ کارہ زمن سید میر حسن غفر اللہ ذنوبہ بماہ ربیع الآخر سنہ ١٣١١ ہجری تمت

Optimized by www.ImageOptimizer.net

PDF created with pdfFactory Pro trial version www.pdffactory.com